

در رابطه با اظهار نظر حجت اسلام احمد خاتمی

## در مورد اعدام جوانان در ایران!



بقیه در صفحه ۳

## اعدام ها و پیام آن در آستانه ۲۲ بهمن

بقیه در صفحه ۱۲

## خسروشاهی،

فعال سرشناس و مبارز کارگری از میان ما رفت

بقیه در صفحه ۹

## بحران عمیق ساختاری و بیداری مجدد جنوب

یونس پارسا بناب

بقیه در صفحه ۱۴

## چپ و جنبش دمکراتیک حاضر در ایران

بقیه در صفحه ۱۷

فرامرز دادور

## فساد دولتی فقر مردم را افزایش خواهد داد

بقیه در صفحه ۱۰

زینت میرهاشمی

تجمع خانواده های زندانیان سیاسی و مردم برای

چهارمین شب پیاپی در مقابل زندان اوین

تا رسیدن به آزادی هر ریسکی را به جان خواهیم خرید و آرام نخواهیم نشست.

بقیه در صفحه ۳

## ملاحظات در باره

## جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران (۴)

آینده به دوام و دامنه همین جنبش بستگی دارد

بقیه در صفحه ۲

محمدرضا شالگونی

## گفتارهای رادیو راه کارگر

جمعه ۹ بهمن ۱۳۸۸ و ۲۹ ژانویه ۲۰۱۰

جنبش "عوام"، دو پهلو گویی "خواص" و استیصال ولی فقیه!

هوارد زین، مورخ مردم اعماق در گذشت!

بقیه در صفحات ۴ و ۱۳

## تکیه بر سرنیزه آخرین پناهگاه دیکتاتوری

بقیه در صفحه ۴

## سوسیالیسم بدون زندان

بقیه در صفحه ۵

هوارد زین - ترجمه آزاده ارفع

## وجوه مشترک دو آخوند جنایتکار جنتی و حسنی

صادق افروز - بهمن ۸۸

بقیه در صفحه ۵

## هشدار بانک مرکزی درباره بحران اقتصادی بقیه در صفحه ۶

## مصاحبه محمدرضا شالگونی با A. Wosni

بقیه در صفحه ۷

## پیروزی چشم گیر کارگران تکل (Tekel) ترکیه

بقیه در صفحه ۱۰

پریسا آزادیان

## قای مهاجرانی! چشم هایتان را خوب باز کنید!

بقیه در صفحه ۱۱

یوسف لنگرودی

طی ماه گذشته زنان زیادی از فعالان جنبش های

اجتماعی روانه بند ۲۰۹ زندان اوین شده اند.

بقیه در صفحه ۲۰

## ملاحظات در باره

### جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران (۴) آینده به دوام و دامنه همین جنبش بستگی دارد

محمدرضا شالگونی

دوام جنبش ضد استبدادی مردم ایران در هشت ماه گذشته و ژرفش شعارهای آن، به تناقضاتی دامن زده است که باید آنها را تناقضات رشد جنبش نامید. وجود این تناقضات مخصوصاً بعد از تظاهرات روز عاشورا چنان ابعدی پیدا کرده است که چشم بستن به آنها می تواند گام های بعدی جنبش را به مخاطره بیندازد. به نظر من، تناقضاتی که در حال حاضر از همه چشم گیرتر شده اند، اینها هستند:

۱ - جنبشی که با اعتراض به تقلب انتخاباتی شروع شد، اکنون به یک جنبش ضد استبدادی آشکار تبدیل شده و "مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ بر خامنه ای" و تا حدی "مرگ بر اصل ولایت فقیه" به صورت شعار محوری آن درآمده است. این ژرفش شتابان شعارها نشان دهنده ظرفیت انفجاری جنبش مردمی است؛ خشم انباشت شده واقعاً توده ای که از هر منفذی بیرون می زند. اما آیا دامنه توده ای جنبش نیز در هشت ماه گذشته با همین شتاب گسترش یافته است؟ متأسفانه پاسخ منفی است. بی تردید، خصلت توده ای جنبش حفظ و در مواردی حتی گسترده تر شده است، اما نه با آهنگ ژرفش شعارهای آن.

۲ - گفتن اصلاح طلبی اعتبار خود را در متن جنبش ضد دیکتاتوری از دست داده و به حاشیه رانده شده است، تا جایی که حتی بخشی از طرفداران جنبش سبز از "انقلاب سبز" صحبت می کنند و حتی رهبران شناخته شده اصلاح طلبان نیز دفاع از قاتون اساسی رژیم و مخصوصاً اصل ولایت فقیه را دشوار می یابند. با این همه، هنوز اصلاح طلبان (دست کم در داخل کشور، یعنی میدان اصلی مبارزه) با نفوذترین جریان جنبش نقداً موجود ضد دیکتاتوری محسوب می شوند.

۳ - جنبش ضد دیکتاتوری در داخل کشور هم چنان از پوشش اصلاح طلبان استفاده می کند و همه تظاهرات سیاسی تاکنونی در روزها و فرصت هایی صورت گرفته که استفاده از زیر ساخت های ارتباطی و سازمانی اصلاح طلبان آسان بوده است. اما این در حالی است که دستگاه ولایت، رهبران اصلی اصلاح طلبان را به شدت زیر فشار قرار داده که از مخالفان ولایت فقیه فاصله بگیرند و شعارهای به اصطلاح "ساختار شکنانه" را با صراحت محکوم کنند. به بیان مشخص تر، در حالی که تظاهرات خیابانی، یعنی شکل اصلی قدرت نمایی تاکنونی جنبش ضد دیکتاتوری، هنوز زیر پوشش اصلاح طلبان ادامه دارد، همراهی اصلاح طلبان با جنبش مدام دشوارتر می گردد.

۴ - در حالی که دوام تحسین انگیز تظاهرات سیاسی در هشت ماه گذشته خشم انباشت شده واقعاً توده ای مردم را نشان می دهد، جنبش مطالباتی مردم و به ویژه کارگران و زحمتکشان هنوز با شتاب جنبش سیاسی گسترش پیدا نمی کند. و این، تمرکز فشار دستگاه های سرکوب رژیم بر روی سازمان دهندگان حرکت های سیاسی را آسان تر می سازد.

۵ - در حالی که هر تظاهرات سیاسی چشم گیر لریزه در ارکان دیکتاتوری می اندازد و فضای سیاسی سراسر کشور را داغ تر می کند، محدود ماندن اعتراضات سیاسی در شکل تظاهرات سیاسی، هزینه مشارکت در حرکت های سیاسی را چنان بالا می برد که از توان اکثریت مردم فراتر است.

۶ - هرچند برگزاری تظاهرات اعتراضی در فرصت های معینی در تقویم رسمی جمهوری اسلامی تاکنون پوشش مساعدی برای توده ای شدن این حرکت ها به وجود آورده، ولی محدود ماندن اعتراضات به این فرصت ها، با توجه به فاصله زمانی آنها، در آینده نزدیک می تواند به مانع کند کننده ای بر سر راه گسترش توده ای جنبش تبدیل شود.

۷ - فشار دستگاه ولایت بر رهبران اصلاح طلب برای اعلام وفاداری به ولی فقیه و محکوم کردن جنبش ضد دیکتاتوری، آنها را به ماتورها و مبهم گویی هایی واداشته و این به نوبه خود اعتراضات بسیاری از جریان های مخالف رژیم را برانگیخته و انتشار بیابیه ها و پلانفرم های بسیاری را در یک ماه گذشته دامن زده است. برانگیخته شدن این بحث ها و اعتراضات از یک سو نشان دهنده

رادیکال تر شدن جنبش و رنگارنگی جریان های فعال در آن است، و از سوی دیگر خطر تجزیه زودرس آن را نشان می دهد.

با اندکی تأمل در هر یک از این تناقضات می توان دریافت که همه آنها در نتیجه دوام و رشد جنبش به وجود آمده اند و حل شان نیز از طریق دوام و رشد بیشتر همین جنبش امکان پذیر است. بنابراین هر تلاشی برای حل آنها در مسیرهای زیر می تواند موفق باشد:

یک - آینده و سرنوشت همه مخالفان دیکتاتوری حاکم و حتی موجودیت کشور در افق مشهود و قابل پیش بینی به دوام و دامنه همین جنبش بستگی دارد. بنابراین مبارزه برای ادامه جنبش و گسترش دامنه آن وظیفه حیاتی همه ماست. و تلاش برای از بین بردن ضعف ها و تناقضات آن باید به نحوی باشد که موجودیت اش را به خطر نیندازد. کشتی نشستگانی که کشتی زیر پای شان را سوراخ می کنند، چه پیشنهاد مفیدی می توانند در باره تعیین مسیر کشتی داشته باشند؟

دو - حل بسیاری از تناقضات کنونی به کاهش نفوذ اصلاح طلبان در صفوف توده ای جنبش ضد دیکتاتوری بستگی دارد. در حقیقت، تناقض کلیدی جنبش این است که در ضدیت آشکار با اصل ولایت فقیه قرار گرفته، ولی نفوذ اصلاح طلبان بر گرده آن سنگینی می کند. و مسأله مهم این است که نفوذ سنگین اصلاح طلبان، دیگر به نفوذ ایدئولوژیک آنها در صفوف جنبش بستگی ندارد، بلکه از امکانات ارتباطی و سازمانی آنها ناشی می شود که پوشش دفاعی برای جنبش به وجود می آورد. به عبارت دیگر، نفوذ اصلاح طلبان تابعی است از توان سرکوب دستگاه ولایت: مردم به این دلیل نیاز به اصلاح طلبان را احساس می کنند که هنوز قدرت کافی برای رویارویی مستقیم با نیروهای سرکوب را ندارند. در نتیجه، کاهش نفوذ اصلاح طلبان باید عمدتاً از طریق افزایش شبکه های ارتباطی و سازمانی جریان های "ساختار شکن" صورت بگیرد و نه صرفاً از طریق نقد گفتن اصلاح طلبی. صریح تر بگویم: با حذف اصلاح طلبان از صفوف جنبش ضد دیکتاتوری، این جنبش نیرومندتر نخواهد شد، ضعیف تر و حتی شکننده تر خواهد شد. تناقض کلیدی جنبش بیش از آن که محصول نفوذ اصلاح طلبان باشد، نتیجه ضعف ارتباطی و سازمانی ساختار شکنان است. آیا از اصلاح طلبان انتظار داریم برای ما انقلاب بکنند؟!

سه - گسترش دامنه جنبش فقط از طریق تظاهرات سیاسی ناممکن است. برای توده ای تر شدن شتابان جنبش به اشکال دیگر اعتراض نیاز داریم؛ اشکال کم هزینه تری که مجال مشارکت برای اکثریت مردم را فراهم بیاورد. اشکال مختلف نافرمانی مدنی، بی آن که ضرورتاً حالت تظاهرات سیاسی متمرکز پیدا کنند، می توانند شبکه های ارتباطی و سازمانی واقعاً توده ای به وجود بیاورند، توده های بسیار وسیعی را به میدان اقدامات مستقل سیاسی بکشاند، نیروهای سرکوب را فرسوده سازند و فشار دستگاه های سرکوب بر تظاهرات سیاسی و خیابانی را کاهش بدهند. در مقابله با رژیمی که بدون مداخله در حوزه های گوناگون زندگی روزمره مردم نمی تواند به موجودیتش ادامه بدهد، رژیمی که باید با نیایدهای اش آن را در رویارویی و اصطکاک دائمی با زندگی عرفی اکثریت قاطع جمعیت قرار می دهد، نافرمانی مدنی می تواند شکل مبارزه و سازمان یابی توده ای مؤثری باشد. جوهر نافرمانی مدنی زیر پا گذاشتن علنی باید با نیایدهای قدرت سیاسی است و هر گروه و دسته ای از مردم می توانند متناسب با شرایط و توانایی های خود و به ابتکار خود، به اشکال گوناگون چنین مبارزه ای را پیش ببرند. این مبارزه حتی می تواند به صورت یک مبارزه گریلایی مسالمت آمیز، بدون رویارویی متمرکز با نیروهای سرکوب، و بدون انتظار کشیدن برای فرصت های خاصی در تقویم رسمی نظام، از طریق ضربه و گریز دائمی پیش برود و با زیر پا گذاشتن منظم باید با نیایدهای رژیم، تمام دستگاه های آن را به هم بریزد و فرسوده سازد.

چهار - جنبش سیاسی به تنهایی نمی تواند دیکتاتوری را درهم بشکند و حتماً باید با جنبش مطالباتی کارگران و زحمتکشان تکمیل و تقویت شود. هم زمان شدن بحران عمومی اقتصاد و تشدید بیکاری و تورم و فلاکت توده ای با بحران سیاسی، اکنون فضایی برای گسترش مبارزات کارگران و زحمتکشان و تهیستان به وجود آورده که در سه دهه گذشته سابقه نداشته است. تردیدی نباید داشت که طرح رژیم برای حذف یارانه ها می تواند این فضا را قابل اشتعال تر سازد. طبقه کارگر ایران نباید این فضا را از دست بدهد. در چنین فضایی است که بخش های مختلف کارگران و زحمتکشان می توانند با هم مرتبط شوند، هویت طبقاتی و سرنوشت

## در رابطه با اظهار نظر حجت اسلام احمد خاتمی در مورد اعدام جوانان در ایران!



احمد خاتمی، امام جمعه جنایت پیشه، نه تنها از اعدام جوانان، بویژه از اعدام آرش رحمانی پور و محمدعلی زمانی، شادمان شده است، بلکه در تقویت روحیه آمران و عاملین، این جنایات را پوشش دینی نیز داده است.

هر زمان که در تعیین سرنوشت جامعه، نیروهای بنیادگرای مذهبی و یا ناسیونالیستی دست بالا را داشته اند، تاریخ بشری شاهد بیرحمانه ترین و گسترده ترین کشتارها و خونریزی ها بوده است. چه پاک از اینکه اکنون، امام جمعه بیرحم - که در هر فرصتی از تبعیض و خشونت دفاع نموده است - جنایات اخیر را به رهبرش تبریک بگوید.

برای احمد خاتمی مهم نیست که "اعترافات" جوانانی که بدست مزدوران رژیم - توسط طناب دار خفه شده اند - در زیر شکنجه های سنگین و با توسل به حيله های غیر انسانی اخذ شده است. برای او "حفظ بیضه اسلام" در غالب رژیم جهل و جنایت جمهوری اسلامی مهم است.

برای احمد خاتمی مهم نیست که حتی اتهام شرکت در تظاهرات اخیر به این دو جوان، از تولیدات دستگاه سرکوب رژیم است. برای احمد خاتمی (همانند بسیاری دیگر از سخنگویان دستگاه ولایت و دولت کودتا) زهر چشم گرفتن از میلیون ها جوانی که خواهان پایان حیات این نظام هستند، بیش از ارتکاب به جنایات ضد بشری حائز اهمیت است.

به گزارش "ایرنا" خبرگزاری رسمی ایران، حجت اسلام "احمد خاتمی" عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و امام جمعه موقت تهران در این رابطه اظهار داشت: کسانی که مدام شعار حقوق بشر مردم را می دهند چگونه از اعدام تجاوزگران به حقوق مردم برآشفتگی می شوند.

امام جمعه موقت تهران در ادامه سخنان خود گفت: از قوه قضائیه انتظار می رود آنگونه که خود گفته اند بدون تحت تاثیر قرار گرفتن از فضای سیاسی ..... به وظیفه قانونی خود عمل کنند و به مصداق آیه قرآنی "تجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومه لائم" یعنی جهاد در راه خدا می کنند و از سرزنش کننده ای بیم به خود راه نمی دهند.

همانگونه که محمد رضا شاه پهلوی، "مقام امنیتی"، شکنجه گران و جلادان آن رژیم نتوانستند، مردم سرکوب شده و بیپاخاسته را بر جایشان میخکوب نمایند و به همت توده های حق طلب به گورستان تاریخ رهسپار شدند، اکنون مردم مبارز، آزادی خواه و برابری طلب ایران، رژیم جمهوری اسلامی را نیز به اتکاء مقاومت و سازماندهی مبارزات خودشان، به زیاله دان تاریخ پرتاب خواهند نمود. این حکم تاریخ است. دور مباد آن روز.

۱۵ بهمن ۱۳۸۸ - ۴ فوریه ۲۰۱۰

مشترک شان را کشف کنند و در مقیاس توده ای خود را برای اقدامات مستقل تاریخی سازمان بدهند. و در چنین فضایی است که چپ ایران می تواند آزادی را با برابری گره بزند و با طبقه "امید و سرنوشت" اش پیوند بخورد.

پنج - جریان های مختلف و حتی متضادی در جنبش کنونی شرکت دارند که فصل مشترک شان در آن چیزی است که نمی خواهند. به عبارت دیگر، مخالفت با دیکتاتوری حاکم است که همه آنها را به شرکت در این جنبش یا پشتیبانی از آن می کشاند و تا زمانی که ولایت فقیه پابرجاست، آنها ناگزیرند در هم سویی با هم باشند. فرار از این هم سویی خواه ناخواه فرار از مبارزه علیه دیکتاتوری حاکم است. اما هم سویی به معنای انتلاف نیست. اگر هم سویی بر مبنای آن چه نمی خواهیم شکل می گیرد، انتلاف بر مبنای آن چه می خواهیم امکان پذیر است. تردیدی نیست که آن چه نمی خواهیم از همین حالا و در متن همین مبارزه علیه آن چه نمی خواهیم شکل می گیرد و باید شکل بگیرد. به عبارت دیگر، نباید بگذاریم اشتباه انقلاب ۵۷ تکرار شود: ما به "وحدت کلمه" (شعار معروف و شوم خمینی در آن هنگام) نیاز نداریم. دست یابی به آزادی، دموکراسی و پلورالیسم سیاسی از طریق "وحدت کلمه" ناممکن است. در یک ماه گذشته شاهد انتشار بیانیته ها و پلتفرم های رنگارنگ و رقیب بوده ایم. باید از این رقابت ها و اختلافات استقبال کرد. اما البته نباید گذاشت جنگ بیانیته ها، جنگ علیه دیکتاتوری را از هم بپاشاند. زیرا اولین شرط عملی شدن همه این بیانیته ها درهم شکستن دیکتاتوری حاکم است.

۱۳ بهمن ۱۳۸۸ (۲ فوریه ۲۰۱۰)

## تجمع خانواده های زندانیان سیاسی و مردم برای چهارمین شب پیاپی در مقابل زندان اوین

بنابیه گزارشات رسیده به فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران، خانواده های زندانیان سیاسی و تعداد زیادی از مردم از غروب در مقابل درب اصلی زندان اوین تجمع کردند و خواستار آزادی فوری زندانیان سیاسی و پایان دادن به صدور و اجرای احکام اعدام شدند. سه شنبه غروب ۱۳ بهمن ماه بیش از ۹۰۰ نفر از خانواده های زندانیان سیاسی و تعداد زیادی از مردم تهران از ساعت ۱۹:۰۰ در مقابل درب اصلی زندان اوین تجمع کردند و بر آزادی عزیزان خود پافشاری می کردند. زمانی که تجمع خانواده های زندانیان سیاسی مردم گسترش یافت و پافشاری آنها مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی شدت گرفت خانواده و مردم مردم علاوه بر پایین پله ها بر روی پله ها و تا نزدیکی درب ورودی زندان اوین تجمع کردند. لحظاتی بعد زندانیان سیاسی بتدریج آزاد می شدند و تا ساعت ۲۳:۰۰ در حدود ۲۰ نفر آزاد شدند که ۲ آنها زندانیان سیاسی زن بودند. خانواده ها و مردم با آزادی هر زندانی سیاسی شروع به دست و سوت زدن و هورا کشیدن می کردند و تعدادی هم صلوات می فرستادند. زندانیان سیاسی رها شده از بند ولی فقیه با روحیه ای بالا و شاداب در آغوش خانواده و دوستانشان قرار می گرفتند و به حاضرین دست تکان می دادند لیکن می زدند و تشکر می کردند. خانواده های که عزیزانشان از بند رها شده بودند خوشحال و اشک شوق از چشمانشان جاری بود. از طرفی خانواده های زندانیان سیاسی که از عزیزانشان بی خبر بودند از آزادشدگان سوال می کردند و نگرانی در چشمان آنها موج می زد. آزاد شدگان به آنها دلدار می دادند و نوید آزادی عزیزانشان و یا اگر اطلاعی از آنها داشتند به خانواده های آنها می گفتند. فضای شور و شادمانی حاکم بر خانواده ها و بهت و تعجب آزاد شدگان از حضور گسترده و استقبال گرمی که از آنها می شد غیر قابل توصیف است. شب گذشته نزدیک به ۶۰ نفر بر اثر پافشاری خانواده های زندانیان سیاسی و مردم از بند ولی فقیه رهایی یافتند. ۱۳ بهمن

## عبدالله صدوقی فعال مدنی آذربایجانی دستگیر شد.

عبدالله صدوقی فعال مدنی آذربایجانی و از هواداران تیم تراکتورسازی روز دوشنبه ۲۸ دی ۸۸ توسط مامورین اداره اطلاعات تبریز بازداشت شد. مامورین اداره اطلاعات روز دوشنبه ۲۸ دی ۸۸ هنگامی که عبدالله صدوقی به همراه برادرش حسین صدوقی در منطقه نصف راه تبریز بودند به آنها حمله کرده و پس از ضرب و شتم اقدام به بازداشت این افراد نموده اند.

## جنبش "عوام"، دو پهلو گویی "خواص" و استیصال ولی فقیه گفتار سیاسی رادیو راه کارگر

جمعه ۹ بهمن ۱۳۸۸ و ۲۹ ژانویه ۲۰۱۰

شکاف مزمن در جمهوری اسلامی بدون تردید در ناتوانی دولت برای حکومت بر مردم و در ایجاد فرصت برای شکل گیری و گسترش جنبش اعتراضی مردم در ایران نقشی برجسته ایفا کرده است. گسترش و عمق گیری هر چه بیشتر جنبش ضد استبدادی در کشورمان در عین حال به تعمیق هر چه بیشتر شکاف در بالابینها منجر شده است. حضور شجاعانه مردم در میدان مبارزه در چند ماه گذشته آنچنان زانوان دستگاه ولی فقیه را به لرزه درآورده که هر حرکت این دستگاه برای خاموش کردن شعله جنبش مردم نه تنها شکست خورده، بلکه بیش از پیش ضعف ولی فقیه و حامیانش را در معرض نمایش گذاشته است.

با وجود توسل به وحشیانه‌ترین اشکال سرکوب، از جمله شکنجه، تجاوز، تحقیر مخالفان، و گسترش ترور و اعدام در ایران، کودتاگران کاملاً میدانند که از هیچ مشروعیت اخلاقی و سیاسی برخوردار نیستند. در واقع توسل به سرکوب هر چه بیشتر و لجن پراکنی رسانه‌های نظام بهترین شاهد ورشکستگی همه جانبه اینهاست. این ورشکستگی سیاسی و اخلاقی همزمان خود را در تلاش برای نادیده گرفتن مردم و صورت مسئله بحران سیاسی پس از کودتا نشان میدهد. اگر ولی فقیه افشای جنایات رژیم را "ظلم به نظام" خوانده و می‌خواند، سیاست دستگاه ولی فقیه در مورد شکاف عظیم درون رژیم این بوده تا این شکاف را نادیده گرفته و به اصل مطلب نپردازد. این سیاست نیز، درست به اندازه سیاست سرکوب رژیم، با شکست مواجه شده است.

سیاست ولی فقیه در چند ماه گذشته این بوده تا بخشا از طریق نصیحت و دعوت به آرامش و یا تهدید و تحقیر چهره‌های اصلاح طلب، از تعمیق هر چه بیشتر شکاف جلوگیری کرده و یا دست کم این شکاف را از انظار عموم پنهان کند. از بستن کامل میکروفن صدا و سیما به روی اصلاح طلبان گرفته تا توقیف مطبوعات و سایت‌های معترض تا وادار کردن زندانیان به مصاحبه و اعتراف‌های تلویزیونی، دستگاه ولی فقیه کوشیده تا در جنبش ضد استبدادی شکاف انداخته و صفوف درونی خود را متحد جلوه دهد. تازترین ابتکار ولی فقیه دعوت او از "خواص" برای پرهیز از دو پهلو گویی بود. این اعمال فشار، در کنار گسترش سرکوب و اعدام، که به منظور در هم شکستن مقاومت مردم و هموار کردن راه سرکوب گسترده تر و وحشیانه تر جنبش اعتراضی مردم صورت می‌گیرد، بیانگر ماهیت و مختصات دولتی است که در یک تنگنا و بن بیست سیاسی بی سابقه ای قرار گرفته است.

این تلاشها حاکی از اصلاح ناپذیری دولت اسلامی است، اما در عین حال نشانگر این است که دستگاه ولی فقیه جایی برای عقب نشینی ندارد. توازن قوا و رادیکالیزه شدن جنبش اعتراضی در ایران به جایی رسیده که هیچ یک از جناح‌های رژیم قادر به جنب و پندیرش مطالبات مردم، که مدت هاست از ابطال نتایج به اصطلاح انتخابات خرداد ماه فراتر رفته، نیستند. ولی فقیه خوب آگاه است که هر عقب نشینی کوچک میتواند به رشد و گسترش جنبش ضد استبدادی در ایران منجر شود. اگر برای ولی فقیه راه پس نمانده، رشد مبارزات و مقاومت مردم علیرغم سرکوب وحشیانه از یکطرف، و تاثیر این مبارزات بر کودتا راه پیش نیز وجود ندارد. تاکید مجدد کربوبی بر عدم مشروعیت احمدی‌نژاد و متهم شمردن جنتی به خیانت به قانون اساسی؛ سخنان زهرا رهنورد در باره بیانیه موسوی و رد امکان معامله؛ و به ویژه تهدید رفسنجانی برای افشای یزدی و دیگران، همه حاکی از تداوم دو پهلو گویی خواص اند.

جنبش اعتراضی مردم که در هفته‌های پس از کودتای خرداد از سپر اصلاح طلبان برای حفاظت و گسترش خود استفاده میکرد اکنون خود به سپری تبدیل شده که اصلاح طلبان در پشت آن پناه می‌گیرند. توازن قوا به مرحله ای رسیده که موجودیت سیاسی و حتی فیزیکی اصلاح طلبان با نزدیکی با کودتاگران در معرض خطر قرار خواهد گرفت. این تناقض و "دو پهلو گویی" اجتناب ناپذیر "خواص" اما در عین حال به در هم شکستن بیشتر اتوریته ولی فقیه منجر شده است. شکست تازترین تلاش ولی فقیه برای ایجاد شکاف در جنبش اعتراضی به بی اعتباری هر چه بیشتر او در میان دستگاه کودتا منجر خواهد شد. این ضعف رهبری و گسترش شکاف در دستگاه حاکمه محصول و یکی از دستاوردهای اعتراضات مردم ماست. شکافی که فضا را برای جوانه زدن نهال جدیدی از جنبش ضد استبدادی در ایران باز کرد، اکنون و زیر فشار تنومند ریشه‌های این جنبش پر کردنی نیست. صرف نظر از اینکه خواص در آینده چه خواهند کرد، مردم ایران در ۲۲ بهمن و یک بار دیگر و فارغ از دو پهلو گویی، مطالبات خود را با صدای بلند فریاد خواهند کرد.

## تکیه بر سرنیزه

### آخرین پناهگاه دیکتاتوری

\*علاوه بر ناکامی کودتاچیان در تسلیم مطلق "خواص ناراضی"، حاصل سیاست آنها در ارباب از طریق اعدام، حضور گسترده شبانه خانواده های زندانیان سیاسی در مقابل زندان اوین و ایستادگی و مقاومت و موجی از محکومیت اعدام ها در داخل و خارج از کشور بود...

روشنگری: در سه هفته آخر منتهی به ۲۲ بهمن یکی از محورهای اصلی تلاش دستگاه ولایی و کودتاچیان، چنانکه خامنه ای در سخنانش در مازنداران نیز به آن صریح اشاره کرد، جدا کردن خواص ناراضی از جنبش عمومی اعتراضی مردم بود. علت این تاکید همانطور که روند وقایع نشان داد، اولاً منزوی کردن خود این "خواص" و برداشتن سپر حفاظتی آنها در جنبش اعتراضی از طریق واداشتن آنها به تسلیم و توبه بود و ثانیاً: دست زدن به سرکوب های شدید در پائین که صدور حکم اعدام دو زندانی سیاسی به بهانه اعتراضات عاشورا و صدور حکم اعدام ۹ نفر دیگر یکی از برجسته ترین نمونه های آن در روزهای اخیر است. در کنار آن بسیج نیروی خودی قرار بود ۲۲ بهمن را به یک راهپیمایی فرمایشی و حکومتی مثل ۹ دی تبدیل کند.

با این که هنوز ۲۲ بهمن در راه است، اما سیاست دستگاه ولایی و کودتاچیان شکست خورده است. نه تنها "دوپهلوگویی" از طرف "خواص" که در حقیقت شکل فاصله گیری آنها از دستگاه ولایی بود ادامه یافت، که فاصله آنها به نظر می رسد که بیشتر هم شده است. زیرا برای کربوبی، موسوی، خاتمی و رفسنجانی کاملاً روشن است که دستگاه ولایی دنبال سازش و بند و بست نیست. و نیست، برای این که سازش و بند و بست مستلزم عقب نشینی است و عقب نشینی کودتاچیان تعادل آنها را درهم می ریزد و به مردم فرصت پیش روی می دهد. آنچه آنها می خواهند و بارها از زبان نظامیان و غیر نظامیان در روزهای اخیر بیان کرده اند، تسلیم مطلق افرادی است که از آنها به عنوان "سران فتنه" نام می برند و تازه حتی پس از تسلیم مطلق و توبه علنی هم این افراد باید بروند در اتاق انتظار تا نوبت مجازات شان فرا برسد. با این وضع روشن بود که "خواص" مورد اشاره نفعی نداشتند که در برابر کودتاچیان و دستگاه ولایی تسلیم شوند. در نتیجه فشارها نه تنها نتیجه مورد نظر دستگاه ولایی را نداد، بلکه برعکس شد: اگر کربوبی و موسوی تاکید کرده بودند که برای عاشورا و یا ۱۶ آذر فراخوانی برای شرکت مردم در اعتراضات نداده اند، و آنها نیستند که نقش هدایتگر اعتراضات را دارند، این بار برای ۲۲ بهمن رسماً و آشکارا فراخوان شرکت داده اند و رفسنجانی که معمولاً از مشاخره علنی با مخالفان قدرتمندش در دستگاه ولایی خودداری می کرد، بر خلاف رویه اش، در برابر انتقاد یزدی واکنش تند علنی نشان داد و به دنبال انتقاد شدید یزدی، تاکید کرد که "سخنان یزدی بوی توپخانه می دهد" و تهدید کرد که او را افشا خواهد کرد.

اما علاوه بر ناکامی کودتاچیان در تسلیم مطلق "خواص ناراضی"، علامت و نشانه هایی که حاکی از آن باشد که سیاست ارباب از طریق اعدام موثر افتاده باشد در دست نیست؛ برعکس با این که احمد جنتی در نماز جمعه رسماً به قوه قضاییه به خاطر دست زدن به آدم کشی دست مریزاد گفت، یا امام جمعه ارومیه برای ارباب بیشتر خواستار گرداندن جنازه های اعدام شده گان در میان مردم شد، حاصل این سیاست حضور گسترده شبانه خانواده های زندانیان سیاسی در مقابل زندان اوین و ایستادگی و مقاومت و موجی از محکومیت اعدام ها در داخل و خارج از کشور بود.

عقیم ماندن هر دو بازوی سیاست کودتاچیان در "بالا" و "پائین" در شرایطی که راه عقب نشینی هم بر آنان بسته است، معنایش فقط تکیه بیشتر بر زور و سرکوب است. در چنین شرایطی است که به ۲۲ بهمن و مقطع جدید زورآزمایی میان دیکتاتوری و مردم نزدیک می شویم.

۱۳ بهمن ۱۳۸۸

## سوسیالیسم بدون زندان

هوراد زین - ترجمه از هوراد ارفع

## وجوه مشترک دو آخوند جنایتکار جنتی و حسنی

صادق افروز - بهمن ۸۸

هفته گذشته، محمد علی زمانی و آرش رحمانی پور پس از تحمل یک سال زندان و شکنجه های گوناگون در محوطه زندان اوین اعدام شدند. این اعدام ها در حالی صورت گرفت که وکلای این دونفر و خانواده هایشان در جریان محاکمه و احکام صادره از سوی دادگاه های اسلامی قرار نگرفته بودند. نسرین ستوده، وکیل آرش رحمانی نژاد در مصاحبه با تلویزیون الجزیره می گوید تنها توانسته ۱۵ دقیقه با موکلش صحبت کند. پدر آرش هم در همین برنامه می گوید هنگامی که قصد حضور در دادگاه پسرش را داشته توسط مامورین بازداشت شده و پس از دستبند خوردن به بیرون از دادگاه هدایت شده است. در دوران زندانی بودن آرش، ماموران رژیم به منظور تحت فشار گذاشتن او، خواهرش را که هفت ماه حامله بوده دستگیر می کنند. آنچه بر این دختر در بازداشتگاه این گذشته است هنوز معلوم نیست ولی او پس از آزادی از زندان بچه اش را از دست می دهد. در آستانه تظاهرات ۲۲ بهمن و موج جدید ناراضیاتی ها بخصوص پس از تصویب لایحه هدفمند کردن یارانه ها، رژیم جمهوری اسلامی به منظور ایجاد رعب و وحشت این دو جوان را اعدام کرد.

در واکنش به این اقدام جنایتکارانه، موجی از اعتراض نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان برخاست. این بار سازمان های سیاسی اپوزیسیون تنها نبودند. سازمان های حقوق بشری و مترقی در گوشه و کنار جهان این جنایت وحشیانه را محکوم کردند. جنایت به حدی قبیح بود که رسانه ها و دولت های بورژوازی نیز به خیل محکوم کنندگان پیوستند. در حالی که روند قبیح این جنایت با سرعت ادامه داشت دوتن از بدنام ترین چهره های رژیم، آخوند جنتی امام جمعه تهران و آخوند حسنی امام جمعه ارومیه با گستاخی هر چه تمام تر از لاریجانی رئیس قوه قضایی به دلیل تعجیل در این اعدام ها تشکر کردند. جنتی در نماز جمعه هفته گذشته از این دو اعدام را ستایش کرد و حسنی در نماز جمعه ارومیه گفت باید جنازه این ها را در شهرگرداند.

موضع مشترک این دو آخوند جنایتکار در رابطه با اعدام این دو جوان اتفاقی نیست. در واقع یک کارنامه سی و یک ساله جنایت و آلوده بودن دستان این دونفر به خون پسرانشان به خوبی آنها را در کنار هم قرار می دهد. دستان آخوند حسنی به خون رشید حسنی، پسرش که از اعضای سازمان فدائیان اقلیت بود و دستان جنتی به خون حسین جنتی از زندانیان سیاسی دوران شاه و از اعضای مجاهدین خلق بود آغشته است.

آخوند حسنی در کتاب خاطراتش در رابطه با قتل رشید که مسنول اقلیت در آذربایجان بود چنین می نویسد:

او (رشید، پسر بزرگ ملاحسنی) پس از پیروزی انقلاب ناگهان به گروه سیاسی سازمان فدائیان خلق پیوست و از سران آنها شد، به طوری که مسئولیت شاخه آذربایجان غربی بر عهده او بود... آن وقت نماینده مجلس و در تهران بودم. یک روز رشید به تهران آمده بود. جایش را شناسایی کردیم. در کمیته انقلاب تهران با آیت الله مهدوی کنی تماس گرفتم و گفتم یک موردی هست، چند نفر مسلح بفرستند. نگفتم پسر هست. یکی از محافظان خودم به نام آقای جلیل حسنی را نیز همراه آنها کردم. او از بچه های کمیته ارومیه بود و الا آن به تجارت مشغول است. گفتم اگر مقاومت یا فرار کند بزنید نگذارید فرار کند و اگر هم تسلیم شد، دستگیر کنید و به کمیته تحویل بدهید. آنها رفتند و او را دستگیر کردند. رشید چند روزی در کمیته تهران بود. بعد برای بازجویی و محاکمه به تبریز انتقال دادند. او چون محل فعالیت هایش استان آذربایجان بود در این شهر محاکمه و به اعدام محکوم شد و بلافاصله حکم اجرا گردید... حتی بعد از اعدام جنازه اش را هم به ما تحویل ندادند. وقتی خبر اعدام رشید را شنیدیم، چون به وظیفه خود عمل کرده بودم هیچ ناراحت نشدم (۱).

محسن مخملباف کارگردان حزب الهی که در سال های آغازین قدرت گیری جمهوری اسلامی با دستگاه های سرکوب و امنیتی رژیم همکاری می کرد و در شناسایی و دستگیری و بازجویی تنی چند از زندانیان سیاسی چپ در دوران شاه نقش فعالی داشت و اخیرا به جنبش سبز پیوسته در نامه ای به مصطفی تاج زاده پس از شرح روزهای مشترکش با حسین جنتی در زندان شاه و مشاهده ضعف و زبونی پدر حسین یعنی همین آخوند جنتی در مقابل رسولی شکنجه گر ساواک چنین می گوید:

سوال: فلسفه شما چیست؟  
پاسخ: تصور می کنم به آن چیزی که اعتقاد دارم می توان سوسیالیسم دموکراتیک گفت. زیرا بر آنم که ما به جامعه ای نیاز داریم که در آن انگیزه نظام اقتصادی نه سوددهی انحصارات بلکه باید سعادت و رفاه انسان ها باشد. تامین بهداشت، اشتغال، رفاه کودکان و... جامعه ای که بر اساس برابری و وسیع ثروت بنا می شود، جامعه ای صلح دوست که منابع خود را صرف کمک به مردم کشور خود و دیگر کشورها مینماید. من به جهانی باور دارم که در آن جنگ وسیله ای برای حل مسائل و مشکلات نیست. من معتقدم که باید مرز های ملی از بین برود. من به ویزا، پاسپورت و سهمیه مهاجرت اعتقادی ندارم. من فکر میکنم که ما نیاز به حرکت به سوی جامعه ای جهانی داریم. آنها کلمه جهانی شدن را به کار می برند اما به معنای خیلی محدود تر از آنچه که من می گویم... قصد آنها آزادی برای انحصارات است که بتوانند در ورای مرزها حرکت کنند. ولی آنچه که ما احتیاج داریم آزادی مردم برای حرکت در فراسوی مرزهاست. زمانی که من در باره سوسیالیسم بدون زندان صحبت میکنم قصدم آن است که باید بیشترین مداخله اجتماعی در اقتصاد انجام شود اما بدون نقض آزادی های مدنی. نویسنده هالیوودی در این باره خیلی مختصر و ساده خواهد گفت که این "سوسیالیسم بدون زندان" است.

سوال: شما چگونه آنارشسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم را به هم می آمیزید؟

من دوست دارم که بهترین عناصر از هر کدام از آنها را انتخاب کنم. از کمونیسم-جامعه ایی که در آن آزادی برای فرد وجود خواهد داشت و منابع جهان به شکل منطقی مورد استفاده قرار خواهد گرفت-باید در اینجا کمونیسم را از آنچه که در اتحاد شوروی و کشورهای بوروکراتیک و تمامیت گرا که خودشان را مارکسیست و کمونیست می دانستند متمایز کرده و کمونیسم را به همان مفهومی که مارکس و انگلس در نظر داشتند بکار برد. این آن چیزی است که باید از کمونیسم گرفت. از سوسیالیسم میزد چیزی را برداشت خواهد کرد که در مورد آن هم اکنون توضیح دادم و آن استفاده از دولت، دولتی که بطور دموکراتیک انتخاب شده، در جهت تقسیم برابر ثروت ملی و کمک به مردم میباشد. آنچه که از آنارشسیسم گزین خواهم کرد عبارت است از سوء ظن نسبت به اتوریتیه (اقتدار)، سوء ظن نسبت به تمام حکومت ها و آمادگی برای انتقاد و شورش است آن هم علیه هر حکومتی. حکومت ها ممکن است کارشان را در آغاز با بشردوستی شروع کنند ولی به راحتی میتوانند متحجر شده و به دیکتاتوری میدل شوند. هدف آنارشسیسم جامعه ای غیر متمرکز است که در آن افراد از ظلم و ستم دولتی و از قدرت انحصارات و کلیسا رها شده باشند. بنابراین فکر میکنم که در هر سه آنها عناصری وجود دارند که مفیدند.

سوال: آیا این شیوه تفکر واقع بینانه است؟

خوب، مظلمانا! اگر بخواهیم دنبال هدفی باشیم که سریعاً قابل دسترس باشد این شیوه تفکر چندان واقع بینانه نخواهد بود ولی من فکر میکنم که این نوع اندیشیدن را باید به عنوان هدف در نظر گرفت. اندیشه ای فلسفی و نه تخیلی که به تنوری ساده و بی خاصیت تنزل می یابد. فلسفی به مفهومی که باید آن را به طور درازمدت دید. بنابراین اگرچه این یک احتمال و یا یک امکان بلاواسطه نیست اما به نظر من مهم است که ما تصویری از یک جامعه خوب داشته باشیم. در آن صورت قادر خواهیم بود در باره اوضاع و احوال به درستی قضاوت کرده و بی ببریم که چه سیاست هائی امروزه علیه این هدف عمل می کنند.

سوال: میخواهید از شما چگونه یاد شود؟

اگر قرار است که اصولاً از من یادی بر جای بماند برای شیوه تفکر خوب، من معرف شیوه دیگری از تفکر در باره جهان، جنگ، حقوق بشرو برابری بوده و برای جلب هر چه بیشتر مردم به این تفکر تلاش کرده ام. من تلاش کرده ایم تا مردم هرچه بیشتری پی ببرند، که قدرتی که اکنون در دست آنهاست که صاحب پول و اسلحه اند، در نهایت به خودشان تعلق دارد و این که آنها می توانند این قدرت را بکار ببرند و در مقاطعی از تاریخ آن را بکار برده اند؛ مردم سیاه در جنوب از آن استفاده کرده اند، مردم در جنبش زنان از آن استفاده کرده اند، در جنبش ضد جنگ از آن استفاده شده و مردم در کشورهای دیگر برای سرنگون کردن دیکتاتورهای آن را به کار برده اند. می خواهم اگر قرار است از من یادی شود بعنوان کسی باشد که به مردم احساس امید و قدرت عطا کرده، چیزی که آنها قبلاً نداشته اند.

متن پیاده شده از مصاحبه ویدئویی با هوراد زین

## هدشار بانك مركزى درباره بحران اقتصادى

اعتماد: بانك مركزى در آخرين گزارشى كه از اقتصاد ايران منتشر کرده تصوير ناخوشايندى را از فعاليت بخش هاى مختلف اقتصادى کشور در ماه هاى اخير ارائه کرده است.

فعاليت هاى صنعتى به رغم تاكيد مسوولان صنعتى کشور مبنى بر رو به راه بودن وضعيت صنعتى همچنان منفى است، ساخت وساز همچنان در رکود به سر مى برد. نزول ارزش صادرات غيرنفتى کشور هم شروع شده است. نماگرهاى بانك مركزى كه در خصوص سه ماهه دوم سال ۱۳۸۸ منتشر شد (نماگر ۵۷)، به رغم آمارهاى مقدماتى كه هنوز براى سال ۱۳۸۷ ارائه نكرده، مانند رشد اقتصادى، آمارهاى جلب توجه و قابل تاملى درباره ديگر بخش هاى اقتصادى کشور مانند جوازهاى تاسيس واحدهاى صنعتى داده است.

جواز تاسيس واحدهاى صنعتى يکى از شاخص هاى مهم در اقتصاد است كه آينده سرمايه گذارى و نگاه بخش خصوصى به اين صنعت را نشان مى دهد. آمار بانك مركزى هرچند براى سه ماهه اول و سه ماهه دوم سال ۱۳۸۸ ميزان صدور و ارزش سرمايه گذارى را مسکوت گذاشته و حتى شاخص توليد کارگاه هاى بزرگ صنعتى را از سه ماهه سوم سال ۱۳۸۷ به اين طرف نياورده، اما تعداد جوازهاى صادر شده و ميزان سرمايه گذارى سال ۱۳۸۷ را آورده است. بنا بر آمار بانك مركزى در سال ۱۳۸۷، ۲۶ هزار و ۱۷۶ فقره جواز تاسيس صنعتى صادر شده كه نسبت به سال ۱۳۸۶، ۵/۷ درصد کاهش داشته است. ارزش سرمايه گذارى مورد نياز براى اين تعداد جواز ۱۰۶ هزار ميليارد تومان بوده كه نسبت به سال ۱۳۸۶، ۳۳/۶ درصد کاهش داشته است.

کاهش صدور جواز تاسيس براى واحدهاى صنعتى در اصل بى رغبتى بخش خصوصى به توليد را نشان مى دهد. همچنين بررسى ها نشان مى دهد اين کاهش بالاترين کاهش جواز تاسيس واحدهاى صنعتى طى هشت سال گذشته است. در سال ۱۳۸۱ تعداد جوازهاى تاسيس واحدهاى صنعتى بالغ بر ۲۷ هزار و ۱۰۱ فقره بوده كه آمار سال ۱۳۸۷ هم از اين ميزان پايين تر است. اما در خصوص ساخت وساز، آمارهاى بانك مركزى نشان مى دهد هنوز ساخت وساز در رکود به سر مى برد.

تعداد پروانه هاى ساختمانى صادر شده در مناطق شهري مهم ترين شاخص در نشان دادن رونق يا رکود ساخت وساز است. آمار سه ماهه دوم سال ۱۳۸۸ حاكى است كه در اين دوره ۲۹ هزار و ۴۴۹ فقره پروانه ساختمانى در كل مناطق شهري صادر شده كه نسبت به دوره مشابه سال قبل ۳۷/۵ درصد کاهش داشته است. بيشتريين کاهش در اين زمينه به تهران بر مى گردد كه نسبت به دوره مشابه سال ۱۳۸۷ حدود ۶۵ درصد است. سرمايه گذارى بخش خصوصى در ساخت وساز يکى ديگر از شاخص هاى رونق اقتصادى است. آمار بانك مركزى در اين باره نشان مى دهد كه سرمايه گذارى بخش خصوصى در ساختمان هاى جديد مناطق شهري در سه ماهه دوم سال ۱۳۸۸ نسبت به دوره مشابه سال قبل حدود ۸/۸ درصد کاهش داشته است.

در سه ماهه دوم بالغ بر ۷۹ هزار و ۳۰۲ ميليارد ريال سرمايه گذارى در ساخت وساز - بر حسب مراحل ساخت - صورت گرفته است كه سرمايه گذارى در ساختمان هاى شروع شده با ۲۱ درصد کاهش به ۲۱ هزار و ۱۳۶ ميليارد ريال، در ساختمان هاى نيمه تمام با ۱۰ درصد کاهش به ۴۱ هزار و ۶۵۷ ميليارد ريال و در ساختمان هاى تكميل شده با ۲۰ درصد افزايش به ۱۶ هزار و ۵۰۹ ميليارد ريال رسیده است. صادرات کالا، اعم از نفتى و غيرنفتى، يکى ديگر از آمارهاى بانك مركزى است كه نگاه به اقتصاد ايران را شامل مى شود.

بنا بر آمار بانك مركزى در شش ماهه اول امسال ۳۱ ميليارد و ۳۳۳ ميليون دلار نفت صادر شده كه نسبت به شش ماهه اول سال ۱۳۸۷ كه ۵۷ ميليارد و ۵۰۱ ميليون دلار نفت صادر شده بود حدود ۴۶ درصد کاهش نشان مى دهد.

صادرات غيرنفتى هم از اين کاهش بى نصيب نبوده است. در شش ماهه امسال ميزان صادرات کالای غيرنفتى بالغ بر ۹ ميليارد و ۱۶۱ ميليون دلار بود كه اين ميزان نسبت به دوره مشابه پارسال هشت درصد کاهش داشته است. آمار بانك مركزى نشان مى دهد بيشتريين کاهش به ماه تير بر مى گردد. در اين ماه ارزش صادرات غيرنفتى با ۳۳ درصد کاهش نسبت به دوره مشابه پارسال به يك ميليارد و ۲۳۱ ميليون دلار رسيد. کاهش ارزشى صادرات غيرنفتى در حالى صورت گرفته كه ارزش وزنى آن رو به افزايش بوده است. ۱۱ بهمن ۱۳۸۸

سال ها بعد من در حوزه هنرى قصه نويس بودم. حوزه هنرى كه ابتدا توسط هنرمندان جوان به طور مستقل شکل گرفته بود، طبق فرمان خمينى موظف شد زير مجموعه سازمان تيليغات باشد. و از آن پس آيت الله جنتى كه رئيس سازمان تيليغات بود، سه شنبه ها براى سرکشى به حوزه هنرى مى آمد.

دريکى از آن روزها به هنگام ناهار بود كه آيت الله جنتى آمد؛ در حالى كه دست پسر بچه كوچكى را گرفته بود. در آن ايام معمولاً ناهار هنرمندان حوزه هنرى نان و هندوانه بود، او سر سفره نشست، اما لب به غذا نزد و در حالى كه ما ناهار مى خورديم، ايشان در باب حرام بودن موسيقى مشغول صحبت شدند. از مدير وقت حوزه هنرى پرسيدم: "چون نان و هندوانه ناهار ماست، آيت اله جنتى غذا ميل نمى کنند؟"

و مدير حوزه هنرى گفت: "ايشان روزه هستند".  
گفتم: "نه ماه رمضان است كه روزه واجب باشد و نه دوشنبه و پنج شنبه كه روزه مستحبى بگيرند، امروز سه شنبه است و من تا به حال درباره روزه سه شنبه نشنيده ام".

مدير حوزه گفت: "آقاى جنتى نذر کرده بوده كه اگر پسرش حسين جنتى كه فرارى است، و روند انقلاب را قبول ندارد، دستگير يا اعدام شود، ايشان ۴۰ روز روزه شکر بگيرند".

ديروز پسرآيت اله، حسين جنتى، در اصفهان كشته شد و اين روزه آيت اله جنتى براى شکرگذارى اوست. و اين پسر كوچک هم نوه اوست. پيشى پسر حسين جنتى

از آدم هاى به اين قساوت كه عليرغم آگاهى دقيق از ماهيت فکرى فرزندانشان و آگاهى از عشق و وفادارى آنان به توده هاى زحمت و کار و از خود گذشتگى شان، تنها به دليل حفظ موقعيت خود، در همکارى براى به قتل رساندن آنان هيچ ترديدى به خود راه ندادند چه انتظارى غير از اين مى توان داشت. صدای مشترک حسنى و جنتى تصادفى نيست. اين صدای مشترک نه تنها نفرت عميق مردم را از اين رژيم عميق تر مى کند بلکه پرونده فرزند کشى اين دو جنایتکار را دوباره به جريان مى اندازد و کنجکاوى در باره سرنوشت رشيد حسنى و حسين جنتى را افزون مى سازد.

بر خلاف جنتى و حسنى كه براى حفظ مقام و قدرت، پسران خود را به مسلخ فرستادند پدران و مادران جنبش انقلابى ضد رژيم تا به آخر در کنار فرزندان خود مى ايستند و از اهداف انساني آنها دفاع مى کنند. پدر آرش رحمانى كه در ايران زندگى مى كند در گفتگو با الجزيره مى گويد به من تسليت نگوييد، پسر من در راه آزادى كشته شده به من تيريك بگوييد و مادران ندا آقا سلطان پيشنهاد بنياد شهيد براى شهيد قلمداد كردن دولتى ندا را كه در واقع رشوه اى براى سكوت بود رد مى كند و مى گويد ندا شهيد اين جنبش است و احتياجى به كمك دولتى هم ندارد. تفاوت در اين جاست.

۱. كتاب خاطرات ملا حسنى

۲. نامه مخملباف به مصطفی تاج زاده

## يک عضو ديگر کانون نويسندگان بازداشت شد

### بازداشت عليرضا ثقفى

در پى بازداشت هاى گسترده اخير امروز دوشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۸۸ عليرضا ثقفى از طرف دفتر پيگيرى اطلاعات واقع در خيابان صبا تهران احضار و سپس بازداشت شد. مامورين اطلاعات به اتفاق عليرضا ثقفى در حالى كه همسر و فرزندان وى در منزل حضور داشتند شبانه اقدام به تفتيش منزل نموده و كيس، لب تاپ و جزوات وى را ضبط كردند. اين در حالى است كه عليرضا ثقفى هفته گذشته براى چندمين بار با احضار به دادگاه انقلاب در دادگاه حاضر شده بود و نسبت به اتهام تجمع در پارک لاله به مناسبت روز جهاني کارگر از خود دفاع نموده و وکیل وى آقای اوليايى فر نيز فرصت يافته بود تا ضمن دفاع از وى طى روزهاى آينده لايحه خود را ارائه دهد. کانون مدافعان حقوق کارگر دوشنبه ۱۲ بهمن

## افزايش ۴۱۵ درصدى مواد مخدر صنعتى در کشور

جام جم آنلاين: رئيس پليس مبارزه با مواد مخدر ناجا اعلام کرد: ميزان کشفيات مواد مخدر صنعتى در کشور از ابتداى سالجاري تاکنون نسبت به سال گذشته ۴۱۵ درصد افزايش داشته است.

## مصاحبه محمدرضا شالگونی با

### A. Wosni

سؤال اول - لطفاً به طور کوتاه خودتان را معرفی کنید و توضیح دهید که ویژگی موضع راه کارگر در باره خصلت جمهوری اسلامی در فردای سرنگونی رژیم شاه چه بود؟

**محمد رضا شالگونی:** من فعالیت سیاسی ام را از دوره دانشجویی در دهه ۱۹۶۰ شروع کرده‌ام. در آن سال‌ها جنبش دانشجویی در ایران نیز مانند غرب عمدتاً تحت تأثیر چپ بود و در مبارزه علیه دیکتاتوری شاه نقش مهمی داشت و از بطن همان مبارزات دانشجویی بود که بسیاری از فعالان دهه ۱۹۷۰ به مبارزه سیاسی حرفه‌ای کشیده شدند. در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) به اتهام عضویت در یک گروه مارکسیستی که بعدها به "گروه فلسطین" معروف شد، دستگیر و به ۱۰ سال زندان محکوم شدم و تا چند ماه پیش از سقوط رژیم شاه در بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) در زندان ماندم. و بعد از انقلاب نیز فعالیت ام را در سازمان راه کارگر ادامه داده‌ام. غالب کسانی که راه کارگر را پایه‌گذاری کردند، از فعالان جنبش چریکی دهه ۱۹۷۰ بودند که در زندان‌های رژیم شاه به این نتیجه رسیده بودند که شیوه مبارزه چریکی نه تنها در ضربه زدن به دیکتاتوری موفق نبوده، بلکه به ارتباط جنبش چپ با طبقه کارگر آسیب زده است و بنابراین وظیفه اصلی خود را تمرکز روی سازماندهی مبارزه طبقاتی می‌دانستند. راه کارگر احتمالاً اولین سازمان چپ بود که روی خصلت ارتجاعی جمهوری اسلامی تأکید کرد و چشم انداز ظهور یک فاشیسم مذهبی را مطرح نمود. ارزیابی ما این بود که مبارزه مردم ایران علیه رژیم سلطنتی هر چند به یک انقلاب واقعاً توده‌ای و مردمی انجامید، ولی انقلاب، با قدرت‌گیری روحانیت (که یک نیروی تاریک اندیش و ارتجاعی است) شکست خورد و به طور گریز ناپذیر، نه تنها از هدف‌های مردمی خود دور خواهد شد، بلکه به سرکوب‌خشن مخالفان روحانیت حاکم روی خواهد آورد.

**سؤال دوم - ارزیابی‌تان از خصلت اجتماعی رژیم حاکم، به ویژه جناح خامنه‌ای - احمدی نژاد (البته اگر اینها یک جناح واحد باشند) چیست؟**

**محمد رضا شالگونی:** جمهوری اسلامی یک دیکتاتوری تاریک اندیش و خشن مذهبی و متکی بر شکل ویژه‌ای از سرمایه‌داری است که دولت و اقتصاد دولتی در آن نقش مسلط و تعیین‌کننده‌ای دارد. ولی فقیه یا رهبر نظام حتی طبق قانون اساسی اختیارات نیمه‌خدایی دارد و عملاً می‌تواند هر قانونی را طبق صلاح دید خودش کاملاً تغییر دهد. فقط به عنوان یک نمونه کافی است بدانید که اصل ۴۴ قانون اساسی (که در فضای دوره انقلاب تدوین شده) با صراحت تمام بر کنترل دولت بر مواضع استراتژیک اقتصاد تأکید می‌کند. اما چند سال پیش خامنه‌ای با یک فرمان مضمون آن را کاملاً وارونه کرد و اصل یاد شده حالا به اصل خصوصی‌سازی تبدیل شده است، بی آن‌که حتی احتیاجی به تغییر آن ببینند و یا طبق متن خود قانون اساسی برای تغییر این اصل کلیدی رفراندومی هر چند فرمایشی سازمان بدهند. در واقع، نه تنها آزادی‌های بنیادی، بلکه حتی حکومت قانون در جمهوری اسلامی کاملاً بی‌معناست و رهبر حتی به طور قانونی بر فراز قانون قرار دارد. "ولایت مطلقه فقیه" که بعد از مرگ خمینی رسماً وارد قانون اساسی هم شده، اختیاراتی به ولی فقیه می‌دهد که انصافاً از اختیارات سلطنت‌های مطلقه دوره پیشا سرمایه‌داری (حتی در تاریخ خود ایران) بیشتر است. ولایت مطلقه فقیه به تعریف خود خمینی این است که ولی فقیه می‌تواند برای حفظ حکومت حتی نماز و روزه و سایر فروع دین را به طور موقت تعطیل کند. او می‌تواند هر وقت که لازم باشد همه قوانین مصوب خود رژیم را تعطیل کند. برای نمونه کافی است بدانید که در تابستان ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) خمینی دستور داد اکثریت زندانیان سیاسی را که چندین هزار نفر بودند و همگی محکومیت قطعی داشتند و سال‌ها از زندانی شدن‌شان می‌گذشت، صرفاً بر مبنای پاسخ به سوالاتی که ربطی به پرونده‌شان نداشت و عموماً در باره اعتقادات مذهبی دور می‌زد، در عرض چند هفته قتل عام کنند. جنایت چنان وحشتناک بود که آیت‌الله منتظری (که در آن موقع معاون و جانشین رسماً اعلام شده خمینی بود) آن را جنایتی خلاف شرع دانست و از مقام اش کنار گذاشته شد. در جمهوری اسلامی هر چند حق رای عمومی در روی کاغذ به رسمیت شناخته شده است، ولی حق انتخاب شدن به نهادهای انتخابی مانند مجلس ریاست جمهوری (که تازه هیچ کدام هم نهادهای اصلی قدرت نیستند) وجود ندارد و فقط شورای می‌توانند قانوناً کاندیدا بشوند که از فیلتر "نظارت استصوابی" شورای نگهبان که اعضای تعیین‌کننده آن آخوندهای منصوب شده از طرف رهبر رژیم می‌باشند، بگذرد. و این

گزینه‌شان آنها مبتنی بر هیچ قانون مصوب نیست، بلکه معیار اصلی این است که این آخوندها، صرف نظر از مواضع سیاسی اعلام شده فرد مورد نظر، در وفاداری او به شخص رهبر تردیدی نداشته باشند. در جمهوری اسلامی همه مواضع کلیدی قدرت در دست رهبر متمرکز شده است. از فرماندهی نیروهای مسلح گرفته تا تعیین رئیس قوه قضائیه (که تمام دادگاه‌های کشور را کنترل می‌کند) و رئیس رادیو و تلویزیون ملی (که تنها شبکه مجاز رادیو و تلویزیون کشور است). و اقتصاد کشور عملاً زیر کنترل رهبر است، نه تنها از طریق بخش دولتی که بیش از ۷۰ درصد اقتصاد را در دست دارد، بلکه همچنین از طریق "بنیادها" که خارج از بخش عمومی هستند ولی زیر کنترل رهبر قرار دارند: مانند "بنیاد مستضعفان"، "آستان قدس رضوی"، "کمیته امداد امام خمینی" و تقریباً همه موقوفات کشور که بخش مهمی از اقتصاد کشور را در دست دارند. و تازه حالا که شروع کرده‌اند به خصوصی‌سازی بخش عمومی اقتصاد، معطوم شده است که دارند دارایی‌های دولتی را به نهادهایی مانند سپاه پاسداران و غیره منتقل می‌کنند که تماماً زیر کنترل رهبر قرار دارند. یعنی حتی عنوان رسمی و حقوقی موسسات اقتصادی عوض می‌شود و همه در جیب خصوصی رهبر و زیردستان وفادار به او قرار می‌گیرند.

نابرابری حقوق زن و مرد یکی از اصول مهم جمهوری اسلامی است و بخش قابل توجهی از منابع مالی کشور برای اجرای این اصل اتلاف می‌شود. زن طبق قوانین این نظام نصف مرد است. ذهن و تعادل روانی زن از نظر رهبران این حکومت طوری است که قرار گرفتن او در مشاغل حساس، از قضاوت گرفته تا ریاست جمهوری و حتی مثلاً امامت نماز جمعه عواقب ناچیزی برای جامعه به وجود می‌آورد. از نظر آنها حتی همکاری زن و مرد و کار آنها در زیر یک سقف می‌تواند مایه فساد و فحشا باشد. تصادفی نیست که آنها حالا الم - شنگه راه انداخته‌اند که کلاس‌های دختران و پسران دانشجو را جدا کنند. نظارت بر لباس زنان و تحمیل حجاب بر آنها یکی از مهم‌ترین و پرخرج‌ترین کارهای روزمره دولت در ایران امروز محسوب می‌شود. از آنجا که ورزش زنان باید دور از چشم مردان باشد، عملاً بخش اعظم دانش‌آموزان و دانشجویان دختر از هر نوع ورزش محرومند و بنا به بعضی ارزیابی‌های منتشر شده در مطبوعات رسمی کشور، سلامت فیزیکی حدود ۷۰ درصد دختران به خاطر ناممکن شدن ورزش در سنین نوجوانی آسیب می‌بیند.

جمهوری اسلامی هر نوع تشکل کارگری مستقل را سرکوب می‌کند. اکنون بعضی از کارگران فقط به اتهام تلاش برای ایجاد اتحادیه کارگری مستقل در زندان به سر می‌برند و بعضی حتی به خاطر برگزاری مراسمی در روز جهانی کارگر (روز اول ماه مه) به زندان محکوم شده‌اند. اکنون حدود ۸۰ درصد استخدام‌های کارگری از طریق قرار دادهای موقتی صورت می‌گیرد و بیش از ۱۰ سال است که طبق تصویب مجلس، کارگران کارگاه‌های کمتر از ده نفر از شمول قانون کار و در واقع هر نوع قانونی خارج شده و عملاً به امان قانون جنگل سپرده شده‌اند. و کارگرانی که در کارگاه‌های زیر ده نفر کار می‌کنند، اکثریت جمعیت کارگری کشور را تشکیل می‌دهند.

این فهرست می‌تواند بسیار طولانی‌تر از این بشود، ولی می‌ترسم خوانندگان شما بیش از این حوصله نداشته باشند. حال خود می‌توانید در باره خصلت اجتماعی این رژیم داوری کنید. ضمناً لازم است یادآوری کنم که بی‌حقی عمومی در منطقه خاورمیانه چنان واقعیت‌خشنی دارد که وضع ایران برای بعضی از ناظران خارجی، در مقایسه با بسیاری از کشورهای منطقه چندان وخیم به نظر نمی‌رسد. مثلاً تردیدی نیست که وضع ایران در مقایسه با افغانستان و پاکستان و عراق و سایر دیکتاتورهای منطقه چندان بد نیست. مثلاً در عربستان سعودی اصلاً حقوق بشر معنا ندارد که نقض شود. اما فراموش نکنید که ایران یک انقلاب توده‌ای را از سر گذرانده و بنابراین ارزیابی وضع ایران باید با توجه به مبارزات مردم این کشور در صد سال گذشته صورت بگیرد. فراموش نکنید که مردم ایران اولین انقلاب برای دموکراسی را در آسیا بیش از صد سال پیش به راه انداختند.

**سؤال سوم - بعضی‌ها می‌گویند جنبش کنونی مخالفان عمدتاً از شهرهای با طبقه میانه است، در حالی که تکیه رژیم بر توده‌های روستایی است. از طرف دیگر، یادآوری می‌شود که حدود ۷۰ درصد جمعیت امروزی ایران شهری است. اما باز عده‌ای می‌گویند غالب این شهرها به لحاظ اجتماعی و فرهنگی، بیشتر به دهکده‌های بزرگ شباهت دارند تا شهرهای مدرن. نظر شما در باره این استدلال‌ها که به نوعی می‌خواهند مخالفان را اقلیتی هر چند نیرومند نشان بدهند، چیست؟**

**محمد رضا شالگونی:** اولاً به قول خودتان حدود ۷۰ درصد جمعیت ایران در شهرها زندگی می‌کنند، بنابراین حتی اگر همه روستاییان حامی

خامنه ای و احمدی نژاد باشند ، بازهم در اقلیت اند. اما دلایل زیادی وجود دارد که ناراضی از رژیم اگر در روستاها بیشتر از مناطق شهری نباشد ، خیلی کمتر از آن نیست. فراموش نباید کرد که کشاورزی از سیاست های اقتصادی جمهوری اسلامی ضریب زیادی خورده است. بسیاری از تولیدات کشاورزی و دامداری ایران زیر آوار واردات محصولات کشاورزی از خارج ( که برای بورژوازی ممتاز ، یعنی وابستگان آخوندهای کله گنده و صاحبان قدرت ، سودآورتر و باصرفه تر است ) در هم شکسته و اقتصاد روستایی کشور عملاً به امان خدا رها شده است. ثانیاً بیش از یک سوم جمعیت کشور در شهرهایی زندگی می کنند که جمعیت شان بیش از ۵۰۰ هزار نفر است. بعلاوه ، سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی کشور فقط حدود ۱۱ درصد است ، بنابراین بسیاری از شهرهای کوچک نیز به اقتصاد روستایی وابسته نیستند. توجه داشته باشید که اکنون در بیش از ۵۰ شهر کشور دانشگاه وجود دارد و بنابراین آنها را نمی توان روستاهای بزرگ نامید. فکر می کنم آنهایی که نفوذ روستائیان و شبه روستائیان را پیش می کشند ، می خواهند بگویند ایرانیان در مجموع مردمی سنتی هستند و لایق همین حکومت ولایت فقیه. اما این بیش از آن که تحلیل سیاسی باشد تحقیر مردم این کشور است و انکار ظرفیت های آنان. ثالثاً در راه پیمایی اعتراضی ۲۵ خرداد ( ۱۵ ژوئن ) در تهران بنا به اعتراف قالیباف ( شهردار تهران که به جناح اصول گرایان حکومتی تعلق دارد ) بیش از ۳ میلیون نفر شرکت کرده بودند. آیا عجیب نیست که همه آنها را متعلق به طبقه متوسط بدانیم؟ گذشته از آن ، تردیدی نیست که جوانان در اعتراضات کنونی نقش بسیار مهمی دارند. بنا به بسیاری از ارزیابی ها ، حدود ۷۰ درصد جوانان بین ۱۵ تا ۳۰ ساله ( که حدود ۳۵ درصد جمعیت کشور را تشکیل می دهند ) بیکار هستند. آیا می شود بیکاران را هم جزو طبقه متوسط بدانیم؟ رابعاً جنبش کنونی یک جنبش ضد دیکتاتوری است و در شرایط سرکوب بسیار خشن پیش می رود. فراموش نکنیم کسانی که در تظاهرات اعتراضی شرکت می کنند ، می دانند که به پیک نیک نمی روند ، بلکه احتمال دارد دستگیر بشوند ، زیر شکنجه قرار بگیرند یا حتی کشته شوند. با وجود این ، اگر موج وسیع تظاهر کنندگان مخالف رژیم علی رغم همه پیش گیری های نیروهای سرکوب ، سرهر فرصتی در بسیاری از شهرهای کشور به میدان می آیند ، این نشان دهنده ظرفیت انفجاری عظیم ناراضی مردم است. خامساً برای روشن شدن مسأله فرض کنیم که پایه اجتماعی مخالفان نه طبقه متوسط ، بلکه فئودال ها و اشراف هستند. در بازه خواست ها و شعارهای این جنبش چه می گوئیم؟ آیا مخالفت با یک سلطنت مطلقه تاریک اندیش ناحق است؟ از دوره جوانی ام به یاد دارم وقتی در گرماگرم مخالفت دانشجویان و جوانان امریکا با جنگ ویتنام ، ریچارد نیکسون با کمک بوروکراسی اتحادیه های کارگری ، یک تظاهرات کارگری به حمایت از جنگ راه انداخت و آنها را نمایندگان "اکثریت خاموش" مردم امریکا قلمداد کرد ، همه ما آنها را اتحادیه های "سوسیال امپریالیستی" نامیدیم و من هنوز هم فکر می کنم حق با ما بود. هیچ جنبشی را صرفاً با ترکیب طبقاتی آن نباید مورد ارزیابی قرار داد.

**سوال چهارم - واکنش جناح راست رژیم علیه مخالفان دانما خشن تر می شود ، تا جایی که آنها را "محارب" ( یعنی "دشمنان خدا" که باید با آنها جنگید و به قتل شان رساند ) می نامند. شما این را نشانه قدرت رژیم می دانید یا نشانه ضعف آن؟**

**محمد رضا شالگونی :** مسلماً واکنش خامنه ای و طرفداران او نشان دهنده ضعف آنهاست. آنها چنان ترسیده اند که حتی بسیاری از مقدس ترین مقدسات خودشان را هم زیر پا گذاشته اند. مثلاً وقتی در روز عاشورا به کشتار مردم بی دفاع در خیابان های تهران و بعضی شهرهای بزرگ دست زدند ، نشان دادند که به خاطر حفظ خود در قدرت حاضرند به هر کاری دست بزنند. در واقع هم زمانی بحران در درون حکومتی ها با ادامه اعتراضات توده ای مردم ، آنها را به شدت وحشت زده کرده است. خود همین توسل به مفهوم "محارب" به حد کافی رسوا کننده است. "محارب" یعنی کسی که با خدا و پیغمبر او در حال جنگ است. اما در ایران اکثریت قاطع مردم با خدا و پیغمبر مخالفتی ندارند ؛ مخالفت آنها با حکومت علی خامنه ای است. و حتی در مخالفت با او نیز مردم دست به اسلحه نبرده اند ، بلکه به شیوه مسالمت آمیز راه پیمایی کرده اند که طبق قانون اساسی خود همین رژیم حق مسلم آنهاست و حکومت حق جلوگیری از آن را ندارد. وقتی آنها مردم معترض را "محارب" می نامند ، اولاً حکومت خودشان را متصل به خدا قلمداد می کنند که از لحاظ سیاسی به شدت خطرناک و رسوا کننده و از لحاظ اصول مذهب شیعه نوعی کفر گویی است. ثانیاً این کار حتی طبق قوانین مصوب خود رژیم هم نادرست است.

زیرا طبق قانون مجازات اسلامی ، "محارب" کسی است که به صورت مسلحانه برای کشتار مردم قیام کرده باشد. اما به کار گرفتن این مفهوم جز تدارک برای کشتار گسترده مخالفان و ترساندن مردم هدف دیگری ندارد. و حالا تقریباً روشن است که این نه تنها مردم را مرعوب نمی کند ، بلکه ممکن است پل های پشت سر دستگاه ولایت فقیه را هم بسوزاند.

**سوال پنجم - آینده رژیم را چگونه می بینید؟ تا کی این رژیم می تواند دوام بیاورد؟ در باره نظر بعضی جریان های چپ ، مانند "حزب کمونیست کارگری" که سرنگونی رژیم ولایت فقیه را خیلی نزدیک می بینند ، نظرتان چیست؟**

**یاسخ سوال پنجم -** تردیدی نیست که رژیم به شدت ضربه خورده و حتی در میان لایه های کاملاً مذهبی بی اعتبار شده است و بعد از این عمدتاً به زور سرکوب می تواند خود را حفظ کند. این چیزی است که بخش قابل توجهی از جریان های کاملاً راست حکومت را هم شدیداً نگران کرده است.

**محمد رضا شالگونی :** ما لاقلاً من از آنهایی نیستم که قادر به پیش بینی جزئیات حوادث آینده باشم. و به تجربه می دانم که پیش گویی در باره حوادث سیاسی و انقلابی معمولاً از حد گمان زنی فراتر نمی رود و غالب این نوع پیشگویی ها هم ارزش تحلیلی زیادی ندارند.

**سوال ششم - اگر این سرنگونی مثلاً در یک تا سه سال آینده اتفاق بیفتد ، چه نتیجه ای می تواند داشته باشد؟ چه نوع رژیم و نظام اقتصادی - اجتماعی را پیش بینی می کنید؟**

**محمد رضا شالگونی :** همان طور که گفتم ، این یک جنبش ضد دیکتاتوری است ، و مانند هر جنبش این چنینی رنگین کماتی از نیروهای مختلف در آن شرکت دارند که میان آنها در حال حاضر نفوذ اصلاح طلبان حکومتی از همه سنگین تر است. اما همراه با گسترش و ژرفش جنبش مردم نفوذ آنها کاهش می یابد. زیرا آنها خویشتاوندی ایدئولوژیک انکار ناپذیری با ولایت فقیه دارند و سقوط رژیم خواه نا خواه ، آنها را به حاشیه میدان سیاست خواهد راند. در واقع مصرف سیاسی آنها تا جایی است که رژیم پابرجاست. وضع آنها به لحاظی به وضع کمونیست های ناراضی در حزب - دولت های بلوک شوروی سابق شباهت دارد که هر چند منتقد رژیم های مزبور بودند ، ولی با سقوط آنها به سرعت از صحنه اصلی سیاست بیرون رانده شدند. به تجربه می دانیم که هر جنبش ضد دیکتاتوری ضرورتاً به دموکراسی نمی انجامد. آینده به تأثیر در هم تنیده عوامل متعددی بستگی دارد که از میان آنها به نظر من ، سه عامل نقش بسیار مهمی دارند: **قیل از همه** ، آگاهی و سازمان یافتگی خود مردم ایران و به ویژه نسل جوان امروز کشور است که نقش تعیین کننده ای در پیشبرد این جنبش دارند. در این مورد دلایل زیادی برای خوش بینی وجود دارد. نسل جوان بیشتر امروز در مقایسه با سی سال پیش از آگاهی و پختگی اشکرا بیشتری برخوردار است. **دوم** ، چگونگی سرنگونی رژیم است. اگر جریان هایی در درون رژیم جان سختی نشان بدهند و دست به کشتار وسیع مردم و ماجراجویی های خطرناک دیگر بزنند ، می توانند بعضی چیزها را تغییر بدهند و در مجموع وزن نیروهای ضد دموکراتیک را در میان مخالفان رژیم تقویت کنند. **سوم** ، نقش قدرت های خارجی و مخصوصاً امریکاست. به نظر من ، با توجه جایگاه ژئواستراتژیک بی همتهای ایران در اورواسیا ، امریکا و متحدان آن از شکل گیری دموکراسی در ایران استقبال نخواهند کرد و هر چه در توان دارند ، انجام خواهند داد تا یک حکومت مطیع در ایران سرکار بیاید. این حرف من ممکن است برای بعضی ها عجیب به نظر بیاید ، ولی کافی است این سؤال را از خودمان بکنیم که آیا امریکا مثلاً می تواند یک حکومت دموکراتیک را به جای سلطنت مطلقه خاندان سعودی تحمل کند؟ از نظر من ، جواب قطعاً منفی است. اما در ایران هر وضعیتی که پیش بیاید ، در صورت سقوط جمهوری اسلامی ، چند چیز قطعی است: اولاً ادغام دین و دولت دیگر تحمل نخواهد شد. ثانیاً لاقلاً بر روی کاغذ پذیرفته خواهد شد که زنان چیزی از مردان کم ندارند. ثالثاً امتیازات ویژه سیاسی ، اقتصادی و حقوقی که روحانیت شیعه در ۳۰ سال گذشته به جنگ آورده ، از دست شان گرفته خواهد شد. زیرا با سقوط هر رژیم دیکتاتوری معمولاً فتر فشرده شده ای رها می شود و آونگ سیاسی و اجتماعی را به نقطه مقابل می راند.

**سوال هفتم - مطبوعات بورژوازی مخالفان را عمدتاً ترکیبی از سلطنت طلبان و لیبرال ها تصویر می کنند. نفوذ سازمان های دیگری مانند "سازمان مجاهدین خلق" و البته چپ ( از هر جریانی که باشند ) را چگونه می بینید؟**

**محمد رضا شالگونی :** اینها بیشتر گمان زنی هایی است که گرایشات مطبوعات مزبور را منعکس می کند. هنوز نمی توان ارزیابی درستی از نفوذ جریان های مختلف سیاسی به دست آورد. اما به نظر من ، چند نکته را می توان با اطمینان از همین حالا بیان کرد: اولاً - بازگشت سلطنت



سؤال دهم - به نظرتان ، مواضع حمایتی حکومت های "دموکراتیک" امپریالیستی ، از اوباما گرفته تا خانم مرکل ، از مخالفان رژیم ، آیا خوشایند این جنبش هست یا نه و در گسترش نفوذ آن در میان لایه های دیگر جامعه ایران مؤثر است یا نه؟

**محمد رضا شالگوئی :** تردیدی نیست که مخالفت قدرت های امپریالیستی با جمهوری اسلامی ، انعکاس اخبار مبارزات مردم ایران را در رسانه های بین المللی تسهیل می کند و به همدلی بین المللی با مردم ایران کمک می کند. اما نگرانی بخش بزرگی از اپوزیسیون این است که محاصره اقتصادی ایران به بهانه های مختلف می تواند بهانه به دست رژیم بدهد که با دست بازتری جنبش را سرکوب کند. تجربه فاجعه بار عراق در برانگیختن بدبینی مردم ایران و طبیعاً بخش بزرگی از اپوزیسیون ، نسبت به مداخلات قدرت های خارجی نقش بسیار تعیین کننده داشته است. مردم از همدلی و همراهی بین المللی استقبال می کنند ، ولی از احتمال مداخلات قدرت های خارجی وحشت دارند. ۱۶ ژانویه ۲۰۱۰

جهت ملاحظه مصاحبه به زبان های انگلیسی و آلمانی ( linke zeitung ) به آدرس های ذیل مراجعه نمایند.

(english page) <http://www.labournetaustria.at/>  
[http://www.linkezeitung.de/cms/index.php?option=com\\_content&task=view&id=8004&Itemid=1](http://www.linkezeitung.de/cms/index.php?option=com_content&task=view&id=8004&Itemid=1)

## خسروشاهی،

فعال سرشناس و مبارز کارگری از میان ما رفت



یدالله خسروشاهی، فعال سرشناس و مبارز خستگی ناپذیر جنبش کارگری ایران بامداد روز پنجشنبه ۴ فوریه ۲۰۱۰ در بیمارستانی در لندن درگذشت. یدالله روز دوشنبه دوم فوریه ۲۰۱۰، به دنبال عرضه مغزی به بیمارستان منتقل شد. متأسفانه تلاش پزشکان برای نجات جان این مبارزه کارگری به جانی نرسید.

یدالله خسروشاهی از رهبران با نفوذ جنبش کارگری ایران در دوران ستم شاهی بود و در جریان قیام ضدسلطنتی مردم نقش مؤثری در اعتصابات شرکت نفت داشت. وی بعد از پیروزی قیام در صفوف سازمان چریک های فدائی خلق ایران به مبارزات خود ادامه داد. در سال ۶۱ دستگیر و چند سالی را در زندان گذراند. بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۶۵ ناگزیر به ترک ایران و زندگی در تبعید شد. وی در تبعید نیز یک لحظه از مبارزه طبقاتی دست برنداشت و پیگیرانه به فعالیت های خود در رابطه با جنبش کارگری ایران ادامه داد.

یدالله در سال ۱۳۴۹ از طرف کارگران شربک نفت به عنوان نماینده کارگران پالایشگاه تهران انتخاب شد. در سال ۱۳۵۱ با تلاش کارگران، سندیکای کارگران پالایشگاه تهران سازماندهی شد که وی دبیر این سندیکا شد. در سال ۱۳۵۳ پس از یک اعتصاب موفق یک هفته ای که بخشی از خواسته های کوتاه مدت کارگران متحقق شد، وی توسط ساواک دستگیر و پس از محاکمه به جرم "ایجاد اغتشاش در صنعت نفت" و "چاپ کتابهای ضاله" به ۱۰ سال زندان محکوم شد. وی در سال ۱۳۵۷ همراه با سایر زندانیان سیاسی آزاد شد.

یدالله به همراه بخشی از فعالین کارگری نفت، ابتدا کمیته مخفی اعتصابات را سازماندهی کرد که این کمیته در تداوم فعالیت خود به سندیکای مشترک کارکنان صنایع نفت و گاز و پتروشیمی مبدل شد. پس از آن شوراهای کارگری در محیط نفت و گاز و پتروشیمی شکل گرفت که با پیوستن این شوراهای به یکدیگر، شورای سراسری کارکنان صنایع نفت سازماندهی شد که وی یکی از نمایندگان منتخب کارگران در این ارگان بود. در سال ۱۳۶۱ به دستور احمد توکلی وزیر کار و غرضی وزیر نفت، شوراهای نفت منحل اعلام شد و وی به همراه تمامی فعالین شوراهای دستگیر و به زندان افکنده شد.

جنبش کارگری و انقلابی ایران یار مبارز و خستگی ناپذیری را از دست داد. یادش گرامی، راه مبارزه طبقاتی اش پررود باد!

کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید)

۴ فوریه ۲۰۱۰ برابر با ۱۵ بهمن ۱۳۸۸

طلبان به قدرت بسیار بعید است. درست است که جنایات جمهوری اسلامی از جهاتی جنایات دیکتاتوری شاه را از خاطره ها برده یا کم رنگ تر کرده است ، ولی ذهنیت اکثریت قاطع ایرانیان اکنون بسیار پخته تر و روشن تر از آن است که گرایشی توده ای به طرف سلطنت آسان باشد. حالا مردم از هر مقام مادام العمر و موروثی فرار می کنند. بنابراین سلطنت و یا هر حکومت مادام العمر و موروثی ، هر قدر هم بزک کرده باشد ، برای نسل امروز غیر قابل هضم است. ثانیاً - مجاهدین خلق با همکاری نزدیک شان با رژیم صدام ، آن هم در بدترین دوره های جنگ ایران و عراق و نیز با به راه انداختن کیش شخصیت پر سر و صدای شان ، خود را بسیار بی اعتبار کرده اند ، و در حوادث سیاسی ده - دوازده سال گذشته نیز نقش چشم گیری نداشته اند. علاوه بر همه اینها ، اگر جمهوری اسلامی سقوط بکند ، دلیلی ندارد مردم به نیرویی روی بیاورند که در هر حال یک سازمان مذهبی است و هرگز هم مدافع جدایی دین و دولت نبوده است. به نظر من هضم مجاهدین نیز برای نسل جوان ایران بسیار دشوار است. **ثالثاً** - نفوذ ایدئولوژیک لیبرال ها در میان مخالفان رژیم چشم گیرتر از دیگران است ، اما معلوم نیست این وضع ادامه یابد. در کشورهای دیکتاتور زده در مراحل اولیه بحران انقلابی ، فعالیت و تحرک لیبرال ها معمولاً چشم گیرتر می گردد ، ولی در مراحل بعدی با وارد شدن توده ای زحمتکشان و محرومان به میدان اقدام مستقل سیاسی ، وضع تغییر می کند. در ایران امروز نابرابری های طبقاتی ، جنسی و قومی چنان گسترده است که هر نوع پیشروی در مسیر دموکراتیک بدون چربش نیروهای چپ غیر قابل تصور است. البته چپ در ایران نیز مانند بسیاری از مناطق جهان مشکلات زیادی دارد ، اما به نظر من ، جنبش انقلابی و مخصوصاً به میدان آمدن کارگران و محرومان می تواند در زمانی کوتاه کاری بکند که در شرایط عادی سال ها طول می کشد.

**سؤال هشتم -** اگر رژیم بتواند برای دوره ای غیر قابل پیش بینی پایرجا بماند ، چه وضعی ممکن است پیش بیاید؟ نتیجه آن برای بورژوازی و نیز توده های زحمتکش چه خواهد بود؟ آیا این ضرورتاً به سرخوردگی نیروهای مخالف کنونی ( از جمله طبقه کارگر ) نخواهد انجامید؟

**محمد رضا شالگوئی :** جمهوری اسلامی ، مخصوصاً در پنج سال گذشته چنان خود را بی اعتبار کرده که فقط از طریق سرکوب بیش از پیش خشن تر می تواند از این منحصه در برود. ولی فقیه در هفت ماه گذشته بسیاری از پل های پشت سرش را سوزانده و ناگزیر است برای حفظ خودش به قلع و قمع بیشتری حتی در میان جریان های درونی رژیم دست بزند. تصادفی نیست که سپاه پاسداران کنترل همه امور را دست می گیرد. نارضایی از خامنه ای حتی در میان روحانیان سنتی نیز به سطحی بسیار بی سابقه رسیده است. در واقع ، اینها برای خلاص شدن از زیر فشار روحانیان سنتی دارند به یک روایت یوم محشری (ایوکالیپتیک ) از شیعه گری پناه می برند. احمدی نژاد و مریبان او دارند خود را برای ظهور امام زمان آماده می کنند و خامنه ای با میدان دادن به اینها می گوشت خود را از هر نوع فشار روحانیان سنتی خلاص کند. درست در شرایطی که ولایت فقیه برای مردم ایران غیر قابل تحمل شده ، اینها در مسیر ایدئولوژیک افراطی تری دارند حرکت می کنند. آنها تنها با سرکوب خشن تر و کشتارهای بیشتری می توانند خود را حفظ کنند. اما ماندن آنها بر قدرت ، نه تنها برای کارگران و زحمتکشان ، بلکه برای بورژوازی نیز مصیبت بار خواهد بود ، زیرا با توجه به طرح های ماجراجویانه اینها و نیز با توجه به طرح هایی که امریکا و متحدان آن در منطقه دارند ، چشم انداز اقتصادی کشور نیز فاجعه بار خواهد بود و حتی ممکن است موجودیت ایران به خطر بیفتد. زیرا ما یک کشور چند ملتیتی هستیم و سرکوب خشن تر می تواند هم گرابی میان ملت های ما را به هم بریزد.

**سؤال نهم -** اگر چنین وضعی پیش بیاید ، سازمان شما چه خواهد کرد؟

**محمد رضا شالگوئی :** نگرانی بزرگ ما این است که اگر جنبش سیاسی کنونی با شتاب کافی از طریق جنبش مطالباتی کارگران و زحمتکشان تکمیل نشود ، بعد از مدتی از نفس بیفتد. بنابراین تلاش ما این است که هر چه در توان داریم ، ضمن دفاع روشن از این جنبش ضد دیکتاتوری کاملاً برحق ، فعالان کارگری و چپ را متوجه اهمیت گسترش جنبش مطالباتی و همگرایی آن با مبارزات سیاسی کنونی سازیم. حقیقت این است که براندازی رژیم کار توده های وسیع مردم است و دامنه جنبش باید هر چه زود تر گسترده تر بشود. مبارزات توده عظیم کارگران و زحمتکشان لازم نیست حتماً شکل سیاسی تند به خود بگیرد. ولی حتی اعتصابات و اعتراضات اقتصادی و صنفی نیز می توانند اولاً به سازمان یابی و ارتقاء آگاهی سیاسی و طبقاتی کارگران و زحمتکشان کمک کنند و ثانیاً نیروهای سرکوب رژیم را پراکنده تر کنند و فشار بر تظاهرات سیاسی را کاهش بدهند.

## پیروزی چشم گیر کارگران تکل (Tekel) ترکیه

پریسا آزادیان

کارگران رزمنده دختایات ترکیه در اعتراض به تصمیم دولت جهت بستن کارخانه های تکل، دست به اقدامات اعتراضی گسترده ای در شهر آنکارا زده اند. این مبارزات که از اواسط ماه دسامبر آغاز شده، نشانگر همبستگی عظیم ۱۲۰۰۰ کارگر کارخانجات تکل از سراسر ترکیه در دفاع از حق اشتغال و مقابله با کاهش دستمزد است.

اقدام دولت برای بستن کارخانه های دختایات در سراسر ترکیه در راستای خصوصی سازی تکل (که پیش از این در انحصار دولت بود) و فروش آن به شرکت دختایات آمریکا- انگلیس به معادل ۱٫۱ میلیارد پوند با واکنش گسترده کارگران روبرو شد. در نتیجه این اقدام ۱۲۰۰۰ کارگر کار خود را از دست میدهند. عاملی که باعث شعله ور شدن خشم کارگران شد، آگاهی از نقشه دولت برای اخراج کارگران و استخدام مجدد آنها بر اساس قراردادهای موقت در بخش دولتی است. دولت بدین وسیله قصد دارد از پرداخت غرامت به کارگران خودداری کند.

کارگران در دفاع از حقوق خود از اشکال مختلف مبارزاتی از جمله اعتصاب غذا، تحصن و تظاهرات و همچنین اشغال دفتر مرکزی حزب حاکم استفاده کرده اند. اتحادیه "تک گیدا ایش"، که وابسته به اتحادیه "تورک ایش" است و کارگران تکل را نمایندگی میکند، از تظاهرات کارگران در مقابل دفاتر مرکزی حزب حاکم، حزب عدالت و توسعه (AKP)، و از درگیری شدید پلیس و ضرب و شتم سبعمانه کارگران توسط پلیس خبر داد که منجر به مجروح شدن تعداد زیادی از کارگران شد. پلیس تلاش کرد تا تجمع کارگران در مقابل AKP را با پرتاب گاز اشک آور و فلکل بر هم بزند و آنها را به پارکی در نزدیکی محل براند. هم اکنون ۸۰۰۰ کارگر در دفاتر مرکزی اتحادیه "تورک ایش" متحصن شده اند و حدود ۱۲ تن از آنها در جاده هایی که در پارک نزدیک به دفتر AKP نصب شده در سرمای شدید و طاقت فرسا در اعتصاب غذا به سر میبرند. تعدادی از این کارگران به دلیل خودداری از خوردن غذا و نوشیدن آب در وضعیت جسمی بدی بسر میبرند و هم اکنون به بیمارستان منتقل شده اند. پوشش خبری اعتراضات اخیر در رسانه های ترکیه به مباحث تندی در پارلمان ترکیه منجر شده است. این حادثه به اعتبار حزب حاکم که با اتکا به رای لایه های فقیر و سنتی ترکیه به قدرت رسیده، لطمه جدی وارد کرده است.

اما واکنش نخست وزیر ترکیه، طیب اردوان، به اعتراضات اخیر در خور توجه است. او نه تنها اقدامات اعتراضی کارگران را به شدت محکوم میکند بلکه کارگران را متهم میکند که تحت تاثیر گروه های مخالف دولت قرار گرفته اند. او به کارگران هشدار داد که بدنبال شغلی دیگر باشند و همچنین اعلام کرد که کارگران اخراجی پیشیزی از دولت دریافت نخواهند کرد.

اما بدنبال تهدید اتحادیه کارگری تورک ایش به اعتصاب عمومی، دولت اردوان مجبور شد عقب نشینی کند. اردوان نه تنها وادار به ملاقات با نمایندگان کارگران تکل و رهبران اتحادیه تورک ایش در روز پنجشنبه گذشته در آنکارا شد، بلکه در هراس از تعمق بحران و اعتصاب عمومی به وزرای اقتصاد و کار خود دستور داد تا روز دوشنبه آینده راه حل هایی برای حل بحران ارائه کنند. مذاکرات بین اتحادیه و دولت در ملاقاتهایی که مابین دو طرف صورت خواهد گرفت، ادامه خواهد داشت. گای رایبردیبر اول کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری (ITCU) اعلام کرد که ITCU با دقت مباحث این مذاکرات را دنبال خواهد کرد. او همچنین اضافه کرد که جنبش جهانی اتحادیه های کارگری از مبارزات برحق کارگران ترکیه علیه اخراج های دسته جمعی حمایت میکند و هیچگونه اعمال خشونتی را علیه کارگران بر نمی تابد. جبهه متحد کارگری متشکل از اتحاد شش کنفدراسیون ملی کارگری (شامل چهار اتحادیه ترکی وابسته به کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری) اعلام کرد که در صورت عدم رسیدگی به درخواست کارگران، دور جدیدی از اعتصابات را سازمان خواهند داد.

پیروزی کارگران تکل (Tekel) نه تنها یک دست آورد بزرگ برای آنها بلکه برای طبقه کارگر ترکیه است.

.....

## فساد دولتی

### فقر مردم را افزایش خواهد داد

زینت میرهاشمی

روز سه شنبه ۱۵ دی، مجلس رژیم، به طرحهای تکمیلی «هدفمند کردن یارانه ها» رای مثبت داد. موضوع مورد مشاجره مجلس و دولت که سرانجام به سود دولت احمدی نژاد به پایان رسید، تکلیف بهره برداری از منابع حاصل از حذف یارانه ها که طی ۵ سال به حداقل ۱۰۰ هزار میلیارد تومان خواهد رسید بود. در لایحه ای که دولت پاسدار احمدی نژاد به مجلس داده بود اختیار کامل استفاده از این منبع در دست دولت قرار داشت و در ستون درآمدهای بودجه مازاد نمی شد. مجلس در ابتدا این موضوع را نپذیرفت. اما پس از آن که شورای نگهبان لایحه را به مجلس بازگرداند، گماشتگان حکومت در مجلس با تصویب «سازمان هدفمند کردن یارانه ها» که سازمانی دولتی خواهد بود، به خواسته احمدی نژاد تسلیم شدند.

روند ارانه طرح احمدی نژاد که به قول خودش تمام هستی اش را بر سر آن گذاشته بود و نیز مشاجره های علنی بر سر آن و توافقیهای پنهان بر سر چگونگی تقسیم این منبع مالی، بار دیگر بر راهبردی تک پایگی کردن سیاست و اقتصاد به نفع سپاه پاسداران تاکید گذاشت. بر اساس این مصوبه چگونگی بهره برداری و تقسیم منابع حاصل از حذف یارانه ها در اختیار دولت پاسداران قرار خواهد گرفت. با توجه به ساختار فعلی قدرت و نقش سپاه پاسداران در اقتصاد و وجود اقتصاد شبه دولتی، تشکیل این سازمان دولتی برای ذخیره کردن این میزان درآمد، به فریه شدن بیشتر سپاه و وابستگان به ولایت منجر خواهد شد و کارگران و مزدبگیران و دهکهای کم درآمد جامعه بیشترین آسیب را متحمل می شوند. افزایش نرخ تورم و به دنبال آن افزایش سریع قیمتها، افزایش نقدینگی، تعطیلی واحدهای تولیدی به دلیل عدم رقابت با قیمت کالاهای وارداتی، افزایش واردات، رشد بیکاری و ناامنی شغلی از آثار زیانبار هدفمند کردن یارانه هاست که همزمان به توزیع یارانه در میان وابستگان حکومتی و گسترش فساد و رشوه خواری هر چه بیشتر منجر می شود.

موسی الرضا ثروتی عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس ارتجاع، در رابطه با برنامه ریزی اقتصادی دولت احمدی نژاد و ناتوانی آن می گوید: «در دوران برنامه پنجساله چهارم، دولت به موجب قانون اجازه داشته ۸۰ میلیارد دلار از درآمدهای نفتی را به مصرف برساند. اما تنها در ۴ سال آن، از محل درآمدهای نفتی ۲۶۴ میلیارد دلار هزینه کرده است.» (دویجوله ۲۹ دی ۸۸) این نماینده مجلس اضافه می کند که: «در برنامه چهارم قرار بود رشد اقتصادی و میزان بیکاری ما ۸ درصد باشد. اما اکنون رشد اقتصادی ۶ / ۵ درصد و میزان بیکاری ۱۲ درصد است.» (همان جا)

حذف یارانه ها منجر به بالارفتن نرخ تورم خواهد شد. یکی از دلایل عدم افزایش دستمزد کارگران در پایان سال ۸۷، وعده تک رقمی کردن نرخ تورم بود. نرخ تورم نه تنها تک رقمی نشد بلکه با آغاز اجرایی کردن طرح فوق در سال ۸۹، نرخ تورم رشد انفجاری خواهد داشت. کارشناسان اقتصادی رژیم افزایش این نرخ را تا ۳۰ درصد پیش بینی کرده اند و چنین افزایشی منجر به فقر و فلاکت هرچه بیشتر کارگران، مزدبگیران و کارمندان خواهد شد.

در شرایطی که حقوق کارگران را ماهها نمی پردازد و در مقابل اعتراض کارگران آنها را سرکوب و یا روانه زندان می کنند، در شرایطی که کارگران را مجبور می کنند که تحت قرار دادهای موقت به کار مشغول شوند و بدین جهت امنیت زندگی و کار را از کارگران سلب می کنند و بالاخره وقتی کارگران از حق ایجاد تشکل مستقل محروم هستند، دولت پاسداران هر روز بودجه بخشهای مربوط به سرکوب را افزایش می دهد و این در حالی است که بنا به آمار دولتی فقر و فلاکت در جامعه بیداد می کند.

به گزارش رسانه های دولتی مطابق تازهترین اعلام مرکز آمار ایران، ۴۷ میلیون ایرانی به طور سرانه روزانه کمتر از ۴ هزار و ۳۰۰ تومان درآمد دارند. این رقم نتیجه تازه ترین اظهارات رییس مرکز آمار ایران است که گفته است: «درآمد خانواده شش نفری در خوشه یک، کمتر از ۴۷۳ هزار تومان است. خانوار شش نفره ای که درآمدش بین ۴۷۳ هزار تومان تا ۷۸۸ هزار تومان است در خوشه دو قرار می گیرد. در خوشه نخست حدود ۳۰ میلیون نفر قرار دارند. در خوشه دوم هم ۱۷ میلیون و ششصد هزار نفر قرار دارند.»

بقیه در صفحه :

## آقای مهاجرانی! چشم‌هایتان را خوب باز کنید!

یوسف لنگرودی

آقای مهاجرانی در مصاحبه ای با سایت "جرس" - متعلق به اصلاح طلبان- ضمن معرفی خود به عنوان عضوی از "اتاق فکر" جنبش سبز در خارج از کشور، به باره ای از سنوالات پاسخ گفته که نه می شود به همه آنها در اینجا پرداخت و نه می توان از شنیدن چنین پاسخ هانی از سوی کسی که در زمانی در قلعه قرون وسطانی رژیم ولایت فقیه در رأس یکی از نهادهای تفتیش عقاید یعنی وزارت ارشاد قرار داشته و در دوره های مختلف حیات این رژیم، یکی از پاسداران، مدبران، وزرا و کادراهی اصلی آن به حساب می آمد، چندان شگفت زده شد. متأسفانه به نظر می رسد افرادی چون او کارشان از آن گذشته که بتوان آنان را متقاعد ساخت تا به خود آیند و از رفتارهای فاجعه باری که در گذشته مرتکب شده اند، درس گرفته و در راه منافع مردم، کشور آزادی گام بردارند. آنها در بهترین حالت شاید تنها تحت فشار شدید جنبش های توده ای و بحران عمیق میان جناح های حکومتی و حفظ منافع خود شان است که ناخواسته به سوی مسیر مبارزات مردمی پرتاب می شوند. اما او در پاسخ به این سوال که "برخی به شما اشکال گرفته اند که دوباره نزاع دینی عرفی یا مذهبی و سکولار یا دیندارولایتیک، راه انداخته اید..."

چنین پاسخ می دهد:

"اما مائمی توانیم نگاه به داخل و ملت ایران را فراموش کنیم. اکثریت قوی و قاطع ملت ایران دین باور هستند و روی سخن اصلی ما با آنان است. کسانی که گرایش غیردینی دارند، سخنگویان خود را دارند. ما سخنگویان چنان جمعی نیستیم".

واقعاً جالب است، رژیم ولایت فقیه رأی مردم را در انتخابات ریاست جمهوری دزدیده و حالا کسانی پیدامی شوند که قصد دارند مضمون جنبش ضد استبدادی مردم را به سرعت برده و آن را در مسیر انحرافی قرار داده و جنبشی که علناً علیه نظام اسلامی بر پا خاسته و دیکتاتوری مذهبی را به توپ بسته است، می خواهند رهبری اش را به دست گرفته و به جنبش دینی تبدیل کنند! یک ضرب المثل فارسی میگوید: "طرف را به ده راه نمی دادند، سراغ خانه کدخداری می گرفت".

در واکنش به این اظهارات آقای مهاجرانی باید گفت که وی بعنوان یک فرد بی تردید حق دارد به اتفاق همفکران خود هر اندازه که بخواهد درباره اعتقادات دینی خود تحقیق و تبلیغ کند همانطور که بی دینان و ضد دینان حق دارند آزادانه به انتشار عقاید خود بپردازند. تا اینجا هیچ ایرادی وارد نیست. اما هنگامیکه کسی بخواهد مردم و مبارزات آزادی خواهانه شانرا بر اساس عقاید دینی و یا ضد دینی و یا مذهبی شان، دچار تفرقه و چند دستگی کند، اینجا دیگر نمی توان به سادگی از کنار آن گذشت و باید با این تلاش های مخرب و ارتجاعی و ایدئولوژیکی به مقابله پرداخت. محض اطلاع آقای مهاجرانی باید گفت: گذشت آن زمانی که با سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم، آنان را به جان یکدیگر می انداختند و با بر علیه نیروهای مخالف و مخصوصاً آزادی خواهان به خیابان می کشاندند و با توسل به آن پایه های استبداد ارتحکیم می بخشیدند. آقای مهاجرانی! چشم‌هایتان را خوب باز کنید: مردم در خیابانها، دانشگاه ها و پشت بامها شعار مرگ بر اصل ولایت فقیه، مرگ بر دیکتاتور را سر میدهند. آنان دیگر از نظام جمهوری اسلامی، مخصوصاً از نهادهای تفتیش عقاید آن بیزارند. مردم ایران که در گذشته و دقیقاً در مراسم ویژه مذهبی به گونه ای تفرقه انگیز مورد سوء استفاده روحانیت حاکم قرار می گرفتند، امروزه آنها هم در مقدس ترین اعیاد مذهبی شان، استبداد مذهبی را نشانه می گیرند و نسبت به آن ابراز انزجار می کنند. همین مراسم تاسوعا و عاشورا، خود نمایش با شکوهی است علیه استبداد مذهبی که در تاریخ کشورمان بی سابقه بوده است. این مردم که با دست خالی علیه یک رژیم زخمی و درنده خور مبارزه می کنند، دارای مذاهب و عقاید مختلف اند. در میان آنان مسلمان، مسیحی، یهودی، بی دین، کمونیست سکولار و غیره وجود دارند که در حال حاضر فقط به یک چیز فکر میکنند و آن مبارزه بر علیه رژیم تاریک اندیش و سرکوبگر اسلامی و حصول به حقوق و آزادیهای دموکراتیک برای همه شهروندان کشور صرف نظر از عقایدشان است. از اینرو به آنهایی که هنوز هم درباره مردم بی دین و بادین سخن به میان می آورند، باید گفت که با آرایش لافاقل در کشوری مثل ایران کساد شده و مطامع شان خریدار چندان ندارد. تا آنجایی که به جنبش کمونیستی برمی گردد، این جنبش دیگر به سادگی

به دام بازیهای ایدئولوژیک کشیده نخواهد شد و تا آن حد بالغ شده که بداند کی، کجا و چگونه باخراافات و عقاید ارتجاعی/ مذهبی و غیر مذهبی مبارزه و مقابله کند. گذشت آن زمانی که قواعد بازی رژیم اسلامی و دیگر مرتجعین تعیین می کردند و چپ کم تجربه را (که می باید در میان مردم و سنگرهای مبارزاتی شان حضور می داشت و سازمان دهنده مطالبات سیاسی و اقتصادی شان صرف نظر از عقایدشان می بود) تحریک میکردند تا از رسالت واقعی و فوری خود دوری جست و درگیری نبردایدئولوژیک زودرس، بی حاصل و فرسایشی با مذهب و مذهبیبون شود. چپ آگاه و مسنول، نه تنها دیگر به چنین جدل های بیهوده کشیده نخواهد شد بلکه اجازه نخواهد داد مرتجعین، فریب کاران و بی خردان جهت به تباهی بردن مبارزات مردم و سرکوب و تحقیرشان، به چنین روش های مذبحخانه ای توسل جویند. ۸ بهمن ۱۳۸۸

### بقیه: فساد دولتی فقر مردم را افزایش خواهد داد

سایت خبر آنلاین در روز ۲۸ دی می نویسد: «بدین ترتیب درآمد روزانه حدود ۳۰ میلیون نفر کمتر از ۲ هزار و ۶۰۰ تومان است و درآمد روزانه ۱۷ میلیون نفر دیگر روزانه کمتر از ۴ هزار و ۳۰۰ تومان است. می توان این گونه نتیجه گرفت که ۴۷ میلیون و ۶۰۰ هزار ایرانی روزانه کمتر از ۴ هزار و ۳۰۰ تومان درآمد دارند. در این میان ۱۷ میلیون نفر حداکثر حق هزینه کرد ۲ هزار و ۶۰۰ تومان را دارند..... بدین ترتیب با یک شوک تورمی نه چندان شتابان و در حدود ۱۰ درصد در اثر اجرای قانون هدفمند کردن یارانه ها، تمام شهری های عضو خوشه یک و دو به جمع فقرا خواهند پیوست و دامنه خط فقر مطلق حتی بخشی از حاضران در خوشه سوم را هم بی نصیب نخواهد گذاشت.»

افزایش نابرابری و فقیرتر شدن کارگران و مزدبگیران و عدم افزایش حداقل حقوق از دیگر عوارض چنین طرحی خواهد بود. چشم انداز تأثیرات این طرح روی جنبش کارگری، گسترده تر شدن اعتراضهای کارگری و چالش کل جامعه با این طرح خواهد بود. اول بهمن ۱۳۸۸

بیانیه مشترک

### آدم‌زدی و بازداشت

#### از سوی پاسداران جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی، رضا خندان یکی از اعضای هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران را در تاریخ شنبه ۹ بهمن ربود و دو روز پس از آن در ۱۲ بهمن، علیرضا ثقفی یکی دیگر از اعضای کانون نویسندگان را بازداشت کرد.

رضا خندان افزون بر عضویت در هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران، همراه علی اشرف درویشان مشغول گردآوری فرهنگ ۱۸ جلدی «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» بود و علیرضا ثقفی نیز به اتهام شرکت در مراسم اول ماه مه امسال به بی‌دادگاه جمهوری اسلامی رفته، ولی حکمی برایش صادر نشده بود.

کانون نویسندگان ایران و انجمن قلم ایران در تبعید، درباره حفظ جان و سلامت رضا خندان و علیرضا ثقفی به شدت نگران است و این اقدام را نشانه دیگری از بازداشت‌ها و آدم‌ربانی جمهوری اسلامی و قتل نویسندگانی چون محمد مختاری و محمد جعفر پویند ارزیابی می‌کند.

واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی در کنار افزایش فشار سیاسی بر جامعه، به سرکوب آشکار تظاهرات، شلیک به مردم بی‌دفاع که با دست خالی به خیابانی می‌آیند، اعدام دستگیرشدگان اخیر، صدور حبس‌های سنگین، اقدام به دستگیری بدون دلیل و بهانه زندانیان سیاسی پیشین و اقلیت‌های مذهبی و بار دیگر ربودن نویسندگان اقدام کرده است.

جمهوری اسلامی می‌کوشد در آستانه ۲۲ بهمن، مردم را از زبان در دهان داشتن و سخن گفتن بازدارد. کابوس حضور مردم در خیابان و اعتراض به بی‌داد و نبود آزادی، رژیم را آشفته‌سر به جان آن‌ها انداخته و واداشته است تا با دست‌زدن به سرکوب و توطئه و آدریبانی و ارباب، وجود ضدآزادی و پوسیده خود را به عنوان سکان‌دار حیات اجتماعی مردم ایران جا بزند؛ اما آزادی اندیشه و بیان و دست‌شستن از خواست برحق یک زندگی انسانی ناممکن است.

مردم سخن می‌گویند و کانون نویسندگان و انجمن قلم ایران در تبعید، هم صدا با هموندان خود در ایران صدای خود را در برابر این ناپکاری‌ها بلند می‌کنند و اعتراض مردم ایران را به گوش مردم جهان می‌رسانند.

کانون نویسندگان ایران و انجمن قلم ایران در تبعید. دوم فوریه ۲۰۱۰

## اعدام ها

### و پیام آن در آستانه ۲۲ بهمن

\*پیام این اعدام و آن احکام اعدام صادره این است که نظام دیگر "جای هیچ مدارا ندارد"... می خواهند با اعدام ها ابهت حکومت را به رخ مردم بکشند و بگویند که محکم سرچایشان ایستاده اند و تکان نخورده اند. اما این تصویر دروغین است. کودتاچیان نه تنها تکان خورده اند، که حال و روزشان خراب است...

روشنگری: انتشار خبر اعدام آرش رحمانی پور و محمد رضا علی زمانی، و محکومیت ۱۱ نفر دیگر به اعدام، جز خشم و نفرت بی پایان از رژیم جنایتکار اسلامی واکنشی نمی تواند برانگیزد. می گویند اعدام در جمهوری اسلامی تازگی ندارد و این رژیم بنا و موجودیتش بر اعدام است. راست می گویند، اعدام تازگی ندارد، اما تازگی نداشتن به معنای درد نداشتن نیست. هر اعدام با دردی عمیق همراه است؛ دردی که تا مغز استخوان انسان را می سوزاند؛ دردی که نمی توان نهفت و فریادش نکرد.

می گویند: رژیم حالا در تله افتاده است و در آستانه ۲۲ بهمن صدای فریادهای مرگ بر دیکتاتور مردم را دارد تلافی می کند؛ تا مردم بترسند و جرات نکنند پا به خیابان بگذارند. می گویند: این اعدام پیام دارد و این پیام را به صراحت می شود از زبان احمدی مقدم فرماتده نیروی انتظامی شنید که در "همایش انمه جماعات فجر آفرین" گفت: "آنچه مطرح است حفظ نظام است که هیچ جای مدارا ندارد."

راست می گویند: پیام این اعدام و آن احکام اعدام صادره این است که نظام دیگر "جای هیچ مدارا ندارد". پیامشان به مردم معترض و عاصی این است که اگر در ۲۲ بهمن به خیابان بیایید و اعتراض کنید و دستگیر بشوید، دارتان می زنیم.

خامنه ای با خیره سری و تفرعن جلوی ملت ایستاده است و می گوید یا زانو بزنید و تسلیم بشوید، یا اسرائیل را قتل عام می کنم! او وقتی در آمل دوباره به ستایش از راهپیمایی فرمایشی و حکومتی ۹ دی پرداخت که شعار اصلی شرکت کنندگان بیعت با رهبری بود، در واقع درخواست تسلیم بی قید و شرط همه گانی در برابر دیکتاتوری را مورد تاکید قرار داد؛ تاکیدی که تنها پشتوانه اش طناب دار است..

ولی دیکتاتورها عقل ندارند و ناگزیری سقوط شان را نمی فهمند.. اگر این همه جنایت و آدمکشی که

در همین ماههای پس از آغاز جنبش نوین ضد استبدادی مردم ایران صورت دادند و اگر اعدام های بی دری در سراسر ایران که به آن دست زدند، بازدارنده مردم بود و می توانست مردم را خانه نشین کند، چرا اکنون این ماشین قتل و کشتار را دوباره به کار انداخته اند؟

اگر تجاوز جنسی در زندان ها به دختران و پسران، انتقال پیکرهای جانبازان به سردخانه های میوه، دفن پیکرهای جان باختگان در گورهای بی نشان که خبرهای آن در سراسر کشور انتشار یافت، نتوانست جوانان ایران را از آمدن به خیابان بازدارد؛ چرا فکر می کنند که با اعدام می توانند مردم را بترسانند؟ می گویند "هیچ جای مدارا ندارند" و عمل شان هم همین را نشان می دهد؛ ولی چرا می پندارند که مردمی که بغض سی ساله شان ترکیده است و از این همه جنایت و توحش و این روزگار سیاهی که با فقر و بیکاری و بی آینده گی به آن محکوم شده اند، "جای مدارا دارند؟"

چرا فکر می کنند که می توانند مردم را "خس و خاشاک" و بعد "بز و بزغاله" و حالا از زبان وزیر کشور احمدی نژاد "خناس" و "قطره ناچیز" بنامند، به جوانان شان تجاوز کنند، از پل پرت شان کنند، با خودرو از روی شان رد بشوند، به دارشان بکشند؛ در دادگاههای فرمایشی حکم محارب بدهند، به صغیر و کبیر، پیر و جوان، مادر سالخورده و نوه نوجوان رحم نکنند، اما مردم همه این ها را تحمل کنند و دم برنیاورند و "مدارا" کنند؟

اعدام ها نشانه به لرزه درافتادن رژیم است؛ نشانه وحشت است؛ وحشتی که خواب و آرام از آنان ربوده است و گمان می برند با خونخواری بیشتر و بر زمین ریختن خون های پاک جوانانی دیگر می توانند از این وحشت رهایی یابند.

می خواهند با اعدام ها ابهت حکومت یکپارچه جنایت خود را به رخ مردم بکشند و بگویند که محکم سرچایشان ایستاده اند و تکان

نخورده اند. اما این تصویر دروغین است. کودتاچیان نه تنها تکان خورده اند، که حال و روزشان خراب است. آنها شاهدند که چگونه روند وانهادن دستگاه جنایتکار ولایی و هسته آدمکشان و سرداران خونخوارش به راه افتاده است. آینده نگرهایشان که بوی الرحمن نظام خامنه ای به مشامشان خورده کشتی در حال غرق را ترک می کنند و به خارج پناه می آورند، سفرا و کاردارهایشان یکی یکی "نظام" را رها می کنند، نیروهای سرکوبش اینجا و آنجا در برابر دستور تیراندازی به مردم ترمرد می کنند، خودشان هم از درون تا مغز استخوان چاک خورده اند و به چینی چهل تکه ای تبدیل شده اند که به سختی می توانند تعادل خود را حفظ کنند. بخش عظیمی از یاران قدیم و همراهان سی ساله، آنها را وانهاده اند. ضربات جنبش اعتراضی مردم به دیکتاتوری ادامه دارد و صدای آن هم رساتر و قدرتش فزاینده تر و تاثیراتش دامنه دارتر می شود. اعدام جوانان مردم و اسرای جنبش اعتراضی نمی تواند این حقایق را از چشم مردم پنهان کند. احکام قرون وسطایی و بربرمنشانه محاربه نمی تواند واقعیت پوشیدگی و انزوای کودتاچیان را از دید تیزبین مردم مخفی دارد. اگر مردم اراده کنند و با قاطعیت به میدان بیایند، هیچ سرنیزه ای، و هیچ خشونت و ارعابی قادر نیست اراده آنان را درهم بشکند. خامنه ای و گرگ های هار و وحشی درگاهش که به مردم دندان نشان می دهند، دیربازود در برابر اراده مردم ایران به زانو درخواهند آمد و با خفت و خواری رهسپار زیاله دان تاریخ خواهند شد. دیکتاتوری همه جا سرنوشتی جز نابودی ندارد و سید علی خامنه ای و دستگاه آدمکشی دولتی اش هم از این قاعده مستثنی نیست.

۸ بهمن ۱۳۸۸

### سهم زنان از مالکیت ۱۰ درصد،

### از امور خیریه ۴۰ درصد

شهرزادنیوز: بیش از ۴۰ درصد از مشارکت های سازمان بهزیستی کشور را زنان بر عهده دارند و این در حالی است که تنها حدود ۱۰ درصد از مالکیت دارایی های کشور در اختیار آن هاست.

ابوالحسن فقیه، رئیس سازمان بهزیستی کشور، این مطلب را در نخستین همایش تجلیل از زنان نیکوکار اعلام کرد و افزود که با توجه به حضور چشمگیر زنان در امور بهزیستی، این سازمان قصد دارد که "جمعیت بانوان نیکوکار" را تشکیل دهد.

وی اذعان کرد، سازمان بهزیستی با کسر بودجه ای معادل ۴۴ میلیارد تومان مواجه است که ۵۰ درصد آن را قرار است سازمان برنامہ و بودجه تامین کند.

### خط فقر امسال ۹۰۰ هزار تومان

خبرگزاری هرانا: عضو هیات مدیره کانون همهانگی شوراهای اسلامی کار استان تهران گفت: انرژی مورد نیاز روزانه هرانسان ۲۳۰۰ کالری است که مبلغ ریالی آن برای هر روز ۳۶۵۰ تومان می شود. علی دهقان کیا افزود: به عبارت دیگر برای تامین هزینه های زندگی یک خانوار ۴ نفره روزانه باید ۱۴ هزار و ۵۰۰ تومان هزینه کرد. به گزارش جهان نیوز، وی گفت: تامین هزینه های زندگی یک خانوار کارگری ۴ نفره در یک ماه ۴۴۰ هزار تومان هزینه دارد. دهقان کیا گفت: پایین ترین رقم اجاره مسکن ۲۰۰ هزار تومان است که با رقم ۴۴۰ هزار تومان مبلغی حدود ۶۴۰ هزار تومان می شود.

عضو هیات مدیره کانون همهانگی شوراهای اسلامی کار استان تهران خاطر نشان کرد: خط فقر در سال جاری ۹۰۰ هزار تومان است اگر مسوولان غیر از این فکر می کنند به مردم اعلام کنند. وی گفت: البته حداقل مزد ۹۰۰ هزار تومان محال است اما حالا که دولت بحث هدفمند کردن یارانه ها را پیگیری می کند جایگاه کارگران را در این طرح به صورت شفاف بیان کند و تورم ناشی از اجرای این طرح را در مزد کارگران لحاظ کند.

او گفت: از دولت مردان استدعا داریم که سرنوشت سهام عدالت برای کارگران تکرار نشود.

## هوارد زین، مورخ مردم اعماق در گذشت!



گفتار رادیو راه کارگر  
جمعه ۲۹ ژانویه ۲۰۱۰

هوارد زین، مارکسیست، سوسیالیست، مورخ، فعال جنبش صلح و برابری آمریکایی در سن ۸۷ سالگی در روز چهارشنبه ۲۷ ژانویه چشم از جهان فرو بست. هوارد زین در یک خانواده مهاجر یهودی در سال ۱۳۲۲ در شهر نیویورک دیده به جهان گشود. در جنگ جهانی دوم به عنوان خلبان بمب افکن در نیروی هوایی آمریکا شرکت کرد. پس از پایان جنگ با خواندن فجایعی که بمباران های آمریکا در هیروشمیا، ناکازاکی و سایر شهرهای ژاپن به بار آورده بود به فعال پی گیر و مصمم ضد جنگ میدل شد.

زین وارد دانشگاه نیویورک شده و دکترای خود را از دانشگاه کلمبیا اخذ کرد. در اواخر دهه پنجاه به اتلانتا رفت و در مدرسه زنان سیاه پوست "اسپلمان" به تدریس پرداخته و در همین دوره با همه توش و توان در جنبش حقوق مدنی آمریکا به فعالیت پرداخت. شرکت فعالش در جنبش حقوق مدنی موجب شد که او را به عنوان یک فرد خطرناک از "اسپلمان" اخراج کنند. از آن پس او استاد علوم سیاسی دانشگاه بوستون شد.

هوارد زین در دهه شصت به یکی از برجسته ترین فعالین جنبش ضد جنگ میدل شد. او کتابی در مورد جنگ ویتنام به نام "منطق خروج" نوشت که در آن ضرورت خروج بی قید و شرط قوای نظامی آمریکا از ویتنام را طرح کرده بود. نوام چامسکی در این مورد می گوید: "در آن سالها ۱۹۶۷ جنبش ضد جنگ بسیار قوی بود اما راه حل های ارائه شده بیشتر خصلت تسکین دهنده داشت مانند این که باید این یا آن اقدامات وحشتناک را متوقف کرد و ... هوارد زین اولین کسی بود که با صدای بلند، در ملاء عام و با بی گیری اعلام کرد که جنگ باید متوقف شود، ما باید از جنگ خارج شویم، هیچ قید و شرطی برای پایان جنگ نباید وجود داشته باشد، ما حق نداریم در آجا در ویتنام باشیم، زیرا این اقدامی تجاوزکارانه است، ما باید خارج شویم. کار او در آن دوره واقعا "شگفت انگیز بود ..."

هوارد زین همراه با "دانیل باریگان" اولین آمریکایی هانی بودند که به ویتنام شمالی سفر کرده و توانستند با "پهام وان دونگ" نخست وزیر ویتنام شمالی ملاقات و مذاکره کرده و دو اسیر آمریکایی را همراه خود به آمریکا بیاورند. آنها در راه بازگشت به آمریکا تلگرافی به لیندون جانسون زده و خواهان ملاقات با وی شده و اعلام کردند که در عمل نشان داده اند- که برخلاف ادعاهای دولت آمریکا- می توان با ویتنامی ها مذاکره کرد.

شاهکار دیگر هوارد زین نوشتن کتاب "تاریخ مردم ایالت متحده" می باشد که تیراژ آن به ۲ میلیون رسیده است. این اولین کتاب در نوع خود است که تاریخ آمریکا را نه از نقطه نظر نخبگان و طبقات حاکم بلکه از منظر مردم اعماق به رشته تحریر در آورده است. این کتاب جنایت های امثال کریستف کلمب را به شکل مستند به قلم کشیده است، قهرمان سازی های تاریخ نویسی رسمی را افشاء کرده و تصویری اصیل و واقعی از سازندگان تاریخ ارائه می دهد. زنان، کارگران و مردمی که تاریخ را می سازند اما نام و نشانی از آنها در کتابهای تاریخی دیده نمی شود. چامسکی در این مورد می گوید: "جمله ای از او که همیشه در ذهنم زنگ می زند این است: "اقدامات کوچک اما بی شمار مردم بی نام و نشانی" که لحظات سترگ تاریخ را خلق می کنند ... تاریخی که آن را نمی توان بدون دیدن این اقدامات کوچک اما بی شمار درک کرد... او نه فقط با شیوایی و فصاحت تمام این اقدامات را به قلم کشیده بلکه خود نیز شخصا" در آنها شرکت کرده است.... جنبش ضد جنگ، جنبش

حقوق مدنی، جنگ های آمریکا مرکزی دهه هشتاد... اعتصابات .... در هر اقدام مهم برای صلح و عدالت او شرکت داشت....! شایان ذکر است که هوارد زین همراه با "آنتونی آرنو" و چند هنرمند دیگر فیلم تلویزیونی به نام "مردم سخن می گویند" را بر مبنای همین کتاب تهیه کرده که خود روایتگر آن می باشد.

هوارد زین بر آن بود که نقطه عزیمت هر دگرگونی حرکت و سازمان یابی مردم است.... قدرت بالایی ها به تبعیت پانینی ها وابسته است. وقتی مردم تبعیت را کنار بگذارند بالایی ها دیگر قدرت نخواهند داشت. وقتی کارگران اعتصاب کنند انحصارات قدرت شان را از دست می دهند، هنگامی که مصرف کنندگان بایکوت کنند موسسات بزرگ کسب و کار ناچارند تسلیم شوند، وقتی سربازان از جنگ سرباز بزنند، همان طوری که در ویتنام چنین شد، جنگ غیر ممکن می شود.... بدین ترتیب باید گفت، آری، مردم صاحب قدرت اند. به شرطی که سازمان یابند، اعتراض کنند، جنبشی قوی به وجود آورند.... آن گاه قادر خواهند بود اوضاع را دگرگون کنند."

کتاب "تاریخ مردم ایالات متحده" و سایر آثار هوارد زین آگاهی نسلهانی از آمریکاییان را شکل داده است و مشوق بسیاری از فعالین در پیوستن به جنبش صلح، آزادی و عدالت خواهی بوده است. اگر چه فقدان هوارد زین غیرقابل جبران است اما میراث گرانبغدی که جای نهاده توسط او الهامبخش همه مبارزان راستین راه آزادی و سوسیالیسم در سالیان پیشرو خواهد بود.

## دستگیری های تازه در ایران

خبرهای رسیده از ایران حاکی از موج تازه بازداشت دانشجویان و فعالان سیاسی در این کشور است  
گزارش ها از ایران از موج تازه بازداشت دانشجویان و فعالان حقوق بشر خبر می دهد.

خبرنامه دانشجویی امیرکبیر روز سه شنبه ۱۳ بهمن (۲ فوریه) خبر بازداشت محمدعلی رفیعی، عضو انجمن اسلامی دانشگاه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، حمید یحیی، دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران و اسماعیل ایزدی خواه را منتشر کرد.

همچنین خبرهایی از بازداشت وحید عابدینی، عضو سابق انجمن اسلامی دانشگاه تهران و عضو هیات موسس ستاد جوانان حامی خاتمی (ستاد ۸۸) و برادرش نوید عابدینی در سایت های خبری نزدیک به اصلاح طلبان منتشر شده است.

خبر دیگری هم حاکی از دستگیری شاهین فضل، فعال مدنی، منتقد سینما و دانشجوی رشته مهندسی کامپیوتر دانشگاه علمی و کاربردی در شهر تبریز بوده است.

شاهین فضل که برادر بایرام فضل کارگردان سینماست، پیش از این هم چند بار احضار و بازداشت شده بود.

خبرگزاری "مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران" هم در خبرهای جداگانه ای از دستگیری نازنین فرزنجو، دانشجوی مترجمی زبان فرانسه و از فعالان حقوق بشر در مهرشهر کرج و محمد علی اسلامپور، سردبیر نشریه "نوی وقت" در کرمانشاه خبر داده است.

"ادوار نیوز" هم خبر دستگیری محمد مختاری، از فعالین سیاسی دانشگاه کاشان و از اعضای دفتر تحکیم وحدت در این شهر را منتشر کرده است.

دلایل بازداشت این افراد اعلام نشده است.

نیلوفر لاری پور بازداشت شد

نیلوفر لاری پور، شاعر، ترانه سرا و خبرنگار روز دوشنبه ۱۲ بهمن (۱ فوریه) به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات احضار و بازداشت شد.

یکی از همکاران خانم لاری پور در گفت و گو با پارلمان نیوز، سایت رسمی فراکسیون اقلیت مجلس، ضمن تایید این خبر گفت که او هیچ گونه فعالیت سیاسی و حزبی نداشته و حتی مطالب ویلاگ او هم درباره مسایل مذهبی بوده است.

به گفته همکار او تنها فعالیت سیاسی او مربوط به دوران انتخابات ریاست جمهوری ایران و حمایت او از میرحسین موسوی بوده است.

## بحران عمیق ساختاری و بیداری مجدد جنوب

یونس پارسا بناب

درآمد

در پرتو بحران عمیق ساختاری که گریبان نظام جهانی بویژه راس آن ( آمریکا ) را گرفته است ، می توان گفت که از زمان پایان جنگ جهانی دوم به این سو این دومین بار است که بعد امپریالیستی سرمایه داری به این شدت از طرف قربانیان و چالشگران ضد نظام به چالش جدی طلبیده شده است . در آغاز دوره " جنگ سرد " در سال ۱۹۴۷ هینت حاکمه آمریکا ( قدرت امپریالیستی متوقف زمان ) اعلام کرد که جهان به دو حوزه مشخص تقسیم شده است : " جهان آزاد " و کشورهای پشت پرده آهنگین کمونیستی . در این تقسیم بندی ، واقعیت عینی جهان سوم عمدتا مورد انکار قرار گرفت : تعلق کشور و یا منطقه ایی به " جهان آزاد " یک نوع امتیاز محسوب شد و " آزاد " به کشوری اطلاق گردید که قیومیت نظام جهانی سرمایه را پذیرفته باشد . در این گفتنمان مسلط وجود کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و ستم و استثمار که بر آنها توسط نظام جهانی سرمایه اعمال می گردید بکلی نادیده گرفته شد . یک سال بعد ( در سال ۱۹۴۸ ) ژدانوف یکی از دولتمردان شوروی ، در گزارش معروف خود که منجر به ایجاد کمینفورم ( یک نوع جانشین انترناسیونال سوم ) گردید ، نیز جهان را به دو بخش - " جهان سوسیالیستی " و " جهان سرمایه داری " - تقسیم کرد . در این تقسیم بندی جهان سوسیالیستی شامل اتحاد جماهیر شوروی ، کشورهای اروپای شرقی ( بلغارستان ، آلبانی ، رومانی ، چکسلواکی ، لهستان و جمهوری دموکراتیک آلمان - آلمان شرقی ) و کشور مغولستان شد و جهان سرمایه داری شامل کشورهای واقعا موجود پیشرفته جهان اول سرمایه داری و بقیه جهان ( عمدتا کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین ) شد . این گزارش تضادهای درون جهان سرمایه داری " را نادیده گرفته و لاجرم به بروز و عروج جنبش های آزادیبخش در کشورهای پیرامونی علیه کشورهای مرکز ( مثل ایران سال های ۱۹۵۰ - ۱۹۵۳ ) بی توجه ماند .

گزارش ژدانوف که در آن زمان به نام های " دکترین " و پلانفرم نیز مشهور گشت ، یک هدف اساسی داشت : اگر جهان سوسیالیستی اصل سیاست همزیستی مسالمت آمیز با جهان سرمایه داری را تبلیغ و ترویج کند در نتیجه موفق خواهد گشت که شدت تهاجم آمریکا و شرکای اروپائیش بر علیه جهان سوسیالیستی را کاهش دهد . در عوض اگر جهان سرمایه داری پیشنهاد اصل همزیستی را بپذیرد ، کشور شوروی و متحدینش در کمینفورم از مداخله در امور مستعمرات ( که کشورهای امپریالیستی آنها را " داخلی " محسوب می داشتند ) اجتناب خواهند کرد. جنبش های راهی بخش سالهای ۱۹۴۷-۱۹۵۰ ، منجمله و بویژه انقلاب ۱۹۴۹ چین عمدتا بدون کمک شوروی و توسط خود مردمان آن کشورها به پیروزی رسیدند . ولی پیروزی این جنبش ها و مشخصا در چین ، منجر به تحولاتی در صف آرائی نیروها در امور و روابط بین المللی گشت که مسکو فقط در جریان برگزاری " کنفرانس باندونگ " در سال ۱۹۵۵ به اهمیت آن تحولات پی برد . این آگاهی بدون تردید شوروی را قادر ساخت که با حمایت جدی خود از کشورهای در بند که در تلافی با امپریالیسم بودند ، خود را از " انزوا " رها ساخته و نتیجتا به یک بازیگر اصلی ( " ابر قدرت " ) در صحنه جهانی تبدیل سازد . به نظر نگارنده اشتباه نخواهد بود که اگر به این نکته اذعان کنیم که در این دهه دوره " جنگ سرد " ( ۱۹۶۰ - ۱۹۵۰ ) اولین " بیداری جنوب " ( بروز و اوجگیری جنبش های رهانیبخش ملی ، کارگری و سوسیالیستی در کشورهای جهان سوم ) تکان شدیدی به نظام جهانی و برنامه هایش وارد ساخت . درس گیری و اعتلای دانش از این " بیداری " به ما می آموزد که امروز کم و کیف بروز و رشد احتمالی " بیداری مجدد جنوب " منجمله ظهور و عروج مرکزهای نوین را بهتر بشناسیم .

محدودیت های تاریخی

گزارش میسوط ژدانوف با اینکه در سال های ۱۹۵۲ - ۱۹۴۸ به بحث گذاشته شد ولی بدون ممانعتی از طرف احزاب کمونیست اروپا ، آمریکا و آمریکای لاتین مورد تائید قرار گرفت . با اینکه این گزارش تقریبا بلافاصله با مقاومت احزاب کمونیست آسیا منجمله خاورمیانه ، روبرو گردید ولی این مقاومت در اول برای مدتی از انظار عمومی پنهان ماند و این احزاب به پیروی از اصل " وحدت اردوگاه سوسیالیستی " گزارش ژدانوف را تائید کردند ولی بتدریج این مقاومت در پرتو رشد مبارزات آنها برای کسب استقلال بویژه بعد از پیروزی انقلاب چین در پاییز

۱۹۴۹ ، نمایان و آشکار گشت . تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تا کنون کسی بطور جامع تاریخچه شکل گیری اولین بیداری کشورهای جنوب را ( که با رشد و گسترش ابتکارات استقلال طلبانه رهانیبخش در برگزاری " کنفرانس باندونگ " در ۱۹۵۵ و سپس در تشکیل " جنبش های کشورهای غیر متعهد " در اوایل دهه ۱۹۶۰ تجلی یافت ) تدوین نکرده است . اما جزئیات مربوط به وقایع " اولین بیداری " و فعل و انفعالات منبعث از آنها در آرشيوهای بعضی از احزاب کمونیست ( چین ، هندوستان ، اندونزی ، مصر ، سوریه ، ایران ، فلیپین و... ) موجودند . مطالعه و بررسی این آرشيوها نشان می دهند که تعداد زیادی از کمونیست های عضو این احزاب ( بطور مثال چونن لای از حزب کمونیست چین ، خالد بکتاش از حزب کمونیست سوریه ، ایرج اسکندری از حزب توده ایران و بعضی از اعضای رهبری حزب کمونیست فلیپین ، عراق و... ) به بحث ها و تفحص های در خور تامل در داخل احزاب خود مبنی بر حمایت بیدریغ کمونیست ها از جنبش های آزادیبخش ملی در کشورهای جهان سوم ( " بیداری جنوب " ) دامن زدند. ولی نتیجه این بحث ها بخاطر حفظ " وحدت اردوگاه سوسیالیسم " و " دفاع از مهد سوسیالیسم " تا سال های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ به بیرون از آن احزاب درز نکرد . درسی که از این امر می توان آموخت و تا حد زیادی قابل تامل است این است که آن زمان ( سال های ۱۹۴۷ - ۱۹۵۴ ) وقتی که احزاب کمونیست در آسیا ، آفریقا ، اروپا و آمریکا از جنبش های رهانیبخش خلق های کشورهای پیرامونی ( " بیداری جنوب " ) حمایت نمی کردند ضرورتا به علل مواضع " اوپورتونیستی " ، " رفورمیستی " و یا " وابستگی " آنها به حزب کمونیست شوروی نبود ، بلکه منبعث از بعد و ویژگی " محدودیت های تاریخی " و تحلیل های سیاسی آنها از اوضاع بوده است . به هر رو بررسی برخی از جنبه های واقعه " بیداری جنوب " در آن روزگار می تواند به ما کمک کند که مارکسیست ها از فرصت بزرگی که امروز بروز بحران عمیق ساختاری سرمایه جهانی دوباره در اختیار آنها گذاشته حداکثر استفاده را کرده و خود را برای کمک رسانی به " بیداری مجدد " جنوب و مبارزات منبعث از آن که در کشورهای جنوب بوقوع می پیوندد ، آماده سازند .

ویژگی ها و درس های اولین بیداری جنوب

بررسی ، پژوهش و نگارش وقایع تاریخ باید به نوعی تعبیه گردند که توده های مردم و روشنفکران طرفدار آنها ( روشنفکران متعهد ) را آگاه سازند که روایت پدیده باندونگ و سپس کشورهای متعلق به جنبش غیر متعهد و متعاقبا همبستگی " کشورهای سه قاره " ( آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین ) صرفا توسط رهبران ملی گرا ( و یا " ناسیونالیست ها " ) تنظیم نگردیدند . دکتر محمد صدوق ، جواهر لعل نهرو ، احمد سوکارنو ، عبدالناصر و سپس قوام نکرومه ، پاتریس لومومبا و... و بعدها حوان بوش و... بدون تردید نقش بزرگی در جنبش اولین " بیداری جنوب " علیه استعمار و امپریالیسم کشورهای شمال ( کشورهای مرکز متوقف جهان اول ) ایفاء کردند . ولی آن عاملی که این بیداری را به یک نیروی مادی که نظام جهانی را به چالش جدی در کشورهای مختلف جهان سوم آن زمان طلبید عبارت بود از نقد رادیکالی که آن زمان چپ عام و در راس آن احزاب کمونیست چین ، اندونزی ، فلیپین ، سوریه ، عراق و ایران ، مصر و... تعبیه و تنظیم کرده و در بین روشنفکران و بخش نسبتا قابل توجهی از توده های مردم به یک گفتنمان موثر در جهت گسترش توسعه عدالت اجتماعی و پروسه صنعتی سازی در آن کشورها مبدل ساختند . جمع بندیها و نتیجه گیری مشترکی که بحث های طولانی دور این گفتنمان بوجود آوردند به طور خلاصه این بود که مبارزه علیه نظام جهانی ( امپریالیسم ) در سطح جهانی ، همبستگی و اتحاد بین نیروهای سیاسی و اجتماعی ( منجمله احزاب کمونیست ، سوسیالیست ، ملی گرا و دیگر تشکل های برابری طلب ) را ضروری ساخته و پیروزی آنها در کشورهای بویژه پیرامونی ( جهان سوم ) و احتمال رشد و گسترش اندیشه های مترقی ( با چشم اندازهای سوسیالیستی ) را در جهان معاصر مقدور می سازد . ولی نتایج این بحث ها نتوانست به یک سوال بسیار مهم پاسخی یک پارچه ، منسجم و متحد ارائه دهد : کدام نیرو این مبارزات ضد امپریالیستی را " هدایت " و یا " رهبری " خواهد کرد ؟ بخشی از بورژوازی که آن زمان " ملی " و یا " ملی گرا " خوانده می شد؟ و یا جبهه متحدی از طبقات فرودست تحت رهبری کمونیست ها ؟ پاسخ ها به این سوال اساسی دانما در حال تغییر و تحول و گاها نیز با " آشفتگی " همراه بودند . حداقل تا شش سال بعد از پایان جنگ جهانی دوم ، پاسخ احزاب کمونیست متحد بر اساس جمع بندی که حزب کمونیست شوروی تهیه کرده بود ، فورموله

شده بود: بورژوازی در اکناف جهان (هم در اروپا و هم در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و اقیانوسیه) به قول استالین "پرچم ملی را به زیاده دان تاریخ انداخته است" و کمونیست ها لاجرم تنها نیروها در این کشورها هستند که می توانند با تعبیه و تنظیم جبهه متحدی از طبقات فرودست آن کشورها را از استثمار و ستم نظم امپریالیستی رها سازند. اسناد و مدارک تاریخی نشان می دهد که مانوتسه دون نیز سال ها پیش (۱۹۴۳) به این جمع بندی و نتیجه گیری درباره بورژوازی رسیده بود ولی نظرگاه او تا سال انتشار ترجمه کتاب معروفش "دموکراسی نوین" به زبان های اروپایی (در سال ۱۹۵۲) در معرض عموم قرار نگرفته بود. در این کتاب مانوتسه دون بر آن است که برای اکثریت خلقهای جهان راه طولانی به سوسیالیسم فقط از طریق انقلاب دموکراتیک، ملی ضد فئودالی و ضد امپریالیستی که توسط کمونیست ها رهبری گردد، مهیا خواهد گشت. به کلامی دیگر پیشروی های سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی مرکز به وقوع نخواهند پیوست مگر اینکه خلقهای کشورهای در بند پیرامونی طی مبارزات خود ضربه های سنگینی را بر پیکر امپریالیسم وارد سازند. پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ صحت این جمع بندی را تائید کرد. بعد از آن احزاب کمونیست کشورهای آسیای جنوب شرقی (تایلند، لاوس، کامبوج، بویژه فلپین) مبارزات رهاییبخش خود را که ملهم از "مدل ویتنامی" بودند، آغاز کردند. چندی بعد در سال ۱۹۶۴، ارنستو چگوارا نیز اعلام کرد که "ویتنام های" متعددی را باید در کشورهای پیرامونی علیه امپریالیسم تدارک دیده و پیاده ساخت. اکثر پیشنهادات و ابتکارات توسط کشورهای مستقل و ضد امپریالیست آسیا و آفریقا که در آن دوره (۱۹۷۳ - ۱۹۵۵) آوانگارد جنبش های رهایی بخش ملی بودند، توسط کمونیست های این کشورها تعبیه و تنظیم گشته بودند. این پیشنهادات مناسب و ابتکارات متنوع که عموماً دقیق و مناسب با اوضاع آن کشورها بودند، در برنامه ها و مصوبات کنفرانس باندونگ و کنگره های "جنبش غیر متعهد" ها بطور نمایان و مستقیم منعکس گشته بودند. تم اصلی این پیشنهادات و مصوبات که تجلی بیداری کشورهای جنوب "بودند، اصل کنترل روی پروسه انباشت توسط دولت های پوپولیستی، دموکراتیک و ضد امپریالیست کشورهای جهان سوم آن زمان را تاکید کرده و آن اصل را ضرورتی بی قید و شرط برای رشد و توسعه کشورهای توسعه نیافته پیرامونی ترسیم می کردند. در این راستا کمونیست ها و دیگر نیروهای طرفدار حاکمیت ملی بر آن بودند که کشورهای آوانگارد "بیداری جنوب" زمانی می توانند کنترل بر پروسه انباشت را در آن کشورها کسب کنند که با گسترش اندیشه های "غیر متعهد" خود و تسریع ابتکارات مترقی در گستره عدالت اجتماعی موفق گردند که یکی بعد از دیگری خود را از یوغ مدار نظامی جهان سرمایه داری رها سازند. به کلامی دیگر، گسست و انقطاع زمانی میسر می گردد که کشورهای سه قاره سیاست خارجی و تجارت بین المللی خود را در خدمت سیاست داخلی خود ("تعدیل طبقاتی" از طریق رعایت عدالت اجتماعی) قرار دهند. البته باید خاطر نشان ساخت که این پیشنهادات توسط تمامی کشورهای "جلو جبهه" و یا "آوانگارد" جهان سوم بمورد اجرا گذاشته نشد و در آن کشورهایی هم که بمورد اجرا گذاشته شد با یورش آمریکا که در آن زمان میرفت بدون رقیب در راس نظام جهانی سرمایه قرار گیرد، روبرو گشتند. در ضمن در آن سال ها (۱۹۶۰ - ۱۹۵۵) مبارزات انقلابی به رهبری احزاب کمونیست کشورهای آسیای جنوب شرقی در مالایا (مالزی کنونی) برمه، تایلند و فلپین (البته به جزء ویتنام) با شکست روبرو گشتند. علیرغم این شکست ها، جنبش های رهاییبخش ملی در کشورهای آسیا و آفریقا در دهه ۱۹۶۰ به موفقیت هائی دست یافتند که بموازات کشور شوراها (شوروی و کشورهای "بلوک شرق") و جنبش های وسیع کارگری در اروپای اطلانتیک به سه چالشگر بزرگ علیه نظام تبدیل گشتند. در دهه پر از تحرک و تلاطم ۱۹۶۰ دگرگونی ها و فعل و انفعالات انقلابی که در سال تاریخی ۱۹۶۸ به اوج خود رسید (و ژان لوک گودار آن وقایع را به نحو زیبا و خاطره انگیزی در شاهکار سینمایی خود تحت نام "لاشینواز" - چینی - مجسم و ترسیم ساخته است) کمونیست های کشورهای جنوب (عمدتاً کشورهای پیرامونی آسیا و آفریقا) با اتخاذ دو گرایش به دو بخش تقسیم گشتند. مبلغین و هواداران این دو گرایش نزدیک به سه دهه درگیر تلافی های دردناک و گاه "فاجعه باری" گشتند که تا پایان دوره جنگ سرد در ۱۹۹۱ ادامه یافت. گرایش "خط یک" بر اساس جمع بندیهای خود بر آن شد که حمایت از دولت ها و نیروهای آوانگارد که ضد امپریالیسم هستند ضروری است. اینان تاکید کردند که این "حمایت" باید همراه با "نقد

جدی" به پیش برده شود. احزاب کمونیست مصر، عراق، سوریه، ایران و... از پیروان معروف این خط بودند. در این دوره مسکو و حزب کمونیست شوروی نیز با تبلیغ و ترویج تز "راه رشد غیر سرمایه داری" اکثر این احزاب را قانع (و یا مجبور) ساختند که از رهبران معروف کنفرانس باندونگ (احمد سوکارنو، جمال عبدالناصر و...) تقریباً بدون قید و شرط دفاع کنند. این دفاع بی قید و شرط کمونیست ها از "بورژوازی ملی" به مرحله و جانی رسید که بعضی از احزاب کمونیستی (مثل حزب کمونیست مصر) به نفع ادغام و وحدت با حزب پوپولیستی حاکم در کشورشان اعلام انحلال کردند. البته در همین دوره، کمونیست های دیگر نیز بودند که از اصول مطروحه در تز مانوتسه دون که در کتاب "دموکراسی نوین" طرح شده بود، پیروی کردند. همانطور که ذکرش رفت این تز بر آن بود که تنها با ایجاد جبهه متحدی از "طبقات خلقی" مستقل از بورژوازی بزرگ می توان یک مبارزه موفق را علیه امپریالیسم تدارک دیده و پیاده ساخت. اختلاف و تلافی بین احزاب کمونیست چین و شوروی که از سال ۱۹۵۶ به بعد ظاهر گشته ولی بطور رسمی در سال های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ علنی گشت، نشان داد که گرایش دوم بین کمونیست های آسیا و آفریقا از موقعیت متوفقی برخوردار بود. بهر رو، جنبه ها و خصصت های پتانسیل (بالقوه) جنبش باندونگ به رهبری کشورهای آوانگارد بتدریج در سال های ۱۹۷۳ - ۱۹۶۷ با افول و ریزش روبرو گشته و محدودیت های تاریخی "بورژوازی ملی" در کارزار علیه بعد امپریالیستی سرمایه را به نمایش گذاشت. تضعیف جنبش های رهاییبخش ملی همراه با اخته شدن جنبش های کارگری کشورهای اروپای غربی از یک سو و فروپاشی و تجزیه شوروی و بلوک شرق از سوی دیگر شرایط را آماده ساخت که راس نظام جهانی "آمریکا" دست به تهاجم عظیمی زده و پروژه های کمپرادور سازی (و حتی مستعمره سازی مجدد) را در کشورهای جنوب در سال های بعد از پایان "جنگ سرد" (۲۰۱۰ - ۱۹۹۱) پیاده سازد.

#### پروژ و رشد بیداری مجدد جنوب

علیرغم سرنوشتی که کشورهای دریند جنوب با آن در دوره بروز و گسترش نئولیبرالیسم و نئومحافظه کاری سرمایه جهانی روبرو گشت و جنبش های متعلق به عهد باندونگ از خاطره تاریخی زوده گشت، کشورهای معینی از جنوب در دهه اخیر قادر گشته اند که خود را به عنوان کشورهای "در حال عروج" و "نیروهای نو ظهور" در صحنه بین المللی مطرح سازند. اما سوال اصلی این است که این "عروج" و "ظهور نوین" در چه جهتی حرکت می کند؟ آیا عروج این بازارهای نوظهور دارای درهای باز بسوی سرمایه های اولیگوپولی متعلق به نظام امپریالیستی سه سره است؟ یا این کشورهای نوظهور قادرند که یک تجدید نظر اصیلی را در مقررات حاکم بر جهانی شدن (که توسط اولیگوپولی های بویژه متعلق به راس نظام، بر جهانیان اعمال می گردد) بوجود آورده و قدرت بلامنازع اولیگوپولی های مالی نظام را کاهش دهند؟ آیا این کشورها قادر خواهند گشت که دوباره مثل عهد کوتاه باندونگ با گذاشتن سیاست خارجی خود در خدمت سیاست داخلی خود، پروسه انباشت را در خدمت توسعه ملی کشورهای خود قرار دهند؟ مسئله "محتوی اجتماعی" سیاست های قدرت های حاکم در کشورهای "در حال عروج" پیرامونی (جنوب) و فرصت هائی که پاسخ به این سنوالات در اختیار چالشگران ضد نظام قرار می دهند حائز اهمیت هستند. پرسشی که پاسخ و بحث و تفحص درباره آن غیر قابل اجتناب است، اینست که جهان ما در دوره "بعد از بحران ساختاری کنونی" چگونه خواهد بود و چگونه می تواند باشد؟ بحران عمیق ساختاری کنونی سرمایه داری تجلی این امر است که نظام به چالش طلبیده شده است. حتی پیش از اینکه این بحران با سقوط مالی سال ۲۰۰۸ رسانه ای تر و برملا تر گردد، مردم جهان چه در کشورهای مرکز و چه در کشورهای پیرامونی سال ها بود که از باتلاق یاس و ناامیدی (که فروپاشی و شکست سه چالشگر بزرگ عهد باندونگ آنها را در آن غوطه ور ساخته بود) بیرون آمده و دوباره نظام جهانی را به چالش طلبیده بودند. کشورهای آمریکای لاتین که علیرغم تلاش کوپا در کنفرانس اولاس (همبستگی سه قاره) بطور قابل توجهی در امواج و خیزش های بیداری جنوب در عهد باندونگ غیبت داشتند، در حال حاضر در به چالش طلبیدن نظام جهانی از کلیه کشورهای پیرامونی آسیا و آفریقا به جلو زده اند. به کلامی دیگر علت ریشه ای بحران عمیق ساختاری نظام صرفاً خورده بحران های جاری - بحران انرژی، بحران مالی، بحران بی اعتباری و... نیست. بلکه این بحران منبعث از چالشی هست که

کارگران و دیگر زحمتکشان کشورهای جهان در سال های اخیر نظام جهانی را با آن روبرو ساخته اند .

#### جمع بندی ها

۱ - بحران عمیق و ساختاری کنونی بیش از هر زمانی در صد سال گذشته تضادها و تلاقی ها بین نیروهای کار و زحمت از یک سو و حامیان نظام جهانی ( هیئت حاکمه کشورهای جی ۸ ) از سوی دیگر را افزایش داده است . اگر در دهه های عهد باتدوینگ ( ۱۹۷۵ - ۱۹۵۵ ) مردم جهان بویژه در کشورهای در بند پیرامونی عمدتاً بعد امپریالیستی سرمایه داری را به چالش های جدی طلبیده و سران دولت های امپریالیستی کشورهای مسلط مرکز را بی اعتبار و نامحبوب می ساختند در فاز کنونی بطور فزاینده اعتبار و پرستیژ خود سرمایه داری را نیز به زیر سنوا ل برده اند . اخیراً یک آمار گیری در ۲۷ کشور متنوع در اکتاف جهان بخوبی نشان می دهد که در صد قابل توجهی از اقشار مختلف مردم بیش از هر زمانی در گذشته سرمایه داری را به عنوان یک نظام قبول ندارند . ۲۳ در صد از ۲۹۰۰۰ هزار نفری که در این آمارگیری شرکت داشتند معتقدند که نظام سرمایه داری باید تغییر یابد در فرانسه در صد این افراد به ۴۳ در صد می رسد . فرانسوی ها در این مورد تنها نیستند این آمارگیری که توسط بخش جهانی شبکه بی بی سی انجام شده است ، نشان می دهد که ۳۸ در صد مکزیک و ۳۵ در صد برزیلی ها هم مثل فرانسوی ها معتقد به تغییر نظام سرمایه داری هستند . مردم لهستان که نزدیک به ۲۰ سال پیش سقوط دیوار برلین و بازگشت سرمایه داری را جشن گرفته بودند ، امروز نزدیک به ۲۰ در صد آنها معتقد به تغییر نظام سرمایه و بیشتر از ۴۵ در صد بر آن هستند که سرمایه داری در کشور آنان باید تحت " مقررات دولتی " و " اصلاحات " قرار گیرد . فقط در دو کشور ( آمریکا ۲۵ در صد و پاکستان ۲۱ در صد ) شرکت کنندگان رای دادند که سرمایه داری در شکل فعلی اش هنوز کارآیی دارد . در پرتو بحران های کنونی - ازدیاد بیکاری و بی خانمانی ، افزایش در صد کودکان خیابانی ، بحران کمبود غذا و .... - تعجبی ندارد که در این آمارگیری ۶۳ در صد چک ها ، ۶۱ در صد روس ها و ۵۴ در صد اوکراینی ها از فروپاشی و تجزیه شوروی و بلوک شرق اظهار تاسف و پشیمانی کردند .

۲ - بهر رو مردم جهان بیش از هر زمانی در گذشته هم بعد امپریالیستی نظام جهانی و هم نفس وجود خود نظام سرمایه را هم در کشورهای در بند پیرامونی و هم در کشورهای مسلط مرکز به چالش جدی طلبیده اند . البته نباید به جنبه های جدید و مهم شرایط کنونی بی توجهی کرد . ولی همان سنوالاتی که در دهه ۱۹۵۰ ( در بحبوحه آغاز به چالش طلبیدن نظام جهانی ) مطرح می گشتند امروز نیز پرسیده می شوند که پاسخ به آنها حائز اهمیت هستند . آیا کشورهای جنوب ( چه آنهایی که در حال " عروج " به عنوان بازارهای نوظهور هستند و چه آنهایی که نیستند ) قادر خواهند گشت که دست به ابتکارات استراتژیکی مستقل بزنند ؟ آیا در این بزنگاه ، نیروهای کار و زحمت ( " طبقات خلقی " ) خواهند توانست که خواسته های " دگر دین آفرین " خود را بر این دولت - ملت های " در حال بیداری " اعمال سازند که در مسیر درست توسعه جدی ( عدالت اجتماعی ) به پیش روند ؟ آیا امکان دارد که این بار پهلای قابل اعتماد بین مبارزات ضد امپریالیستی طبقات خلقی کشورهای در بند جنوب و توسعه آگاهی های سوسیالیستی در کشورهای مسلط شمال تعبیه و ساخته شوند ؟ بی تردید مناسبتی ندارد که جواب های سریع به این پرسش های مشکل و مهم ( که فقط رشد اوضاع و مبارزات جوابگو خواهند بود ) داده شوند . اما به اهمیت بحث ها ، تفحص ها و تبادل نظرات در بین چالشگران و روشنفکران رادیکال درباره این مسائل و پیشنهادات منبعث از آنها نباید کم بها داده شود .

۳ - جمع بندی ها و نتیجه گیری تعداد زیادی از تشکل های کمونیستی درباره این مسائل در سال های " عهد باتدوینگ " ( دوره رشد و اوچگیری اولین بیداری کشورهای جنوب ) می توانند منابع موثری در پیشبرد بحث های کنونی محسوب گردند . یکی از تجارب برجسته آن روزگاران که امروز می تواند منبع تجربه اندوژی و درس گیری برای چالشگران کنونی ضد نظام بویژه در کشورهای جنوب باشد مربوط به پدیده " گسست " است . این جمع بندی بر آن است که کشورهای جنوب " طبقات خلقی " در ساختمان و ایجاد ملت - دولت واحد خود که مسلماً باید مورد حمایت جدی کشورهای منطقه و در صورت لزوم کل جنوب قرار گیرد ، باید استقرار خودگردانی ( خود مرکزی ) و " انقطاع " از نظام حاکم جهانی را سرلوحه پروژه مبارزاتی خود قرار دهند . این دولت ها - ملت ها نمی توانند این راه را با موفقیت طی کنند مگر اینکه محتوی مبارزاتشان دارای چشم اندازهای سوسیالیستی باشد . بنابراین ، این

کشورها و ملت ها باید خود را از زندان توهمات گوناگون " رسیدن به آنها " در درون مدار نظام سرمایه داری جهانی تر شده رها سازند . موسسین و چالشگران درون کنفرانس باتدوینگ و جنبش غیر متعهد ها علیرغم اینکه از این " بدیل مستقل " در پروژه های خود استقبال کرده بودند ولی بخاطر محدودیت های تاریخی خود که بعدها در دهه ۱۹۷۰ آشکار گردید ، نتوانستند به آرزوها و پروژه " گسست " از نظام جهانی جامه عمل بپوشانند .

#### نتیجه گیری

ایا امروز نیز که بحران عمیق ساختاری نظام و تلاطمات و خرده بحران های منبعث از آن فرصت های نوینی منجمله " بیداری مجدد جنوب " را در افق مبارزاتی قرار داده است ، چالشگران ضد نظام موفق خواهند گشت که بهتر از عهد باتدوینگ به وظیفه رهانی بخش خود عمل کنند ؟ مهمتر از همه ، آیا چالشگران ضد نظام موفق خواهند گشت که ادغامی موثر بین مبارزات جاری در کشورهای مرکز و پیرامونی بوجود آورند ؟ شوربختانه در عهد باتدوینگ مردم جهان از این موهبت ها محروم بودند . در آن روزگار ، خلق های کشورهای امپریالیستی مرکز بالاخره پشت رهبران امپریالیستی خود قرار گرفتند . در واقع پیشرفت پروژه سوسیال دموکراسی در دوره ۱۹۷۵ - ۱۹۵۵ که موجب گسترش رفاه و اعتلای نسبی سطح زندگی کارگران در کشورهای مرکز ( شمال ) گردید ، بدون رانت کاری و غارت امپریالیستی کشورهای در بند پیرامونی ( جنوب ) نمی توانست میسر گردد . به کلامی دیگر ، تعبیه و تنظیم اعجوبه " جنگ سرد " در آن زمان مترسکی بود که نظام جهانی با تعبیه آن بیش از پیش موفق گشت که کشورهای جهان سوم را مورد چپاول قرار دهد . بدون تردید ، " بلوک شرق " ( " نظام سوسیالیستی " ) به رهبری مسکو نیز با پذیرش تقسیم بندی و مرزبندی کاذب جهان بین شرق و غرب در دوره جنگ سرد بتدریج به سوی محور " رسیدن به آنها " و قبول منطق حرکت سرمایه کشیده شد . در آن روزگار ، در کشورهای شمال اکثر چالشگران ضد نظام درک نازلی از ابعاد واقعی اولین موج رهانی بخش کشورهای آسیا و آفریقا داشتند . کشورهای بلوک شرق و مسکو و رهبران جنبش های کارگری در اروپا زمانی به اهمیت این بیداری جنوب پی بردند که نظام جهانی خود را بعد از گذار از یک دوره نقاهت ، بازسازی کرده و برای تهاجم همه جانبه آماده ساخته بود . در پرتو رویدادهای بحران عمیق ساختاری کنونی نظام جهانی سرمایه ، امر ساختمان یک انترناسیونالیسم ضد امپریالیستی توسط چالشگران چپ و رادیکال ضد نظام ( در جهت ادغام مبارزات عمدتاً کارگری در شمال با مبارزات رهانی بخش مردمان کشورهای جنوب ) به عنوان یک وظیفه به یک چالش جدی تبدیل گشته است .

## حذف یارانه ها

### و تشدید فقر عمومی!

سایت آینده نیوز: در حالی که مقامات دولتی اعلام کرده اند از ابتدای سال آینده حذف یارانه های انرژی را برای پرداخت یارانه های نقدی آغاز می کنند.

بنابر قانون هدفمندسازی یارانه ها، دولت مجاز است در سال نخست تا ۲۰ هزار میلیارد تومان از یارانه ها را حذف کند و بنابر اعلام مسئولان دولتی یارانه های حذف شده در سال اول شامل بنزین، گازوئیل، برق و گاز می شود.

در این شرایط که سهم متوسط هر يك از این چهار حامل انرژی حدود ۵ هزار میلیارد تومان است، حذف یارانه ها به معنای ۳ تا ۵ برابر شدن قیمت این فراورده هاست که با توجه به وجود ۱۰ تا ۲۰ میلیون واحد استفاده کننده از این حامل های انرژی در کشور، سهم متوسط هر خانوار از انرژی حذف شده، يك میلیون تومان در سال یا ۸۴ هزار تومان در ماه است، در حالی که متوسط دریافتی يك خانواده ۴ نفره خوشه اول از یارانه ها، حداکثر ۶۰ هزار تومان در ماه خواهد بود.

این اقدام موجب خواهد شد تا جریان اعتراضی معیشتی که پایگاه اجتماعی آن در طبقات پایین تر از متوسط، به ویژه حاشیه نشینان شهرهای بزرگ است، شکل گیرد و در طرح اپوزیسیون برای براندازی نظام، اضافه شدن جریان اعتراضی اقتصادی یا جنبش گرسنگان به معترضان سیاسی، يك نیاز جدی محسوب می شود.

۳۰ ژانویه ۲۰۱۰



## چپ و جنبش دموکراتیک حاضر در ایران

فرامرز دادور

امروزه، در ایران، توده های میلیونی مردم، کارگران، بیکاران، محرومان، زنان، جوانان، دانشجویان، اقلیت های ملیتی و مذهبی و بسیاری از بخش های گوناگون جامعه بر روی محور مطالبات آزادی خواهانه و عدالت جویانه، کارزارهای مقاومت و اعتراض علیه نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی و حکومت گران خودکامه آنها، در اشکال تظاهرات خیابانی، طومار نویسی، اعتصاب و انواع دیگر مبارزات حق طلبانه سیاسی/ اجتماعی به پیش می برند. از ابتدای انقلاب در ۱۳۵۷، جنبش های اجتماعی و سازمان های مدافع منافع توده های مردم و به ویژه جریانات کارگری و سوسیالیستی، شدیداً زیر سرکوب قرار گرفته فعالین آنها زندانی و شکنجه گردیده، بسیاری اعدام شده اند. رژیم جمهوری اسلامی برای مقابله با جنبش کارگری، نهادهای فرمایشی خود مثل شوراهای اسلامی کار و خانه ی کارگر را جهت کنترل فعالیت های کارگری برپا نمود. سال های سال است که توده های زحمتکش ایران و از جمله کارگران، بیکاران و محرومان شهر و روستا در شرایط اقتصادی/ اجتماعی بسیار ناگوار زندگی نموده و از پایه ای ترین حقوق دموکراتیک دریغ گشته اند، در حالی که طیفهایی از سرمایه داران بزرگ و به ویژه وابستگان به رژیم و در عین حال خود حکومتگران با استفاده از قدرت سرکوب دولت به چپاول سرمایه های انسانی و همچنین عایدی های ناشی از فروش نفت مشغول هستند. در سال های اخیر، بخصوص از وقتی که روند "خصوصی شدن" که در واقع، واگذاری مؤسسات دولتی به نهادهای شبه دولتی و از جمله صندوق بازنشستگی و بیمه کارمندان دولت و انواع و اقسام شرکت های وابسته به سپاه پاسداران می باشد، آهنگ سریعتری به خود گرفته و به گفته ی غلامرضا کرد زنگنه، رئیس سازمان خصوصی سازی، سهم تملک دولت در تولید ناخالص ملی از ۶۰ درصد (۱۲۰ بیلیون دلار) به حدود ۴۰ درصد (۶۸ بیلیون دلار) از تولید ناخالص سرانه رسیده (ایران تایمز ۱۳ آذر ۱۳۸۸/ ۴ دسامبر ۲۰۰۹)، روند چپاول، نیز، شدت بیشتری بخود گرفته است. افساگری های افرادی مانند پالیزبان در سال های اخیر، عیان شدن حساب های بانکی نخبگان کشور در بانک های خارجی و همچنین ماجرای عبور مبلغ پول و طلا به اندازه ی بیش از ۱۸ بیلیون دلار از مرز ترکیه نمونه های کوچکی از سطح غارت در ایران است.

به خاطر شرایط ناعادلانه اقتصادی و نبود آزادی و دموکراسی است که علی رغم وجود اختناق شدید سیاسی، بخش های آگاه تر و مبارزتر در میان کارگران ایران، در پروسه ی مقاومت دایم علیه رژیم همواره تلاش نموده که مبارزات خود را برای اخذ حقوق دموکراتیک سازماندهی کنند. در اوایل سال های ۲۰۰۰/۱۳۸۰ فعالین کارگری در میان اتوبوسرانان تهران، سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی را تشکیل دادند. چندی بعد کارگران مبارز در صنایع نیشکر هفت تپه شوش نیز اتحادیه ی مستقل خود به نام سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه را ایجاد نمودند. هر دوی این اتحادیه ها و گروه های دیگر مدافع حقوق کارگران و فعالین پشتیبان آنها توانسته اند که در حین پیشبرد کارزارهای اعتراضی خود، مطالبات حق طلبانه مانند پرداخت برای حقوق معوقه و اضافه وقت و افزایش در حداقل دستمزد را در فضای عمومی جامعه دامن بزنند. جای تعجب ندارد که رژیم ضد مردمی در ایران نیز برای مقابله با مبارزات در جنبش کارگری، فعالین شناخته شده ی آن را به شدت مورد حمله فیزیکی قرار داده، به زندان انداخته و شکنجه می کند. در میان فعالین زن و دانشجویان نیز حرکت های شهادت آمیز در جهت مبارزه برای حقوق و آزادی های مدنی همچنان ادامه دارد. آنها نیز همواره در صدد تشکیل سازمان های مستقل خود بوده اند و در میان جنبش زنان، کارزار جمع آوری یک میلیون امضا برای احقاق حقوق مساوی و درامه های اخیر حول محور انتخابات، تشکیل "همگرایی جنبش زنان" که نزدیک به ۴۰۰۰۰۰ تن از فعالین زن را در برمی گیرد (وب سایت تشکل و حداقل ۷۰۰ تن از فعالین زن را در برمی گیرد (وب سایت مدرسه فمینیستی، مقاله ۲۵۹۹، ۲۵ دسامبر ۲۰۰۹)، از جمله تلاش های مهمی هستند که برای پیشبرد مطالبات حق طلبانه زنان جریان دارد. فعالین دانشجویی، نیز با تشکیل انجمن ها و جریانات مطالباتی خود در صحنه جنبش مردم حضور جدی دارند.

سؤال اساسی در اینجا این است که در رابطه با جریان مبارزات کنونی از طرف جنبش دموکراتیک و آزادی خواه مردم علیه نظام جمهوری اسلامی، آیا می بایست از چه نوع مطالبات و شعارها دفاع نمود و اهداف سوسیالیستی را چگونه ترویج نمود؟ هم اکنون در ایران، جنبش دموکراتیک مردم که برخی آن را سبز خطاب می کنند، بر روی بستر

مطالبات عام آزادی خواهانه و عدالت جویانه و بدون شک اکثریت آنها در راستای نفی نظام جمهوری اسلامی، مبارزات حق طلبانه خود را به سطح رادیکال تری ارتقاء داده با شرکت در تظاهرات میلیونی، رژیم ارتجاعی و سرکوبگر حاکم را به چالش سرنوشت سازی کشانده اند. برخی از جریانات درگیر در مبارزه که عمدتاً غیرعلنی هستند در راستای سرنگونی نظام تلاش می کنند و شعار "مرگ بر ولایت فقیه" یکی از رایج ترین شعارها گشته است. اما بخش مهمی از جمعیت معترض هنوز بدیل خود در مورد نظام مورد نظر در فردای بعد از پیروزی انقلاب را مشخص نکرده اند. در این رابطه است که در مقابل بخش سوسیالیست از اپوزیسیون، ضرورت ارتقاء شناخت از خصلت جنبش اعتراضی مردم و بر اساس آن چگونگی طرح شعارها و مطالبات، در چارچوب مجموعه ای از خواسته های تاکتیکی و اهداف بلند مدت، هویدا می گردد. در خطوط پایین به نمونه هایی از فعالیت در بین جنبش کارگری اشاره می گردد. در میان فعالین کارگری ایران، دیدگاه ها و شمه هایی از بدیل های متفاوت حضور دارند. مثلاً یک خط فکری، مبارزات کارگری در اشکال اعتراضات، اعتصابات و تلاش در جهت ایجاد سندیکاهای مستقل را بخشی از فعالیت های درون جنبش دموکراتیک دانسته بر آن است که اکنون با توجه به "جو اعتراضی جامعه" خواسته های کارگری می باید از سطح تقاضا برای "پرداخت دستمزدها" فراتر رفته، سمت و سوی آنها می باید در جهت طرح مطالبات سیاسی مانند "آزادی کارگران سیاسی و رفع ممنوعیت آزادی تشکل" باشد (ناصر اصغری، وب سایت چشم انداز کارگری، ۵ دسامبر ۲۰۰۹). به نظر می رسد که پیشبرد مبارزات مردمی جهت اخذ مطالبات عام دموکراتیک یکی از اولویت های این تفکر را تشکیل می دهد.

یک نظرگاه دیگر که افرادی مانند "محسن حکیمی، یکی از فعالین جنبش کارگری نمایندگی آن را می کند به پیشبرد همزمان ترکیبی از مبارزات دموکراتیک/ ضد استبدادی و "مبارزه انقلابی کارگران علیه سرمایه داری" معتقد است. این نوع تفکر، معوق کردن مطالبات سوسیالیستی به بعد از دورانی که دموکراسی سیاسی تحقق پیدا نموده است را "رفرمیستی" دانسته، "رفرمیسم راست" را که عمدتاً به مبارزات "سندیکایی در چارچوب سازش با نظام سرمایه داری" اعتقاد دارد، شدیداً به چالش می طلبد. وی همچنین "رفرمیسم چپ یا فرقه گرانه" که خصلت "امپریالیسم ستیزی ملی گرانه" داشته، مبارزه علیه رژیم را، صرفاً، "فرا طبقاتی" و ضد استبدادی یا "سرنگونی طلبانه" تشخیص داده و حرکت در راستای هدف مورد نظر (سرمایه داری دولتی) را دو مرحله ای و در گرو کسب قدرت سیاسی از طرف "حزب انقلابیون حرفه ای" می داند، راه، رد می کند (محسن حکیمی: چرا منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر، وب سایت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری، آبان ۱۳۸۸). به نظر حکیمی، پرولتاریا می باید "به صورت طبقه" قدرت سیاسی را کسب نموده در جهت "تغییر روابط کارمزدی"، "محو جامعه طبقاتی" و "اجتماعی شدن مالکیت" حرکت نموده، در پروسه مبارزات، انسان ها، می بایست از مرحله فکری "درخود" (نا خود آگاهانه) به سطح "برای خود" (خود آگاهانه) ارتقا یابند و طی یک گذار از فاز "از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه ی کارش" به شرایط "از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش" برسند. به نظر وی در این دوران دو مرحله ای، برخلاف دیدگاه لنینی، دولت حزبی وجود ندارد و "دولت کارگران" دموکراسی واقعی را برقرار می کند. حکیمی و کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری، به ویژه در منشور اخیر خود تحت عنوان منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران، در نفی مبارزات صرفاً دموکراتیک برای "دموکراسی سیاسی" و "حقوق مدنی" که به سیادت مناسبات سرمایه داری خدشه ای وارد نمی کند، اعتقاد بر این دارند که مبارزات می باید از هم اکنون "رویگرد ضد سرمایه داری با افق امحای کارمزدی" داشته و دولت ها تحت عناوین مختلف، چه دولت حزب کارگری و یا نوع دموکراتیک و ملی آن که در واقع به خاطر حفظ منافع بوروکراتیک و جایگاه قدرت نخبگان جدید آزمایای اقتصادی خود و شرکای خصوصی در جامعه دست نمی تابند و در واقع نگهبان و پاسدار حاکمیت سرمایه هستند، باید نفی گردند.

در منشور مزبور، مجموعه ای از مطالبات دموکراتیک و از جمله تعیین "حداقل دستمزد ماهانه کارگران... بر اساس ثروتی که آنان برای جامعه تولید می کنند"، رایگان بودن مراقبت از افراد زیر ۱۸ سال، سالمندان و معلولان، برخورداری از تامین اجتماعی از قبیل "حقوق بازنشستگی، از کارافتادگی و بیمه بیکاری" و آزادی های بی قید و شرط سیاسی مطرح می گردند. به نظر حکیمی و کمیته هماهنگی، تحقق جامعه انسانی و سوسیالیستی که عاری از استثمار و ستم اجتماعی باشد "در گرو نابودی

ماشین دولتی سرمایه داری و استقرار دولت شورای انقلابی طبقه کارگر" بوده و تا محو کامل روابط سرمایه داری، کارگران می باید "متحد و متشکل در شوراها" فعال گردیده، در پروسه ی ارتقاء "خودآگاهی" و "به دست گرفتن قدرت سیاسی" در جهت محو روابط کارمزدی، "گام به گام"، پیشروی کنند. در راستای این تفکر، شخصیت های دیگر جنبش چپ مانند ناصر پایدار نیز در نفی "اشکال متنوع سوسیالیسم بورژوازی، سندیالیسم، جنبش ملی ناسیونالیستی تعیین حق سرنوشت" و مقابله با چپ رفرمیستی که "جنگ و ستیز خویش برای بهبود وضعیت معیشتی و رفاه اجتماعی را در چهار دیواری قبول مناسبات بردگی مزدی و تمکین به نظم تولیدی و سیاسی و مدنی سرمایه داری" محصور ساخته به تشکل های حزبی می پردازد، اعتقاد دارد که "نگاه رویکرد ضد سرمایه داری و برای لغو کارمزدی"، برخلاف خط مشی ملقب به "احزاب ابواب جمعی، رفرمیسم چپ مسالمت جوی یا میلیتانت"، تمامی اشکال پیکار طبقه کارگر و از جمله "مبارزه برای افزایش مرزها و ارتقاء هر چه بالاتر سطح معیشت یا رفاه اجتماعی گرفته تا ستیز برای حصول آزادی های سیاسی و حقوق مدنی و رفع تبعیضات جنسی یا لغای کار کودکان و بهبود محیط زیست و تمامی قلمروهای دیگر" را "اجزاء پیوسته یک جنبش سراسری طبقاتی ضد سرمایه داری" تلقی نموده، بدیل واقعی "کمونیستی" را یک "رویکرد ضد کارمزدی برای سازمان یابی شورایی و ضد سرمایه داری توده های کارگری" می داند. ناصر پایدار، در عین حال مخالف تفکیک کردن "جنبش های موسوم به اجتماعی از جنبش کارگری" و "بسته بندی این جنبش ها در قالب های دمکراتیک، بوده آنها را "عمدتاً حوزه های پیوسته و همگن جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر" می داند (مجله آرش، ۱۰۳، اوت ۲۰۰۹/۲۰۰۸: ۲۴۵-۲۳۸).

این نوع تفکر، بدرستی، به گرایش صرفاً رفرمیستی/سندیالیستی که مطالبات دمکراتیک (ب.م. حق تشکیل سندیکای مستقل) را هدف اصلی خود قرار می دهد انتقاد می کند. جریاناتی که دست یابی به حقوق مدنی و آزادی های سیاسی را در گرو حرکت های گام به گام، اصلاح طلبانه و در چهارچوب نظام حاکم حاضر دانسته، مبارزات هدفمند برای تحولات بنیادی سیاسی و اجتماعی را خیال پردازانه و ماجراجویانه می دانند، در واقع به ایجاد سطحی از توهم و رضایت به یک دوران طولانی غیرانسانی از شرایط زندگی در میان مردم دامن می زنند. این شیوه نگاه به دخالت در زندگی اجتماعی، به معنی پذیرش منطق قدرت تحمیل شده، به مردم، با درجات متفاوت، از طرف جناح های حاکم در رژیم است. نظرگاه چپ سنتی، نیز، که مبارزات سوسیالیستی را عمدتاً حول محور تصرف قدرت حکومتی از جانب "سازمان انقلابیون حرفه ای" متمرکز می کند و هنوز با عمل کردهای غیردمکراتیک و امرانه احزاب و سازمان های چپ، درگذشته و تجربه تلخ و نادرست در نظام های تک حزبی خط کشی جدی نکرده است، بدرستی، نفی میشود.

اما، یک مخالفت اصولی با هر دو انحراف راست و چپ در جنبش چپ، می باید در رابطه با مبارزات قهرمانانه مردم ایران برای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی، آلترناتیو واقع گراانه و قانع کننده دمکراتیک و سوسیالیستی داشته باشد. مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی را مبارزه علیه کلیت نظام سرمایه داری می داند و معتقد است که از هم اکنون شعارها و مطالبات و مضامین ضد سرمایه داری می باید عمدگی داشته و آن قسمت از فعالیت ها و مطالبات دمکراتیک که آشکارا خصلت و سمت و سوی سوسیالیستی نداشته باشند را فرعی قلمداد می کند، در صورت غلبه یافتگی، جنبش چپ را در حاشیه قرار می دهد. طرح یک سری اهداف مانند استقرار حکومت کارگری به شکل شورایی و سازماندهی جامعه حول محور مناسبات غیر کالایی/غیر مزدی و حرکت به سوی فاز بالاتر و محو دولت، به خودی خود کافی نیست و تاکید یک جانبه بر آنها اعتبار چندانی از جنبش چپ در میان توده مردم برجای نمی گذارد. برای اینکه نظرگاه چپ مورد توجه قرار گرفته از طرف بخش های آگاه تر و رادیکال تر در میان جنبش های کارگری و دمکراتیک پذیرفته شود، ضروری است که در مورد مرحله گذار از شرایط حاضر به جامعه انسانی مورد نظر، تحلیل های واقع گرایانه ارائه شوند. نا روشن گذاشتن خط سیر مبارزات به سوی سوسیالیسم و در نظر نگرفتن امکان ظهور متغیرهای نامعلوم در دوران قبل و بعد از مبارزات دمکراتیک و انقلابی و همچنین عدم پیش بینی های لازم سیاسی برای برخورد با آنها یک خلاء حیاتی در استراتژی مبارزه برای سوسیالیسم است.

در واقع این درست است که فعالین در جنبش چپ می باید همواره حول محور اهداف سوسیالیستی مبارزه کنند. اما سنوآل این است که اگر رژیم های سیاسی و نظام های برآمده از تحولات انقلابی، حداقل در ابتدا ماهیتی

سوسیالیستی و ضد سرمایه دارانه نداشته، اما حامل ظرفیت های دمکراتیک و زمینه های مناسبتر برای تحولات در جهت روابط عادلانه تر و انسانی تر باشند، آیا این اشکال و خصلت های دمکراتیک و مترقی نمی باید در پروژه ی حرکت در جهت سوسیالیسم جای داشته مورد بررسی و اثرگذاری قرار بگیرند. در دنیای بسیار مرتبط امروز، توده های مردم، مجهز به توشه تاریخی مثبت و منفی از تجربیات سوسیالیسم در جهان و با این ذهنیت که علاوه بر آینده در زمان حاضر نیز خواهان بهبودی در شرایط زندگی خود هستند، آگاه تر و هوشیار تر از آن هستند که سرنوشت زندگی خود را کورکورانه به سیر تحولات "قانونمند" که در زیر سایه ی فلسفه ماتریالیسم دیالکتیکی به وسیله ی پیشقراولان حزبی "شناسایی" شده اند بسپارند. بدیهی است که ایجاد شرایط انسانی تر که در دوران قبل از پیروزی انقلاب اجتماعی نیز بسیار با ارزش هستند در گرو سازماندهی هر چه دمکراتیک تر و عادلانه تر جامعه است. در این رابطه است که پیروزی دمکراسی و استقرار نظامی متکی بر حق رأی عمومی (جمهوری) و نهادینه شدن آزادی های مدنی، ایستگاه بسیار مهمی برای اکثریت توده های مردم است که آگاهانه و با مشارکت مستقیم و غیرمستقیم خود از سرمایه داری عبور کنند. در عین حال توده های زحمتکش، کارگری و محروم نیاز به این دارند که از کیفیت و اشکال زندگی نوع سوسیالیستی یک ترسیم کلی داشته باشند. اگر همانطور که حکیمی از قول مارکس می نویسد "گام نخست انقلاب کارگری عبارت است از پیشروی پرولتاریا به سوی تبدیل شدن به طبقه حاکم، یعنی پیروزی دمکراسی"، آیا استنباط از دمکراسی مزبور برای توده های مردم روشن است و آیا چگونه، با چه سرعت و در چند مرحله پیاده میشود. آیا این ادعا که نظام اجتماعی سوسیالیستی، شورایی و متشکل از تجمع های شبکه ای/افقی و استوار بر روابط غیرکالایی/غیرکارمزدی می باشد، به تنهایی کافی است. آیا حتی یک حکومت کارگری که استقرار سوسیالیسم، پروژه اعلام شده آن باشد می تواند، بلافاصله، روابط اقتصادی/اجتماعی در سراسر جامعه را از خصلت کالایی میرا بکند.

مگر می توان عوامل ذهنی آکنده از فرهنگ استیلا یافته سرمایه داری مانند کلاستیایی (فنتیسیسم کالایی) و سودجویی فردی را در کوتاه مدت (مگر اینکه به سیاست های خودکامه توسل گردد) از جامعه تصفیه نمود و به جای آن نظام شورایی را که مجموعه ای از تجمع های کارگری و مردمی را در بر می گیرد که مبتنی بر مناسبات برابری و همبستگی آور و نه روابط کالایی و کارمزدی باشد را بر پا نمود. آیا توده های مردم بر مبنای چه تجربیات و بر اساس چه درجه از اعتماد به تئوری پردازان و چه سطح از اعتقاد به پروژه سوسیالیسم، سرنوشت خود و خانواده و نسل های آینده را دستخوش طوفان ها و تحولات رادیکال و انقلابی می کنند تا به جامعه انسانی مورد نظر دست یابند. البته، برای سوسیالیست ها احساسی شیرین است اگر تصور گردد و توقع باشد که در آینده (فردای بعد از انقلاب) خود توده ها با تشکیل خود به خودی انجمن ها و روابط شبکه ای/افقی و بر اساس مناسبات غیرکالایی و بدون وجود حکومت مقتدر مرکزی و قانون جامعه (قانون اساسی) به پیشواز استقرار جامعه مزبور می شتابند. اما این نوع خیال پردازی های جذاب، با واقعیت ها نا هموار جامعه، تطابق منطقی ندارند. در ایران کارکنان واحدهای اقتصادی کوچک بخش اعظم نیروی کار (بیشتر از ۷۰ درصد) را تشکیل می دهند و مؤسسات بزرگ اقتصادی نیز، رفته رفته به مجموعه ای از کارگاه ها و شرکت های کوچکتر پیماتکار و متشکل از کارگران موقت و کم کار تبدیل گشته و در سال های اخیر به خیل عظیم بی کاران اضافه گشته اند. کمتر از ۵۰ درصد از نیروی کار به طور کارمزدی فعالیت می کنند و حدود ۶۰ درصد از کارگران در عرصه خدمات و فعالیت های غیر تولیدی کار می کنند. مثلاً به این سوال باید جواب داده شود که در صورت سازماندهی شورایی جامعه (ب.م. شوراها کارگری) و عدم وجود یک مرکزیت دمکراتیک سوسیالیستی، اکثریت کارگران و زحمتکشان درگیر در عرصه فعالیت های غیر تولیدی که مستقیماً ارزش تولید نمی کند، در صورت استقرار سوسیالیسم، آیا بر مبنای چه ارزش اجتماعی و چه معیاری حقوق و پاداش دریافت کرده و اصلاً چگونه آنها قادر خواهند بود که ضروریات حیاتی برای معاش خود را تهیه می کنند.

این موضوع را می توان از زوایای متنوع، بیشتر شکافت. اما طرح آن در اینجا بدان خاطر است که تاکید گردد، بعد از پیروزی انقلاب، چه از نوع دمکراتیک و یا سوسیالیستی آن، حتی اگر که مردم از شرایط بهتری برآیند مشارکت در سرنوشت اجتماعی برخوردار شده باشند، هنوز هم حکومت مرکزی و قانون اساسی برای اداره جامعه ضروری هستند. به خصوص اینکه، در عصر حاضر یک زندگی مدرن و راحت به سطح معینی از دستاوردهای بشری از قبیل تکنولوژی، تولیدات مادی، دانش و

نهاده‌ها گشتن حقوق دموکراتیک و آزادی‌های مدنی نیاز دارد که پیشرفت متقارن و هماهنگ آنها به عامل بسیار مهم ذهنی یعنی سازماندهی سیاسی جامعه نیازمند است. در این ارتباط است که تجمع‌ها و سازمان‌های سیاسی/اجتماعی اهمیت پیدا می‌کنند. اگر با تفکر مدافع حکومت‌های تک‌حزبی به درستی خط‌کشی شود، می‌توان به افق وسیعی از جنبه‌ها و کارکردهای مثبت و سازنده از طرف جریان‌های سازمان یافته و هدفمند از قبیل گروه‌های مدافع آزادی/دموکراسی/سوسیالیسم، طرفدار محیط زیست و برابری حقوق زنان اشاره نمود. بسیاری از تجربیات و تخصص‌های انسانی در ظرف‌های گروهی و در ارتباط تنگاتنگ با نیازهای روزانه شکل می‌گیرند. برای مثال مدیریت درست در سطوح محلی و سراسری جامعه، به ویژه اگر در راستای توزیع عادلانه ثروت و قدرت و پرچیدگی روابط استثماری و ستمگرانه باشد به نیروی عظیم انسانی که به شیوه‌های انسانی نیاز دارد که بخش‌ها در اشکال ارزش اضافی طور مؤثر ابتکارات و خلاقیت‌های جمعی را استفاده نمایند، احتیاج دارد.

امر سازماندهی سوسیالیستی در جوامع مدرن امروزی در جهت اشتغال کامل، درمان و آموزش مجانی، تهیه مسکن، وسایل عمومی نقلیه، ایجاد سیستم‌های پیشرفته تلفن، برق و آب، مقابله با سوانح طبیعی، انجام گیری تحقیقات علمی و بسیاری دیگر از شالوده‌های ضروری اجتماعی به انرژی و نیروهای انسانی نیاز دارد که بخش‌ها در اشکال ارزش اضافی اجتماعی انباشت شده از طرف توده‌های مردم و با مدیریت دموکراتیک از طرف نمایندگان واقعی آنها مورداستفاده قرار می‌گیرد. بسیاری از ایده‌ها، بینش‌ها و راه‌کارهای انسانی، برای سازندگی و اداره دموکراتیک و عادلانه جامعه از درون مباحث و رد و بدل منطقی نظرات در میان افراد و به ویژه در بین سازمان‌های سیاسی/اجتماعی می‌جوشد که در فعالیت‌های جنبش‌های اجتماعی مشارکت داشته و در پروسه‌ی مبارزات، قبل و بعد از تحولات سیاسی/اجتماعی و انقلاب، به طور منظم تر و منسجم تر به مثابه بدیل‌های ساختاری و مضمونی در جامعه عرضه می‌شوند. موضوع مهم در اینجا این است که آیا این چنین مسایل حیاتی، نباید پیشاپیش بررسی شده و از حالا برای فردای انقلاب، مورد تحلیل و شناخت، جهت عرضه آلترناتیوهای انسانی تر قرار گیرند. امروزه در ایران، جنبش دموکراتیک و آزادی خواه مردم، اهداف و خواسته‌های حق طلبانه و البته متنوعی را با خود حمل می‌کند. اکثریت جامعه را توده‌های کارمندی، کارگری، بی‌کار و محروم تشکیل می‌دهد که علی‌رغم وجود برخی توهم‌ها و ناروشنی‌ها از ماهیت مبارزات جنبش، در مجموع خواهان آزادی، برابری و عدالت اقتصادی، یعنی شالوده‌های تشکیل دهنده آرمان‌های سوسیالیستی، می‌باشند. منتهی به دلایل بسیار و از جمله سلطه ۳۰ سال اختناق و سرکوب، نبود یک اپوزیسیون متحد و سازمان داده شده حول محور مطالبات عام دموکراتیک و عدم وجود اعتقاد و اعتماد به شعارهای ایدئولوژیک و رنگ آمیز شده از طرف بخشی از سازمان‌ها در اپوزیسیون، مبارزات کنونی جنبش مردم در یک فضای نا معلوم سیاسی و عاری از افق‌های روشن از لحاظ بدیل‌های ساختاری و مضمونی، قرار گرفته است. اصلاح طلبان حکومتی و طیف‌هایی از اعتدال‌گرایان لیبرال در اپوزیسیون تلاش می‌کنند که سمت و سوی مبارزات مردم، به سوی تحولات رقیق در چارچوب نظام فعلی محدود گردد. بخش‌های دیگری از اپوزیسیون که به سرنگونی نظام پای بند هستند، آلترناتیوهای خاص مسلکی و سکناریستی خود را مد نظر دارند. اما اکثریت بالقوه جریان‌ها در این جنبش عظیم دموکراتیک، با درجات متفاوت و به طور عام خواهان دموکراسی و عدالت اجتماعی هستند که طیف‌هایی از سوسیالیست‌ها نیز به این بخش تعلق می‌گیرند. و اقعیت این است که در حال حاضر در ایران، نه جریان‌های سوسیالیستی از قدرت انسانی و سیاسی لازم برخوردار هستند که بتوانند در جنبش مردم مداخله مؤثر داشته باشند و نه اینکه توده‌های میلیونی تظاهر کننده هنوز به آن سطح از شناخت و اعتقاد رسیده‌اند که اهداف دموکراتیک واقعی سوسیالیستی (تاکید بر عدالت اقتصادی و دموکراسی مشارکتی) را به مثابه سنگ بنای اعتراضات و مقاومت‌های خود انتخاب نکنند. در رابطه با این اوضاع است که از طرف جنبش چپ ایران سیاست‌های متفاوتی در قبال مبارزات کنونی از طرف مردم علیه شرایط سیاسی حاکم، اتخاذ گردیده است. در اینجا به سه گرایش اشاره می‌شود.

۱- سیاست پیوستن و حل شدن در جنبش دموکراتیک و همگامی تدریجی با کارزارهای مطالباتی مردم، بدون عرضه و تبلیغ هرگونه افق سیاسی و بدیل‌های ساختاری برای سوسیالیسم.

۲- خط‌کشی قاطع و مبارزه با طیف‌های مختلف حکومتی و همچنین جریان‌های اپوزیسیون که عبور از مناسبات سرمایه داری مواضع اعلام شده‌ی آنها نیست. بر اساس این نظریه، بدیل سوسیالیستی، یعنی نظامی

با مشخصات به مانند مالکیت اجتماعی، حکومت کارگری، مدیریت شورایی و مناسبات غیرکالایی/غیرکارمزدی، می‌باید از هم اکنون هدف عمده برای مبارزه قلمداد گردد. بدین معنی که مطالبات دموکراتیک از قبیل آزادی‌های سیاسی، در صورت دسترسی به آنها، به خودی خود دستاورد مهمی نیست و مبارزان جیش چپ نباید به این نوع مطالبات فرعی و کوتا مدت بپردازد.

۳- اما نگاه منطقی تر آن است که با اتخاذ سیاست دفاع قاطعانه از خواسته‌های دموکراتیک مانند آزادی‌های مدنی و حقوق دموکراتیک میباید در جهت هدف نهایی یعنی ایجاد جامعه‌ای انسانی و غیر استثماری، مبارزه گردد. تفکر غالب در این خط مشی استقرار دموکراسی سیاسی (جمهوریت)، جدایی دین و ایدئولوژی از حکومت و نهادینه شدن اصول طرح شده در بیانیه حقوق بشر را به خودی خود دستاورد چشمگیری محسوب نموده مبارزه مداوم برای پیشبرد انقلاب از عرصه ساختار حقوقی/سیاسی دموکراتیک به مناسبات عادلانه تر اجتماعی را بخش جدا نا پذیر از استراتژی دراز مدت و سوسیالیستی خود می‌داند. در جنبش دموکراتیک حاضر در ایران، خواسته‌های آزادی خواهانه و عدالت جویانه، عمده مطالبات را برای اکثریت توده‌های مردم تشکیل می‌دهد، اما بخش‌های عظیمی از آنها هنوز افق روشن و فرموله شده‌ای در مورد شکل و خصلت جامعه انسانی تر و مورد نظر خود در دوران بعد از انقلاب را ندارند. با این وجود، ذهنیات پویا و خروشان مردم، در پروسه‌ی مبارزات حق طلبانه کنونی از تحرک عظیمی در جهت رادیکالیسم سیاسی/اجتماعی برخوردار است. در این ارتباط تجمع‌ها و احزاب سیاسی مترقی و سوسیالیستی می‌توانند نقش مؤثری در شکل گیری مناسبات اجتماعی آتی داشته باشند.

به طور خلاصه اینکه، جنبش چپ در حین اینکه نباید از پروژه‌ی سوسیالیستی و مبارزات معطوف بدانسو غفلت ننماید، در عین حال موظف است که از مطالبات دموکراتیک مثل حق تشکیل سندیکاها، شوراهای انجمن‌های مستقل کارگری، زنان، دانشجویان و استقرار دموکراسی در کل پشتیبانی نماید. تا وقتی که فعالیت‌های اشتراکی و همبستگی آوری در اشکال جمعی از قبیل شوراهای، انجمن‌ها و تعاونی‌های تولیدی/اجتماعی تجربه نشده، خصلت‌های برابرگی طلب و سوسیالیستی آنها، آگاهانه مورد پذیرش داوطلبانه کارگران، زحمتکشان و اکثریت توده‌های مردم قرار نگیرند و تا وقتی که مشخصات عمده مربوط به بدیل‌های ساختاری/مناسباتی و قابل اعتبار در سطح جنبش سوسیالیست جهان و ایران ترسیم نگشته باشند، نمی‌توان از توده‌های زحمتکش انتظار داشت که مشخصاً برای سوسیالیسم مبارزه نمایند. به گفته رابین هانل "مردم، همه گونه حق دارند که بیشتر از کلیشه‌ها و کلیات بخواهند" (هانل: ۱۶۷: ۲۰۰۵). بدیهی است که تا به حال برای بخشی از جنبش روشن گشته است که نمی‌توان از یک طرف با توسل به سیاست‌های خودکامه و متکی بر شیوه‌های فرماندهی و از طرف دیگر با اعتقاد به رها نمودن روابط اقتصادی به قلمرو مکانیسم بازار، به ایجاد یک جامعه سوسیالیسم دموکراتیک دست یافت. در عین حال نظرگاهی که با نفی بسیاری از دستاوردهای بشری در عرصه‌های مناسبات سیاسی/اجتماعی (جمهوریت، آزادی‌های مدنی، حقوق بشر، غیره) بدیل‌هایی مانند خود حکومتی‌های مستقل و خودکفا را از حالا به مثابه ساختارهای بلافاصله برای مدیریت جامعه سوسیالیستی معرفی کرده انتظار دارد که جامعه مدرن و پیچیده‌ی کنونی بدون عبور از مرحله‌ی گذار که ترکیبی از تجربیات عملی و ارتقاء شناخت از مناسب ترین روابط و نهادهای اقتصادی/اجتماعی را در بر می‌گیرد، به جامعه انسانی تحول یابد، اوج خیال پردازی و ایده آلیسم را به نمایش می‌گذارد. جنبش دموکراتیک حاضر در ایران حامل مجموعه‌ای از نقصان‌ها و پتانسیل‌ها است و از جریان‌های سوسیالیستی دخالت هوشیارانه و واقع گرایانه می‌طلبد.

۳۱ ژانویه ۲۰۱۰

#### منابع

- ایران تایمز چاپ واشنگتن
- وب سایت چشم انداز کارگری
- وب سایت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری
- مجله آرش، چاپ پاریس
- رابین هانل

Robin Hahnel, "Economic Justice & Democracy",  
2005 Rout edge, New York

.....

## طی ماه گذشته زنان زیادی از فعالان جنبش های اجتماعی روانه بند ۲۰۹ زندان اوین شده اند.

مدرسه فمینیستی: طی ماه گذشته زنان زیادی از فعالان جنبش های اجتماعی روانه بند ۲۰۹ زندان اوین شده اند. اکثر این زنان را گاه به اسم و گاه به چهره می شناختیم و از حال و هوای زنانه آنان خبر داشتیم. اما آشنایی با خانواده ها خود حکایت هایی جدید را بر این آشنایی افزودند است. مصاحبه زیر با خاتم پوری علی پور، مادر پریسا کاکایی، از فعالان جنبش زنان است که با بیان خاطرات خویش، ما را به دوران کودکی و نوجوانی پریسا کاکایی می برد. پریسا کاکایی در ویلاگ شخصی اش و در همه مکتوباتش همواره از حقوق انسانی زنان و حق برابری آنان نوشته است و دغدغه همیشگی اش دفاع از حقوق زنان به مثابه حقوق بشر است.

مدرسه فمینیستی: خاتم علی پور عزیز لطفا برای ما و خوانندگان، کمی از کودکی پریسا بگویید.

پوری علی پور: پریسا از بچگی خیلی عاطفی و مهربان بود. مخصوصا با بچه های کوچکتر از خودش مهربان تر بود. ۵ ساله که بود در مقطع آمادگی می رفت و در آنجا هم به بچه های دیگر کمک می کرد. برای بچه های کوچکتر از خودش شیر درست می کرد، به آنها شیر میداد، و از آنها مراقبت می کرد. خیلی معتقد بود. نماز می خواند. خیلی به انسانیت معتقد بود. در مدرسه غذای خودش را نمی خورد و به بچه های دیگری که غذا نداشتند هدیه می کرد. خب شاید برای همین رفتار عاطفی و فداکارانه اش بود که در مدرسه همه خیلی دوستش داشتند.

بزرگتر که شد و به نوجوانی و جوانی رسید خیلی خوش برخورد بود. خیلی معاشرتی و مردم دار بود. بی رودربایستی و خودمانی با پدر و مادرهای فامیل و دوستان بحث می کرد به آنها می گفت که با بچه ها چطور رفتار کنند. به محض اینکه توانست در آمدی از خودش داشته باشد سعی می کرد به کسانی که وضعیت مالی خوبی ندارند رسیدگی کند. و خب این کمکی که انجام می داد سعی می کرد کسی نفهمد چون اصلا اهل خودنمایی نبود. مدام با پدر مادرها صحبت می کرد که با بچه های شان مهربان باشند و با عطف و احترام با آنان رفتار کنند، به آنها تاکید می کرد که جلوی بچه ها به هیچ وجه دعوا نکنند. چون که معتقد بود روح بچه ها خیلی حساس است و از دعوا و مرافه والدین، آسیب می بیند.

خاتم علی پور با این حساب، پریسا خیلی زود کودکی را پشت سر گذاشته و حالا پس از آن دوران، در همین سالهای اخیر دغدغه ها و علایق پریسا جان بیشتر در کدام حوزه ها بود؟

به حقوق بشر واقعا معتقد بود. دوست نداشت حق کسی ضایع شود. فقط همه هدفش در کار خیر بود. به استقلال زن اعتقاد داشت. می گفت زن باید شجاع باشد، نترسد. سعی می کرد پول جمع کند و به بچه هایی که وضعشان خوب نبود کمک کند. کادو می خرید و به بهانه جایزه به آنها کمک می کرد. به بچه های بی سرپرست کمک می کرد. با مادرها حرف می زد. خیلی اهل مطالعه بود. نمی دانم چرا نتیجه این همه گذشت و مهربانی اش، این بود.

باور می کنید که رشته اش علوم طبیعی بود ولی رشته علوم انسانی را انتخاب کرد، به خاطر علاقه اش به انسانیت. نمی دانم چرا نتیجه این همه انسانیت و از خود گذشتگی، زندان بود؟ تفریح اش این بود که به خانه سالمندان برود. می رفت به افراد مسن کمک می کرد. وقتش را با «کودکان کار» می گذراند. کتاب خیلی دوست داشت، کتاب زیاد می خواند درباره کودکان، مسایل اجتماعی، و زنان. مدتی در یونیسفر کار می کرد و برای کودکان سیستان و بلوچستان کار می کرد.

در شیرخوارگاه آمنة کار می کرد. در موسسه عصای سفید کار می کرد. برای نابینایان کتاب می خواند. آنها را به گردش می برد. مدتی با جایزه زنان کتابخانه زنان همکاری می کرد و خیلی علاقمند بود.

چطور دستگیر شد؟ نحوه دستگیری پریسا چگونه بود؟

پریسا به ما گفت از اطلاعات به او تلفن کردند و گفتند که خودش را معرفی کند. با پدرش به دفتر پیگیری رفت و بعد از چند ساعت او را به اوین بردند. روز بعدش تلفنی با ما تماس گرفت و گفت که در زندان اوین است.

آیا تا به حال با شما تماسی گرفته و یا توانسته اید با او در زندان ملاقات کنید؟

تا حالا پنج یا شش بار تلفن کرده است و دو بار هم به ملاقاتش رفته ایم. دفعه دوم همین پنج شنبه گذشته بود که من و پدر و برادرش به دیدنش رفتیم و بیست دقیقه ملاقات کابینی داشتیم. می خواهیم درخواست ملاقات حضوری بدهیم. و امیدواریم که با درخواست ما موافقت کنند و یا اینکه انشاء الله آزاد شود و بیایدخانه.

خاتم علی پور هنوز نمی دانید که وضعیت پرونده چطور است و به کجا رسیده و آیا فراری برای آزادی گذاشته اند یا خیر؟

راستش مرتب داریم پی گیری می کنیم و با وکلایش، افروز مغزی و مینا جعفری هم در تماس هستیم تا ببینیم در مورد قرار آزادی دخترم چه باید بکنیم. راستش هم خود وکلا می دانند و هم پریسا در بازجویی گفته ما در يك خانه استیجاری زندگی می کنیم و اصلا سند نداریم که بتوانیم وثیقه بگذاریم و پریسا خودش این را مطرح کرده و اصلا این قرار وثیقه خیلی ناعادلانه است چون بدون توجه به شرایط خانواده ها و حتی بدون توجه به فعالیت های خیر خواهانه این جوانها تعیین می شود.

وضعیت روحی و جسمانی پریسا چطور بود؟

روحیه اش خیلی خوب بود. رفتار بدی با او نشده بود. هفته ای سه بار حمام می رود. برای او پول بریدم که بتواند شامپو بخرد، بلوز بخرد... روزهای اول سرما خورده بود از بهداری به او قرص داده بودند و خوب شده بود. قرص قلبش را مرتب می خورد. البته پریسا وقتی فشار عصبی اش زیاد می شود درد قلب اش زیادتر می شود و بیشتر باید قرص بخورد امیدوارم که هرچه زودتر به این مشکلات رسیدگی بشود. می دانید اکثر این جوانهای امروز دوران جنینی و شیرخوارگی و کودکی رادر دوران جنگ و موشک باران و سختی و مشکلات گذراندند و این چیزها حتما روی سلامتی جسمی اشان تاثیر گذاشته و طفلك ها دوران جوانی اشان را هم که اینطوری باید بگذارند.

حال و اوضاع خودتان و پدر پریسا چطور است؟

راستش اصلا خوب نیست. قلبم خیلی ناراحت شده. همه اش گریه می کنم. شب و روز دعا می کنم. غذا که درست می کنم به یاد پریسا هستم. شب از خواب بیدار می شوم به یاد پریسا هستم. سعی می کنم آرام باشم. در ملاقات خیلی خودم را کنترل کردم که با روحیه باشم و وقتی خودش را دیدم باینکه خیلی لاغر شده بود اما سعی کردم که غمگین نشوم و گریه نکنم. حال پدر پریسا هم خوب نیست. می گوید کاش تلفن کند صدایش را بشنوم. می گوید اگر هفته آینده ملاقات ندهند چیکار کنیم؟

خاتم علی پور آیا خود شما شاغل هستید؟

من معلم باز نشسته هستم. معلم نمونه در مدرسه و منطقه بوده ام. و اصولا نه من و نه پدرش ازسیاست و موضوع های سیاسی خوششان نمی آید و پریسا هم اتفاقا با سیاست و فعالیت سیاسی میانه ای نداشت و بیشتر در حوزه زنان و کودکان و حقوق بشر کار می کرد. پدرش ۳۲ سال در نیروی هوایی کار می کرد. سرهنگ یازنشته ارتش است.

مدرسه فمینیستی: خاتم علی پور از شما متشکریم و امیدواریم که دختر نازنین تان هرچه زودتر آزاد شود و به آغوش گرم و صمیمی خانواده مهربان اش برگردد. ۱۱ بهمن ۱۳۸۸

**\* پیوندها \***

سر دبیر نشریه : منصور نجفی  
[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)  
ایمیل روابط عمومی سازمان  
[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)  
تلفن روابط عمومی سازمان  
0049-69-50699530  
شماره فاکس سازمان  
۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴  
سایت راه کارگر  
[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)  
سایت خبری راه کارگر  
<http://rahekargar.wordpress.com>  
سایت اتحاد چپ کارگری  
[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)  
سایت رادیو صدای کارگران ایران  
[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)  
نشر بیدار  
[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)  
نشریه انگلیسی ایران بولتن  
[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)  
توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .